

صحيفة الحسين (ع)

جمع الشيخ جواد القيومي

[١]

صحيفة الحسين عليه السلام تأليف جواد القيومي الاصفهاني
مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة

[٢]

صحيفة الحسين عليه السلام تأليف: فاضل محترم شيخ جواد
قيومي موضوع: دعا وكلمات امام حسين (ع) ناشر: دفتر انتشارات
اسلامي نوبت چاپ: اول تاريخ: بهار ١٣٧٤ تیراژ: ٢٠٠٠ دفتر
انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم

[٣]

بسم الله الرحمن الرحيم الحسين سيد شباب اهل الجنة وقرة عين
الرسول. الحسين فتيل العبرة، لا يذكره المؤمن إلا استعبر. زيارت
حسين افضل اعمال است زيارت حسين عمر وروزي انسان را زياد
كرده، وتركش موجب كوتاهي عمر وكاهش روزي مي كردد. زيارت
حسين گناهان را از بين مي برد. زيارت حسين اندوه را از دل زدوده
وحوائج را ادا مي كند

[٤]

زائر حسين گویا خدا را در عرش زيارت كرده ونامش در اعلى عليين
ثبت مي شود. زائرين حسين قبل از سائر مردم داخل بهشت مي
شوند. زائرين حسين در جوار پيامبر. على وفاطمة عليهم السلام
خواهند بود. زائرين حسين ايام زيارتشان از ايام عمر شان حساب
نمي شود. زائرين حسين مورد شفاعت قرار گرفته اند. زائرين
حسين اگر عارف بحق او باشند فرشتگان الهی به استقبالشان مي
روند، اگر بيمار گردند عيادتشان مي كنند، و اگر بميرند در روز قيامت
گواهان آنانند، و تا روز قيامت براي شان استغفار مي كنند. اي حسين
تو در دشت عرفات چي خواندي كه سنگهاي " جبل الرحمة " هنوز
از گريه ات نالانند، عشق را هم از تو بايد آموخت، و مناجات
و صميميت را... و عبوديت را... و خدا را هم بايد از دعای عرفه ات
شناخت. اي حسين چه گفتي، چه خواندي، كه هنوز تب عرفانت
در پهنه اين دشت محسوس است، پهنديش عرفات وادي معرفت
است، وادي شور و شعور، دشت عرفات از نام تو عرفان دارد، و
فضای آن از ياد تو عطرآگين است.

[٥]

أبي حسين أبي زلال إيمان، أبي بزرگمرد عرفان، امروز در عرفات زیر هر خیمه، در سایه هر سنگ، و در دامنه آن دشت، حاجیان هر سال با کلامت، و بانوای در انگیز دعای عرفه ات با خدایشان راز و نیاز می کنند، و با معشوقشان در نغمه و زمزمه اند. کتابی در پیش روی شماست، مجموعه أبي است از ادعیه و خطبه ها و برگزیده أبي احادیث امام حسین علیه السلام، که تحت عنوان: (صحیفة الحسین علیه السلام) آماده طبع و نشر گردیده است، این صحیفة بدنال: صحیفة الزهرا علیها السلام، صحیفة الرضا علیه السلام، صحیفة المهدي علیه السلام به علاقمندان به معارف اهل بیت علیهم السلام تقدیم می گردد، امید است مورد قبول پروردگار متعال قرار بگیرد، آمین. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

[٦]

عن الباقر والصادق عليهما السلام السلام عليهم يا ابا عبد الله، وعلى الأرواح التي حلت بفنائك، عليك مني سلام الله أبدا، ما بقيت وبقي الليل والنهار، ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين * - كامل الزيارات: ١٧٤ مصباح المتعبد: ٧٧٢ مصباح الزائر: ١٤٧ بحار الأنوار: ١٠١: ٣٩٠ - *

[٧]

از امام باقر وصادق علیهما السلام روایت شده سلام بر توای ابا عبد الله، و بر ارواحی که به در گاهت فرود آمدند، از جانب من سلام الهی همواره نثار باد، تا آنگاه که من وجود دارم، و شب و روز باقی است، و خداوند این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد. سلام بر حسین و سلام بر علی بن حسین و سلام بر فرزندان حسین و سلام بر یاران حسین

[٩]

* (مقدمه مؤلف) * ادوار زندگی آن حضرت امام حسین (علیه السلام) که دومین ثمره پیوند فرخنده حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (علیها السلام) می باشد، در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه چشم به جهان گشود. مدت شش سال از دوران کودکی خود را در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) سپری کرد، پس از رحلت ایشان مدت سی سال در کنار پدر بزرگوارش زندگی نمود، و در حوادث مهم دوران خلافت ایشان فعالانه شرکت داشت. پس از شهادت امیر المؤمنین (علیه السلام) در سال چهل هجری مدت ده سال در صحنه سیاسی و اجتماعی در کنار برادر بزرگ خود امام حسن (علیه السلام) قرار داشت. پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) در سال پنجاهم هجری به مدت ده سال در اوج قدرت معاویه با وی رو در رو قرار داشت، و پس از مرگ وی در برابر حکومت پسرش یزید قیام کرد، و در دهم محرم سال شصت و یک هجری در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

[١٠]

امام در دوران قبل از امامت آن حضرت از دوران نوجوانی که شاهد انحراف خلافت اسلامی از مسیر اصلی خود بود، از موضعگیریهایی سیاسی پدر خود پیروی و حمایت می کرد. در روایات آمده که در زمان خلافت عمر روزی وارد مسجد شد و دید عمر بر فراز منبر نشسته است، با دیدن این صحنه بالای منبر رفت و به عمر گفت: از منبر پدرم پائین بیا و بالای منبر پدرت برو، عمر گفت: پدرم منبر نداشت، آنگاه او را در کنار خود نشانید و پس از آنکه از منبر پائین آمد، او را به منزل خود برد و پرسید: این سخن را چه کسی به تو یاد داده است، او پاسخ داد: هیچکس. همچنین در دوران خلافت پدرش در صحنه های سیاسی و نظامی در کنار آن حضرت قرار داشت، او در هر سه جنگی که در این دوران برای پدرش پیش آمد شرکت فعال داشت، در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه پدرش را به عهده داشت، و در جنگ صفین چه از راه سخنرانیهای پرشور و تشویق یاران علی (علیه السلام) جهت شرکت در جنگ، و چه از رهگذر پیکار با آنان نقش فعالی را به انجام رسانید. پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) در کنار برادر خویش قرار گرفت، و هنگام حرکت نیروهای ایشان به سمت شام همراه آن حضرت بود، و آنگاه که معاویه پیشنهاد صلح را مطرح کرد، امام حسن (علیه السلام) با ایشان و عبد الله بن جعفر در این زمینه مشورت نمود.

[۱۱]

اوضاع جامعه در زمان آن حضرت انحراف از اصول و تعلیمات اسلام که از " سقیفه " آغاز شده و در زمان عثمان گسترش یافته بود، در زمان آن حضرت به اوج خود رسید، زیرا مقدرات جامعه اسلامی بدست شخصی بود که از زمان خلیفه دوم به مصدر حکومت رسیده، و در عرض این چندین سال با کمک کارگزاران ستمکار خود حکومت سلطنتی استبدادی تشکیل داده بود. مسلمانان در زمان عثمان و در برابر سیاست او عکس العملی شدید از خود بروز دادند، در شهرهای اسلامی انقلاباتی صورت گرفت، ولی با توجه به اینکه در زمان معاویه ظلم و ستم به مراتب بیشتر وقتل و تهدید افزونتر بود، اما از طرف مسلمانان عکس العملهایی دیده نمی شود، و تنها گاه اعتراضات فردی همانند مخالفت " حجر بن عدی " و " عمرو بن حمق " انجام گرفت، که رهبران آنها کشته و انقلاب در نطفه خفه می شد. معاویه در حدود ۴۲ سال در دمشق حکومت کرده بود، در حدود پنج سال از طرف خلیفه دوم، دوازده سال از طرف خلیفه سوم، کمتر از پنج سال در زمان خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام)، و در حدود شش ماه در زمان خلافت امام حسن (علیه السلام) حکومت شام را بدست داشت. در این مدت طولانی او توانسته بود از جهات مختلف جامعه را در سکوتی مرگبار فرو برد. از يك سو سیاست فشار سیاسی و اقتصادی را در مورد مسلمانان آزاده اعمال می کرد، و با کشتار و آزار آنان از هرگونه اعتراضی جلوگیری می نمود.

[۱۲]

از سوی دیگر با احیای تبعیضهای گوناگون، قبائل را به جان هم می انداخت، تا از این رهگذر نیروهایشان را تضعیف کرده و خطری از ناحیه ایشان متوجه حکومت نگردد. از جهت دیگر به کمک کارگزاران مزدورشان، به جعل حدیث و تفسیر و تأویل آیات به نفع خود می پرداخت، و از این راه به حکومت خود مشروعیت داده و افکار عمومی را تخدیر می کرد. او آن چنان بر اوضاع مسلط بود که برخلاف صریح قراردادی که با امام حسن (علیه السلام) بسته بود عمل می کرد،

مثلا در صلحي که میان آنان بسته شد شرط شده بود که شیعیان امیر المؤمنین (علیه السلام) را آزار ندهد و آنها را به قتل نرساند، وحتی نام حجر بن عدی، که از اصحاب پیامبر وعلی (علیهما السلام) بود، بخصوص قید شده بود، اما همچنانکه گفتیم معاویه او و شش نفر از یارانش را به قتل رساند، و یکی از آنان را ابن زیاد در عراق زنده به گور کرد. قدرت واستیلای او به جایی رسیده بود که هرچه می خواست می کرد وکسی نبود که چون وچرا کند. علی بن حسین مسعودی مورخ بزرگ قرن چهارم، بعدازنقل داستانی در زمینه خودکامی معاویه گوید: اطاعت مردم از معاویه ونفوذ امرش به جایی رسید که در موقع رفتن به جنگ صفین روز چهارشنبه آی ندای نماز جمعه سر داد ویا مردم نماز جمعه خواند، وکسی نگفت که امروز چهارشنبه است، نماز جمعه چرا (۱)؟

۱ - مروج الذهب ۳: ۳۱. (*)

[۱۳]

موانع انقلاب در زمان معاویه با توجه به این اوضاع آشفته وخودکامگی بسیار معاویه، چرا امام در زمان او قیام ننمود، دو عامل را می توان به عنوان مهمترین دلیل بشمار آورد: ۱ - تظاهر معاویه به دینداری گرچه معاویه عملا اسلام را تحریف نموده وحکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده وبی پیرایه اسلامی کرد، اما او این مطلب را به خوبی درک کرده بوده که چون بنام دین وخلافت اسلامی حکومت می کند، نباید مرتکب کارهایی بشود که مردم آن را مبارزه با دین تلقی نمایند، بلکه او لازم می دید همیشه به اعمال خود رنگ دینی بدهد، واز اینرو کارهایی که توجیه شرعی نداشت را در خفا انجام می داد. اسناد وشواهد تاریخی نشان می دهد که او فرد بی دینی بود وبه هیچ چیز اعتقاد نداشت، اما خود را در میان عوام چنان آدم پاکی جلوه گر ساخته بود که از نظر دینی هیچ اشتباهی در او دیده نمی شد. ۲ - پیمان صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه این پیمان مورد تأیید امام حسین (علیه السلام) نیز بود (۱)، اگر چه تحت فشار

۱ - آنچه برخی از مورخین در مورد مخالفت امام با برادر بزرگ خود در زمینه صلح ایشان با معاویه نقل کرده اند، سخنانی نادرست وساختگی است، زیرا آن حضرت با عواملی که برادرش را به قبول صلح وادار کرده بود کاملا آگاه بود، چنانکه بعد از صلح پیشنهاد بعضی از افراد را برای قیام نپذیرفت، وحتی بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) تا زمانیکه معاویه زنده بود به اقدامی دست نزد، واحترام ایشان به برادر بزرگ = (*)

[۱۴]

واجبار ودر شرائطی که بحث وگفتگو فائده آی نداشت انجام گرفته بود، اما در صورتیکه امام قیام می کرد، معاویه می توانست امام را پیمان شکن قلمداد کند، با اینکه خود معاویه آن را نقض کرده ومحترم نشمرده بود، اما در هر حال معاهده صلح دستاویز معاویه در برابر قیام احتمالی آن حضرت بود. ضمن آنکه همچنانکه دانستیم جامعه زمان آن حضرت، به سلامت وعافیت خو کرده بود، وآن را به جنگ ترجیح می داد. مبارزات آن حضرت در زمان معاویه موانعی که برشمردیم باعث سکوت آن حضرت در برابر خودکامگیهای معاویه

نمی شد، بلکه تا آنجا که در توان داشت در برابر حکومت او به مبارزه برمی خاست. یکی از مهمترین مسائلی که مطرح گردید مخالفت با ولا یتعهدی یزید بود، معاویه بدنبال فعالیتهايش برای بیعت گرفتن برای یزید، سفری به مدینه کرد تا از بزرگان آن شهر بیعت گیرد، او در برابر امام وعید الله بن عباس سخنانی ایراد کرد و کوشش نمود ولا یتعهدی یزید را مطرح نماید، امام در پاسخ ضمن سخنان خود فرمود: "... آنچه درباره کمالات یزید و لیاقت وی برای اداره امور امت

= خود تا آنجا بود که از امام باقر (علیه السلام) نقل است که فرمودند: امام حسین (علیه السلام) بمنظور احترام برادرش هرگز در برابر او سخن نمی گفت (مناقب آل ابی طالب ۳: ۱۴۳). (*)

[۱۵]

اسلامی گفتی فهمیدم، تو او را چنان توصیف کردی که گویا شخصی را می خواهی معرفی کنی که زندگی او بر مردم پوشیده است، ویا از غائبی خبر می دهی که مردم او را ندیده اند، ویا در این مورد فقط تو علم واطلاع داری، نه، یزید آنچنانکه باید خود را نشان داده وباطن خود را آشکار ساخته است، یزید را آنچنانکه هست معرفی کن، یزید جوان سگ باز و کبوترباز و بوالهوسی است، که عمرش با ساز و آواز و خوشگذرانی سپری می شود، یزید را اینگونه معرفی کن واین تلاشهای بی ثمر را کنار بگذار... " (۱) حاکم مدینه در همان ایام نامه ای به معاویه نوشت، مبنی براینکه گزارشهایی از جانب حسین بن علی (علیهما السلام) به من می رسد که گروهی با ایشان رفت و آمد دارند، و شاید زمینه انقلاب در آینده را انجام می دهند، معاویه نامه ای به امام نوشت و آن حضرت را تهدید کرد. امام در پاسخ ضمن رد این اتهام و اشاره به خلفایی که معاویه در مقابل شیعیان علی (علیه السلام) انجام داده، فرمود: "... آیا تو قاتل حضرمی نیستی، که جرم او این بود که ابن زیاد به تو اطلاع داد که وی پیرو دین علی است، درحالیکه دین علی همان دین پسر عمویش پیامبر است، وینام همان دین است که اکنون تو بر اریکه حکومت و قدرت تکیه زده ای، و اگر این دین نبود تو و پدران تو هنوز در جاهلیت بسر می بردند، و بزرگترین شرف و فضیلت شما، تحمل رنج و

۱ - الامامة والسياسة ۱: ۱۸۴. (*)

[۱۶]

مشقت در سفر زمستانی و تابستانی به یمن و شام بود، ولی خداوند در پرتو رهبری ما خاندان، شما را از این زندگی نکبت بار نجات بخشید و آنرا از شما برداشت. ای معاویه یکی از سخنان تو این بود که در میان این امت ایجاد اختلاف و فتنه نکنم، من هیچ فتنه ای بزرگتر و مهمتر از حکومت تو بر این امت سراغ ندارم، یکی دیگر از سخنان تو این بود که مواظب رفتار و دین خود و امت پیامبر باشم، من وظیفه ای بزرگتر از این نمی دانم که با تو بجنگم، و این جنگ در راه خدا خواهد بود، و اگر از قیام بر ضد تو خودداری کنم از خدا طلب آمرزش می کنم، و از خدا می خواهم مرا به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست ارشاد و هدایت کند... ". (۱) یکی دیگر از اقدامات

مهم ایشان در زمان معاویه آن بود که در همان ایام کاروانی از یمن، که حامل مقداری بیت المال بود از طریق مدینه رهسپار دمشق بود، امام اموال کاروانیان را ضبط و بین مستمندان بنی هاشم و دیگران تقسیم کرد، و در پی این عمل معاویه نامه تندی به ایشان نوشت. عوامل قیام آن حضرت در زمینه قیام ایشان به عواملی چند می توان اشاره کرد، که در پیدایش این قیام و نهضت اثر داشت: ۱ - مخالفت با بیعت یزید

۱ - الامامة والسياسة ۱: ۱۸۰، بحار الانوار ۴۴: ۲۱۲، رجال الكشي: ۴۸. (*)

[۱۷]

اولین عاملی که می توان بعنوان علت قیام آن حضرت برشمرد مخالفت با بیعت یزید بود، پس از مرگ معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ هجری یزید به خلافت رسید، او نامه ای به حاکم مدینه نوشت و از او خواست که برای خلافت از افرادی که در زمان پدرش از بیعت خودداری کرده بودند بیعت بگیرد، که مهمترین آنان امام حسین (علیه السلام) بود. امام که می دانست بیعت با او به معنای تأیید کارهای او می باشد از بیعت امتناع نمود، و هنگامی که حاکم مدینه برای انجام آن فشار آورد، آن حضرت در ۲۸ رجب با خانواده و گروهی از بنی هاشم، مدینه را بسوی مکه ترک گفت و در سوم شعبان وارد این شهر شد. علت انتخاب مکه آن بود که آنجا حرم امن الهی تلقی می شد، و همچنین موسم مکه نزدیک بود که ایشان می توانست پیامش را به همه مردم ابلاغ کند. ۲ - دعوت مردم کوفه از ایشان پس از آن که ایشان در سوم شعبان وارد مکه شد و فعالیت‌های خود را آغاز کرد، خبر کارهای ایشان به مردم کوفه رسید. مردم کوفه که خاطرات خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) در آن شهر هنوز در ذهنشان بود، و سوابق زندگی یزید را بخاطر داشتند، دور هم گرد آمده و تصمیم گرفتند که از اطاعت یزید سرباز زنند و امام را به شهر خود دعوت کرده و تحت لوای آن حضرت درآیند. از اینرو نامه های بسیاری برای دعوت از ایشان ارسال کردند، امام

[۱۸]

نیز با توجه به این استقبال زیاد احساس وظیفه کرد که درخواست ایشان را بپذیرد و عکس العمل مثبت از خود نشان دهد. ۳ - عمل به امر به معروف و نهی از منکر امام از روز نخست از مدینه با شعار امر به معروف و نهی از منکر حرکت کرد، معنی این سخن آنستکه اگر از من بیعت هم نمی خواستند باز قیام را لازم می دانستم. و همواره می خروشید و می فرمود: " ای مردم پیامبر خدا فرمود: هر انسانی عنصر خودکامه و زورگوئی را بنگرد، که حرام خدا را حلال و حلالهای او را گسسته و با روش و سنت پیامبرش مخالفت ورزیده، و در میان مردم راه گناه و تجاوز و بیدادگری را در پیش گرفته است، اما باز هم در برابر چنین مستبد پلیدی با گفتار و عمل مخالفت نرزد، بر خداوند است که چنین کسی را از همان راهی که ستمکاران را وارد دوزخ می کند او را نیز وارد آتش سازد ". و در کلامی دیگر فرمود: " هان، آیا نمی نگرید که نه به حق و عدالت عمل می شود و نه از بیداد و باطل روی می گردانند، شایسته است که در چنین محیط ننگبار و جامعه نگون ساری، انسان باایمان و فضیلت خواه و حق پو به فداکاری و جانبازی در راه حق و عدالت و احیاء ارزشهای والای انسانی و الهی بپاییزد، و به دیدار پروردگارش شور و شوق نشان

دهد، من در چنین شرائطي مرگ را جز نيك بختی وزندگی با خودكامگان وبيدادگران را

[۱۹]

چیزی جز رنج و نكبت نمی دانم ". پیام آوران انقلاب امام حسین (علیه السلام) اصولاً هر انقلاب از دو بخش تشکیل می گردد، بخشی از مبارزات خونین تشکیل می گردد که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است، و بخش دیگر پیام می باشد، یعنی رساندن و ابلاغ پیام انقلاب و بیان آرمان و اهداف آن، در پیروزی يك انقلاب اهمیت بخش دوم کمتر از بخش اول نیست، زیرا بدون تبیین اهداف آن چه بسا تحریفها و غرض ورزیهای دشمنان آن را به شکست بکشاند. امام حسین (علیه السلام) تا عصر روز عاشورا پرچمدار نهضت خود بود و بخش اول را به شایستگی هرچه بیشتر به انجام رسانید، از آنگاه که امام در خون خود غلطید پرچمدار این نهضت مقدس فرزند بزرگوارش امام زین العابدین (علیه السلام) و خواهرش زینب کبری (علیها السلام) بودند، که پیام نهضت حسینی را به گوش مردم رساندند. اگر آنان به افشاگری و بیدارسازی مردم نمی پرداختند دشمنان اسلام نهضت جاودان آن حضرت را وارونه نشان می دادند، همچنانکه بعضی از مردم بعد از شهادت امام علی (علیه السلام) گفتند: مگر آن حضرت نماز هم می خوانده است، یا به امام حسن (علیه السلام) تهمت زده و گفتند: بر اثر ذات الریه و سل از دنیا رفت، عده ای دیگر ادعا می کردند که امام حسین (علیه السلام) با مرضی سخت از دنیا رفته است. تبلیغات گسترده بازماندگان کربلا در دوران اسیری، که کینه توزی

[۲۰]

یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود، اجازه چنین تحریف و خیانتی را به دشمنان ایشان نداد. اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم و به دوران حکومت معاویه در شام نظر افکنیم، می بینیم معاویه که در حدود ۴۲ سال در دمشق حکومت می کرد، در این مدت نسبتاً طولانی مردم شام را طوری پرورش داد که فاقد بصیرت و آگاهی دینی باشند، و در برابر اراده و خواست معاویه بی چون و چرا تسلیم گردند. این حکومت با تبلیغات زهرآگین و کینه توزانه ای، خاندان پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در نظر مردم منفور، و در مقابل بنی امیه را خویشان پیامبر قلمداد کرده بود، دسیسه های او در وارونه نشان دادن چهره درخشان مرد بزرگ تاریخ بشریت، امیر المؤمنین (علیه السلام) را همه می دانیم. ابن ابی الحدید گوید: " پس از پیروزی انقلاب عباسیان و استقرار حکومت ابو العباس سفاح، ده تن از امرای شام نزد وی رفتند و همه سوگند خوردند که تا موقع قتل مروان - آخرین خلیفه اموی - نمی دانستیم رسول خدا جز بنی امیه خویشاوندی داشته باشد که از او میراث ببرد، تا آنکه شما به امارت رسیدید ". (۱) از اینرو شگفتی نیست اگر در تاریخ بخوانیم: بهنگام ورود اسیران به دمشق مردی رو به امام سجاد (علیه السلام) کرد و گفت: سپاس خدای را سزاست که شما را کشت و نابود ساخت و

مردمان را از شرتان آسوده کرد، امیر المؤمنین را بر شما پیروز گردانید، امام خاموش ماند تا مرد شامی آنچه در دل داشت بیرون ریخت، امام از او آیاتی از قرآن که در شأن اهل بیت نازل شده بود را پرسید، و متذکر شد که این آیات در حق ایشان نازل شده است، آن مرد دانست که در چه اشتباهی بزرگ واقع شده و به درگاه خداوند توبه کرد. از اینجا می توان اهمیت سفر بازماندگان نهضت حسینی به شام را دانست، زیرا اینان در این سفر آثار چهل سال تبلیغات مسموم کننده را از بین بردند و چهره کریمه حکومت اموی را بخوبی معرفی کردند. یکی از راههایی که بنی امیه برای تخریب افکار مردم و رامن ساختن آنان ترویج می کردند جبرگرایی است، یعنی همه چیز را به خدا مستند می نمودند، در برابر هر کاری تلقین می کردند که کار خدا بود که اینگونه انجام گرفت و اگر مصلحت خدائی نبود اینگونه نمی شد، منطق جبرگرایی اینستکه آنچه هست همانست که باید باشد، و آنچه نیست همانست که نباید باشد. پس از حادثه عاشورا با استفاده از این روش مزدوران یزید شروع به تبلیغ کردند و پیروزی ظاهری یزید را خواست خداوند معرفی نمودند، همانگونه که ابن زیاد پس از شهادت امام در مسجد کوفه با استفاده از رنگ مذهب گفت: خدای را شکر می کنیم که حق را پیروز کرد و امیر المؤمنین یزید را یاری نمود و دروغگو پسر دروغگو را کشت. امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب که از این شگرد تبلیغاتی آگاه بودند، همواره در گفتارهایشان این پایگاه فکری را کوبیده و یزید و یزیدیان

را مسئول اعمال خود معرفی می کردند. یکی از جلوه های برخورد این دو طرز تفکر هنگامی بود که بازماندگان کربلا را وارد کاخ ابن زیاد کردند، او دیداری عمومی ترتیب داد و دستور داد سر امام حسین (علیه السلام) را در برابر او گذارده، آنگاه زنان و کودکان آن حضرت را وارد کاخ نمودند. حضرت زینب درحالیکه کم ارزشترین لباسهای خود را به تن داشت و زنان و کنیزان اطراف او را گفته بودند بصورت ناشناسی وارد شد و بی اعتنا در گوشه ای نشست، ابن زیاد چشمش به او افتاد و پرسید: این زن که خود را کنار کشیده و دیگر زنان گرداگرد او هستند، کیست؟ حضرت زینب پاسخی نگفت: ابن زیاد سؤالش را تکرار کرد، یکی از کنیزان آن حضرت را معرفی کرد، ابن زیاد رو به ایشان کرد و گفت: سپاس خدای را که شما را رسوا گردانید و کشت و دروغهایتان را آشکار ساخت. حضرت زینب پاسخ داد: سپاس خدای را که بواسطه پیامبرش ما را گرامی داشت و از پلیدی پاک گردانید، تنها فاسق رسوا شده و بدکاره دروغ می گوید، الحمدلله که ما اینگونه نیستیم و دیگران اینگونه می باشند. ابن زیاد گفت: دیدی خداوند با خاندانت چه کرد؟ آن حضرت گفت: جز زیبایی ندیدم، آنان کسانی بودند که خدا مقدر ساخته بود کشته شوند و آنها هم مردانه به خوابگاه خود رفتند و بزودی خداوند تو و آنان را در روز قیامت روبرو می کند و از تو بدرگاه خدا شکایت و دادخواهی می کنند، اینک بنگر که آن روز چه کسی پیروز خواهد شد، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.

ابن زیاد می خواست و انمود کند که هرکس برحسب ظاهر در جبهه نظامی شکست بخورد، رسوا شده است زیرا اگر او بحق بود در جبهه نظامی غالب می شد، حضرت زینب که دیدگاه او را خوب می

دانست، با این سخنان اعلام کرد که معیار شرف و فضیلت، حقیقت جویی و حقیقت طلبی است، نه قدرت ظاهری، و کسی که در راه خدا شهید شده رسوا نمی شود، بلکه رسوا کسی است که ظلم و ستم کند و از حق منحرف شود. خطبه حضرت زینب (علیها السلام) در کوفه کوفه مرکز حکومت حضرت علی (علیه السلام) و مرکز شیعیان آن حضرت بود، مردم کوفه اگرچه خواهان حکومت عدل اسلامی هستند ولی طالب زندگی مادی و ثروت و ریاستند و نمی خواهند بدنبال چیزی روند که با منافعشان در خطر است. پسر پیامبر خدا را با شور و حرارت به شهر خود دعوت کردند، ولی آنگاه که بسوی آنان آمد و دعوتشان را پذیرفت بخاطر ترس از حکومت، پسر پیامبرشان را یکه و تنها در آن وادی مرگبار رها ساختند، او را بسوی خود فرا خواندند ولی آنگاه که بسویشان آمد کمر به قتل او بستند و خون پاکش را بر زمین ریختند. این اولین خیانت ایشان نبود، با پدرش علی مرتضی (علیه السلام) و برادرش حسن مجتبی (علیه السلام) نیز چنین کردند، تا آنجا که علی (علیه السلام) آرزوی مرگ خود را کرد و از خداوند خواست حجاج بن یوسف ثقفی را بر ایشان

[۲۴]

مسلط کند تا ایشان را بدانچه شایسته آنند دچار گرداند. بگذریم، کوفیان در خواب غفلت بودند که چه کردند، حضرت زینب آن شیرزن میدان کر بلا، آن زاده علی مرتضی، و دختر بزرگ فاطمه زهرا، سالها در این شهر با حشمت و جلال زندگی کرده بود، همه او را به عنوان دختر رهبر خود می شناختند و فداست او را بخاطر داشتند، اکنون او را همراه خیل اسیران، اسیرانی که عنوان خارجی داشتند، می دیدند. حضرت زینب که از گذشته و حال این مردمان خبر داشت موقع را غنیمت شمرد و به ایراد سخن پرداخت، مردم گوئی صدای آشنائی را می شنیدند، حنجره حنجره علی، و صدا صدای علی بود، راستی این علی است که با ایشان سخن می گفت، آری اینگونه بود چرا که او از زبان علی (علیه السلام) و از غصه های درونی او سخن می گفت: " مردم کوفه، مردم مکار خیانتکار، هرگز دیده هایتان از اشک تهی مباد، هرگز ناله هاتان از سینه بریده نگردد، شما همانند زنی هستید که چون آنچه داشت می رسید، به یکبار رشته های خود را پاره می کرد، نه پیمان شما را ارجی است و نه سوگند شما را اعتباری، جز لاف، جز خودستائی، جز همانند کنیزکان آشکارا تملق گفتن و در نهان با دشمنان همکاری کردن، چه دارید. شما همانند گیاه سبز و تازه ای هستید که بر توده سرگینی رسته باشد، و مانند گنجی هستید که گوری را بدان اندوده باشند، چه بد توشه ای برای آن جهان آماده کرده اید، خشم خدا و عذاب دوزخ، گریه می کنید، آری بخدا گریه کنید که سزاوار گریستنید، بیشتر بگریید و کم بخندید.

[۲۵]

با چنین ننگی که برای خود خریدید، چرا نگرید، ننگی که با هیچ آبی شسته نخواهد شد، چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیامبر وسید جوانان اهل بهشت، مردی که چراغ راه شما و یاور روز تیره شما بود، بمیرید، سر خجالت را فرو بیفکنید، یکباره گذشته خود را بر باد دادید و برای آینده هیچ چیز بدست نیاوردید، از این پس باید با خواری و سرشکستگی زندگی کنید، زیرا شما خشم خدا را برای خود خریدید، کاری کردید که نزدیک است آسمان بر زمین افتد و زمین بشکافد و کوهها درهم بریزد. می دانید چه خونی را ریختید، می

دانید این زنان و دختران که بی پرده در کوچه و بازار آورده اید چه کسانی هستند، می دانید جگر پیامبر خدا را پاره کردید، چه کار زشت و احمقانه ای، کاری که زشتی آن سراسر جهان را پر کرده است، تعجب می کنید که از آسمان قطره ای خون بر زمین نمی چکد، اما بدانید که خواری عذاب رستاخیز سخت تر خواهد بود، اگر خدا هم اکنون شما را به گناهی که کردید نمی گیرد، آسوده میاشدید، خدا کیفر گناه را به سرعت نمی دهد، اما خون مظلومان را هم بی کیفر نمی گذارد، خدا حساب همه چیز را دارد". خطبه حضرت زینب (علیها السلام) در کاخ یزید به دستور یزید کاروان اسیران به همراه سرهای شهیدان به شام فرستاده شد، آن روز شهر دمشق غرق شادی و سرور به مناسبت پیروزی یزید بود، آنان کاروان اسیران را از دروازه شهر تا کاخ یزید بدرقه کردند، اسیران وارد کاخ شدند، در حالیکه بزرگان کشور و نمایندگان بعضی از کشورهای خارجی در آن حضور داشتند.

[۳۱]

بدستور یزید سر امام حسین (علیه السلام) را در میان طشتی نهادند، یزید با چوبی که در دست داشت به دندانهای مبارک امام زده و اشعاری که یادآور کینه های جاهلی بود را می خواند. او می خواست بدین وسیله شادی خود را ابراز داشته و به حاضرین قدرت خود را بنمایاند، اما شیرزن میدان کربلا و دختر شجاع زهرا مرضیه این شادی را در کامش مبدل به زهر ساخت و چنین سخن گفت: " خدا ورسولش راست گفته اند که پایان کار کسانی که کار بد انجام دادند، این بود که آیات الهی را دروغ خوانده و آنها را مسخره می کردند، یزید! چنین می پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را مانند اسیران از این شهر به آن شهر بردند، ما خوار شده و تو عزیز گشتی؟ گمان می کنی با این کار ارزش تو زیاد شده است که این چنین به خود می بالی و بر این و آن تکبر می کنی؟ وقتی می بینی اسباب قدرتت آماده و کار پادشاهیت منظم است از شادی در پوستت نمی گنجی. نمی دانی این فرصتی که به تو داده شده است برای این است که نهاد خود را چنانچه هست، آشکار کنی، مگر گفته خدا را فراموش کرده ای: کافران می پندارند این مهلتی که به آنها داده ایم برای آنان خوبست، ما آنها را مهلت می دهیم تا بار گناه خود را سنگین تر کنند، آنگاه به عذاب می رسند که مایه خواری و رسوایی است. ای پسر آزاد شدگان! این عدالت است که زنان و دختران و کنیزکان تو پس پرده عزت بنشینند و تو دختران پیغمبر را اسیر کنی، پرده حرمت آنان را بدری، صدای آنان را در گلو خفه کنی، و مردان بیگانه، آنان را بر پشت شتران از این شهر به آن شهر بگردانند؟! نه کسی آنها را پناه دهد، نه

[۳۲]

کسی مواظب حالشان باشد، نه سرپرستی از مردانشان آنان را همراهی کند؟ مردم از این سو و آن سو برای نظاره آنان فراهم شوند؟! اما از کسی که سینه اش از بغض ما آکنده است جز این چه توقعی می توان داشت؟ می گویی کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند اینجا بودند، و هنگام گفتن این جمله با چوب به دندان پسر پیغمبر می زنی؟ ایدا به خیالت نمی رسد که گناهی کرده ای و منکری زشت، مرتکب شده ای چرا نکنی؟ تو با ریختن خون فرزندان پیغمبر و خانواده عبدالمطلب که ستارگان زمین بودند دشمنی دو خاندان را تجدید کردی، شادی مکن، چه، بزودی در

پیشگاه خدا حاضر خواهی شد، آن وقت است که آرزو می کنی کاش کور ولال بودی واین روز را نمی دیدی، کاش نمی گفتمی: پدرانم اگر در این مجلس حاضر بودند از خوشی در پوست نمی گنجیدند. خدایا خودت حق ما را بگیر وانتقام ما را از آنکه به ما ستم کرد، بستان. به خدا پوست خود را دریدی وگوشت خود را کندی. روزی که رسول خدا و خاندان او وپاره های تن او در سایه رحمت خدا آرمیده باشند، تو با خواری هرچه بیشتر پیش او خواهی ایستاد، آن روز روزی است که خدا وعده خود را انجام خواهد داد، این ستمدیدگان را که هریک در گوشه ای به خون خود خفته اند، گرد هم خواهد آورد، او خود می گوید: میندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، نه، آنان زنده اند واز نعمتهای پروردگار خود بهره مند می باشند. اما آن کس (معاویه) که تو را اینگونه بناحق بر گردن مسلمانان سوار

[۲۸]

کرد، آن روز که دادخواه محمد، دادگر خدا، ودست وپای تو گواه جنایات تو در آن محکمه باشد، خواهد دانست کدامیک از شما بدبخت تر و بی پناه تر هستید. یزید، ای دشمن خدا ! وپسر دشمن خدا ! سوگند به خدا تو در دیده من ارزش آن را نداری که سرزنشت کنم، وکوچکتر از آن هستی که تحقیرت نمایم، اما چه کنم اشک در دیدگان حلقه زده واه در سینه زبانه می کشد. پس از آنکه حسین کشته شد و حزب شیطان ما را از کوفه به بارگاه حزب بی خردان آورد، تا با شکستن حرمت خاندان پیغمبر پاداش خود را از بیت المال مسلمانان بگیرد، پس از آنکه دست این دژخیمان به خون ما رنگین ودهانشان از پاره گوشتهای ما آکنده شده است، پس از آنکه گرگهای درنده بر کنار آن بدنهای پاکیزه جولان می دهند، تویخ و سرزنش تو چه دردی را دوا می کند ؟ ! اگر گمان می کنی با کشتن واسیر کردن ما سودی به دست آورده ای، به زودی خواهی دید آنچه سود می پنداشتی جز زیان نیست، آن روز جز آنچه کرده ای حاصلی نخواهی داشت، آن روز تو پسر زیاد را به کمک خود می خوانی و او از تو یاری می خواهد، تو وپیروانت در کنار میزان عدل خدا جمع می شوید، آن روز خواهی دانست بهترین توشه سفر که معاویه برای تو آماده کرده است این بود که فرزندان رسول خدا را کشتی. به خدا من جز از خدا نمی ترسم وجز به او شکایت نمی کنم، هر کاری می خواهی بکن ! هر نیرنگی که داری به کار ببر ! هر دشمنی که داری نشان بده ! به خدا این لکه ننگ که بر دامن تو نشسته است هرگز شسته نخواهد شد.

[۲۹]

سپاس خدا را که کار سادات جوانان بهشت را به سعادت پایان داد، بهشت را برای آنان واجب ساخت، از خدا می خواهیم رتبه های آنان را فراتر برد، ورحمت خود را بر آنان بیشتر گرداند، چه او کار داری تواناست ". این سخنان آنچنان تأثیری بر حاضران گذاشت که یزید با دیدن آثار وعلاتم ناخوشایندی در چهره ایشان گفت: خدا بکشد پسر مرجانه را، من راضی به کشتن حسین نبودم. خطبه امام سجاد (علیه السلام) در شام توقف اسیران در شهر شام برای آنان فرصت خوبی بود تا مردم شام، که در اثر تبلیغات سالیان متمادی معاویه شناخت صحیحی از اسلام و خاندان پیامبر نداشتند، را آگاهی دهند، از اینرو امام سجاد (علیه السلام) و عمه اش حضرت زینب از این فرصت ها به خوبی استفاده کردند واز هر مناسبتی در این زمینه بهره برداری نمودند. روایت شده روزی یزید دستور داد

منبری گذاشته تا خطیب بر فراز آن رفته، و در نکوهش حضرت علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) سخنانی را برای مردم ایراد کند، خطیب بالای منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند سخنان زیادی را در نکوهش آنان بیان نمود، و سپس در مدح و ستایش معاویه و یزید سخن گفت و از آنان به نیکی یاد کرد. امام سجاد (علیه السلام) از میان جمعیت بانگ زد: وای بر تو ای خطیب، خشنودی خلق را به خشم خالق خریدی و جایگاهت را در آتش دوزخ آماده کردی، سپس گفت: یزید اجازه می دهی بالای این چوبها ! رفته و

[۲۰]

سخنانی بگویم، که در آن رضای خدا بوده و برای این حاضران اجر و ثوابی باشد. یزید اجازه نداد، مردم گفتند: امیر، اجازه بده تا بر منبر رفته شاید از او سخنی بشنویم، یزید گفت: اگر او بر فراز این منبر برود، پائین نمی آید مگر آنکه من و خاندان ابو سفیان را رسوا سازد، کسی گفت: امیر مگر این اسیر چه می داند و چه می تواند بگوید، یزید گفت: او از خاندانی است که علم را از کودکی با شیر مکیده اند و با خون آنها در آمیخته است. با اصرار مردم یزید اجازه داد و امام بر فراز منبر - یا به تعبیر امام بر فراز چوبها - رفته و فرمود: " مردم ! خداوند به ما خاندان پیامبر شش امتیاز ارزانی داشته و با هفت فضیلت برتری بخشیده است، شش امتیاز ما اینست که خدا به ما: علم، حلم، بخشش، بزرگواری، فصاحت و شجاعت عطا کرده و محبت ما را در دل‌های مؤمنان قرار داده است. هفت فضیلت ما این است که: پیامبر برگزیده خدا از ماست، صدیق (علی بن ابی طالب) از ماست، جعفر طیار از ماست، شیر خدا و شیر رسول او (حمزه سید الشهداء) از ماست، دو سبط این امت حسن و حسین از ماست. مردم ! هرکس مرا شناخت که شناخت، و هرکس نشناخت خود را به او معرفی می کنم ! من پسر مکه و منایم، من پسر زمزم و صفایم، منم فرزند آن بزرگواری که " حجرالاسود " را با گوشه و اطراف عبا برداشت، منم فرزند بهترین کسی که احرام بست و طواف وسعی بجا آورد، منم فرزند بهترین انسانها.

[۲۱]

منم فرزند کسی که (در شب معراج) از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد، منم پسر کسی که (در سیر آسمانی) به سدره المنتهی رسید، منم پسر کسی که در سیر ملکوتی آن قدر به حق نزدیک شد که رخت به مقام " قاب قوسین او ادنی " کشید، (بین او و حق دو کمان یا کمتر فاصله بود)، منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان نماز گزارد، منم فرزند کسی که خداوند بزرگ به او وحی کرد. منم پسر محمد مصطفی، منم پسر علی مرتضی، منم فرزند کسی که آن قدر با مشرکان جنگید تا زبان به (لا اله الا الله) گشودند، منم فرزند پسر کسی که در رکاب پیامبر خدا با دو شمشیر و دو نیزه جهاد کرد (۱)، دوبار هجرت کرد (۲)، دوبار با پیامبر بیعت نمود، در بدر و حنین شجاعانه جنگید، و لحظه ای به خدا کفر نورزید. من پسر کسی هستم که صالح مؤمنان، وارث پیامبران، نابود کننده کافران، پیشوای مسلمانان، نور مجاهدان، زیور عابدان، فخر گریه کنندگان (از خشیت خدا)، شکیباترین صابران، بهترین قیام کنندگان از تبار یاسین، فرستاده خدا است. نیای من کسی است که پشتیبانش جبرئیل، ویاورش میکائیل، و خود حامی و پاسدار ناموس مسلمانان بود، او با مارقین (از دین بدر رفتگان) و ناکتین

(پیمان شکنان) وقاسطین (ستمگران) جنگید، ویا دشمنان کینه توز
خدا جهاد کرد، منم پسر برترین فرد قریش که پیش از همه

۱ - شاید اشاره به شکسته شدن شمشیرایشان در جنگ احد باشد که شمشیر
ذوالفقاربه ایشان عطا شد. ۲ - منظور هجرت ایشان از مکه به شعب ابی طالب
وهجرتشان از مکه به مدینه است. (*)

[۲۲]

به پیامبر گروید وپیشگام همه مسلمانان بود. او خصم گردنکشان،
نابودکننده مشرکان، تیرخدایی بر سر منافقان، زبان حکمت عابدان،
باری کننده دین خدا، ولی امر خدا، بوستان حکمت الله، وکانون علم
الهی بود... سپس فرمود: منم پسر فاطمه زهرا (علیها السلام)،
منم پسر سرور زنان... امام در معرفی خود آن چنان پیش رفت که
صدای گریه وناله مردم بلند شد. یزید ترسید شورشی برپا شود، لذا
به مؤذن دستور داد تا اذان بگوید، مؤذن بپا خاست واذان را شروع
کرد وگفت: الله اکبر، الله اکبر، امام فرمود: بلی هیچ چیز از خدا
بزرگتر نیست، وچون مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله، گفت: بلی مو
ویوست و گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند.
همین که مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام از بالای
منبر رو به یزید کرد وگفت: یزید ! آیا این محمد (صلی الله علیه وآله)
جد من است یا جد تو ؟ اگر بگویی جد تو است، دروغ گفته ای وحق
را انکار کرده ای، واگر بگویی جد من است، پس چرا فرزندان او را
کشتی " ؟ ! پیامدهای انقلاب آن حضرت قیام ونهضت امام آثار
ونتایج بزرگی را بدنبال داشت که بعنوان نمونه چند مورد از آن موارد
را ذکر می کنیم: ۱ - رسوا ساختن هیئت حاکمه بنی امیه چون بر
ملت مسلمان حکومت می کردند به حکومت خود

[۲۳]

رنگ دینی می دادند وخود را جانشین پیامبر معرفی می نمودند، ویا
شیوه های گوناگون جهت تحکیم موقعیت دینی خود در جامعه می
کوشیدند، قیام وشهادت امام بزرگترین ضربه را بر پیکر این حکومت
وارد ساخت. آنچه آنان بر امام در صحرای کربلا اعمال کردند
واقدمات وحشیانه ای که بر پیکرهای مقدس آنان وارد ساختند
بشدت مورد نفرت عمومی قرار گرفت، بگونه ای که یزید با آنکه در
آغاز پیروزی خود بسیار شادمان ومغرور بود، در اثر فشار افکار
عمومی تغییر روش داد وگناه کشتن امام را به گردن ابن زیاد
انداخت. ۲ - احیای مکتب شهادت اگر در تاریخ بنگریم می بینیم
عامل بسیاری از پیروزیهای بزرگ مسلمانان صدر اسلام استقبال
آنان از شهادت در راه خدا بود، پس از رحلت پیامبر ودر اثر انحراف
حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود و گسترش فتوحات وسرازمیر
شدن غنائم، کم کم مسلمانان روحیه سلحشوری خود را از دست
داده وبه رفاه وآسایش خو گرفتند، بطوری که مردم از ترس از دست
دادن زندگی آرام وگرفتار شدن در کشمکشهای اجتماعی از هر
حاکمی اطاعت می کردند وستمگران را بعنوان جانشینان پیامبر
بشمار می آوردند. این معنا در اصحاب امام حسن (علیه السلام)
بسیار نمودار است، تا آنجا که معاویه سران لشکر ایشان را با
میالغی پول خرید وامام را در اثر این کار به صلح وادار نمود. قیام امام
حسین (علیه السلام) این وضع را دگرگون ساخت ومکتب

شهادت را در جامعه اسلامی زنده کرد، جامعه‌ای که بیست سال را به سکوت و تسلیم گذرانده بود، و با آنکه در این مدت نسبتاً طولانی موجبات انقلاب فراوان بود، کوچکترین انقلابی رخ نداده بود، فاجعه کربلا وجدان دینی جامعه را بیدار کرد و تحول تازه‌ای بوجود آورد که تحت تأثیر شدید خود جامعه اسلامی را به کلی دگرگون ساخت. وهمین کافی بود که مردم را به دفاع از حریم شخصیت و شرافت و دین خود وادارد، روح مبارزه را که در جامعه به خاموشی گزاینده بود، شعله‌ای تازه بخشید، و به دل‌های مردم و پیکرهای افسرده حیاتی تازه دمیده آنها را به جنبش درآورد. ۲ - انقلاب و شورش مردم بر ضد حکومت انقلاب امام سرچشمه نهضتها و انقلابهای متعددی در جامعه اسلامی گردید، شیعیانی که خود امام را دعوت نموده و سپس دست از یاری او برتافتند، کم کم به اشتباه خود پی برده و متوجه می شدند که چه عمل ننگینی را به انجام رسانده اند، آنان احساس می کردند که ننگ این گناه از دامنشان شسته نخواهد شد، مگر آنکه انتقام خون او را از قاتلانش بگیرند و یا در این راه کشته شوند. از طرف دیگر گروه دیگری نیز به آنان پیوستند، کسانی که می خواستند از یوغ ظلم دستگاه حکومت اموی بوسیله انقلاب رهائی یابند. اولین جنبشی که پس از قیام کربلا پدید آمد، قیام توأبیین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجیه و عبد الله بن سعد و عبد الله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد بود، این جنبش از سال شصت و یک هجری

آغاز شد و مخفیانه به تجهیز و جمع آوری نفرات می پرداختند، تا آنکه شب جمعه پنجم ربیع الثانی سال شصت و پنج هجری فرا رسید، در آن شب به سوی تربت پاک امام حرکت کردند و هنگامیکه به کنار قبر آن حضرت رسیدند گفتند: پروردگارا ما فرزند پیامبر را یاری نکردیم گناهان گذشته ما را بیامرز و توبه ما را بپذیر، به روح حسین و یاران راستین و شهید او رحمت فرست، ما شهادت می دهیم که بر همان عقیده هستیم که حسین بر سر آن کشته شد، پروردگارا اگر گناهان ما را نیامرزی و به دیده رحم و عطوفت به ما ننگری زیانکار و بدیخت خواهیم بود. پس از پایان این صحنه شورانگیز به سمت شام حرکت کردند و در سرزمینی به نام " عین الوردة " با سپاه شام روبرو شدند و پس از سه روز نبرد سخت سرانجام شکست خورده و جز عده کمی از آنان بقیه به شهادت رسیدند. دومین جنبشی که به خونخواهی امام به انجام رسید انقلاب مختار بود، او ابتدا بخاطر همکاری با مسلم بن عقیل به زندان افتاد، سپس با وساطت از زندان آزاد شد، و با شعار " یا لثارات الحسین " دست به انقلاب زد، مختار قاتلان امام را سخت مورد تعقیب قرار داد و به هلاکت افکند، بطوری که ظرف یک روز دویست و هشتاد نفر از آنان را کشت و خانه های سران جنایتکار فراری را ویران ساخت. البته تنها این دو جنبش از انقلاب امام سرچشمه نگرفتند، بلکه در تاریخ انقلابهای بسیاری را می توان یافت که از آن نشأت گرفته است، حتی بنی عباس انقلابیشان را بر علیه بنی امیه بعنوان انتقام از خون آن حضرت قلمداد می کردند.

گفتاری پیرامون اربعین آن حضرت در میان شیعه روز اربعین سید الشهداء (علیه السلام)، که روز بیستم ماه صفر است شهرت بسیار دارد، عموماً آن روز را روز ورود اهل بیت (علیهم السلام) پس از رهایی از اسارت شام به کربلا می دانند، واز ائمه (علیهم السلام) زیارت مخصوصی برای آن روز وارد شده است. از علماء امامیه تا قرن هفتم هجری هیچکس در این مورد شبهه و اشکالی وارد نکرده است، اولین کسی که در این زمینه سخن گفته واستبعاد کرده سید اجل رضی الدین علی بن طاووس قدس سره در کتاب اقبال الاعمال می باشد. مرحوم سید بن طاووس که از علمای قرن هفتم هجری است در کتاب " لهوف " گوید: " آنگاه که خاندان امام حسین (علیه السلام) از شام بازگشته وبه عراق رسیدند، به راهنمای کاروان گفتند: ما را از راه کربلا ببر، آنان حرکت کردند تا به قتلگاه رسیدند، دیدند جابر بن عبد الله انصاری وجمعی از بنی هاشم ومردانی از اولاد پیامبر برای زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) آمده اند، پس همگی به يك هنگام در آن سرزمین گرد آمدند وبا گریه واندوه وسینه زنی با هم ملاقات کردند، ومجلس عزائی که دلها را جریحه دار می کرد برپا نمودند وزنانی که در آن نواحی بودند جمع شدند وچند روزی به همین منوال گذشت ". (۱) فقیه این نما در مثیرالاکران گوید:

۱ - لهوف: ۸۶. (*)

[۲۷]

" آنگاه که خاندان امام حسین (علیه السلام) به کربلا رسیدند جابر بن عبد الله انصاری وگروهی از بنی هاشم را دیدند که برای زیارت امام حسین (علیه السلام) آمده بودند، پس با ناله واندوه در این مصیبت با یکدیگر ملاقات کردند ". (۱) سید بن طاووس وابن نما گر چه به روز ورود تصریح نفرموده اند، ولی بدون شك مرادشان از رجوع ومروار زنان وخاندان امام حسین (علیه السلام) به کربلا وملاقات با جابر بن عبد الله در اربعین بوده وكسی در غیر روز اربعین بیستم صفر سال ۶۱ هجری ملاقات آنها را ننوشته است. عموم مورخین وارباب مقاتل نیز اتفاق دارند که تشرف جابر بن عبد الله به زیارت سید الشهداء (علیه السلام) در اربعین اول بوده، ورسیدن اسراء اهل بیت وامام سجاد (علیه السلام) به کربلا وملاقات با جابر، که این بزرگان تصریح می فرمایند بدون شك نظرشان در همان موقع تشرف جابر است. أبو ریحان بیرونی ریاضی دان مشهور قرن چهارم در کتاب الآثار الباقیه تصریح کرده که در روز بیستم ماه صفر سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را به بدنش ملحق کردند وچهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند. استبعاد در صحت آن در مقابل این گفتارها سخن مرحوم سید بن طاووس در کتاب اقبال است که می فرماید: " در کتاب مصباح (شیخ طوسی) دیدم که خاندان امام حسین (علیه السلام)

۱ - مثیر الاحزان: ۵۹. (*)

[۲۸]

به همراه امام سجاد (علیه السلام) روز بیستم صفر به مدینه رسیدند، و در غیر کتاب مصباح دیدم که آنان در روز بیستم صفر به کربلا رسیدند، و هر دو قول بعید است، زیرا روایت شده که آنان يك ماه در شام در خرابه ای که از سرما و گرما ایشان را محافظت نمی کرد اقامت کردند، و ظاهر حال آنستکه رسیدن آنان به عراق یا مدینه بیش از چهل روز از زمان کشته شدن امام (علیه السلام) زمان بخواهد، و اما اینکه در بازگشت از کربلا گذر کرده باشند امکان دارد، ولیکن در روز بیستم صفر نبوده است، زیرا آنان در آنجا با جابر بن عبد الله انصاری ملاقات کرده اند، و اگر جابر از مکه آمده باشد رسیدن خیر شهادت به او و آمدنش از آنجا به کربلا بیش از چهل روز زمان می خواهد". (۱) همانگونه که از گفتار مرحوم سید روشن می شود مهمترین دلیل استبعاد وقوع اربعین آنستکه ارسال نامه این زیاد و بازگشت آن نیازمند زمانی طولانی است، و آنکه اسراء یکماه در شام مانده اند. باید توجه داشت که اینگونه استبعادها بعد از هزار و چند صد سال از وقوع قضایا به ذهن می آید و باعث ایجاد شبهه در وقوع قضیه می گردد، زیرا کیفیت اجازه خواستن این زیاد و رفت و آمد پیکها را با افکار خود می سنجیم. ضمن آنکه با داستانها و شاخ و برگهایی که در بعضی از کتب ذکر شده، پنداشته می شود که آنان مدتها در شام مانده اند، مانند تفصیلی که نسبت به قضایای فاجعه روز عاشورا بسته شده است، تا آنجا که آمدن اسراء به کربلا را در روز اربعین از محالات شمرده اند.

۱ - اقبال الاعمال: ۵۸۹. (*)

[۳۹]

اگر با تعمق در تاریخ آن زمان بنگریم خواهیم دید که در ظرف چند روز از عراق به شام و بالعکس رفته و برمی گشتند، و با ملاحظه تاریخ شواهد زیادی پیدا می شود که با شترهای ذلول جماز و اسبهای عربی تندتاز مسافتهای طول و دراز را در اندک مدتی طی می کرده اند، و شواهد بسیاری در تاریخ وجود دارد که در ظرف ده روز و هشت روز و بلکه يك هفته از عراق به شام و از شام مراجعت به عراق می کرده اند. می توان از مسلمات تاریخ بشماریم که امام روز هشتم ذی الحجه سال ۶۱ هجری از مکه بطرف عراق به حرکت آمده، و مسافت ما بین مکه و کوفه در حدود ۳۸۰ فرسخ می باشد. از قرائن زیاد معلوم می شود که امام در مسیر با سرعت زیاد حرکت نمی فرمود، و در اثناء راه هر که را که صلاح می دانست به یاری خویش دعوت می فرمود، و پس از رسیدن حرین یزید ریاحی به حضور آن حضرت دو روز سر راه را برایشان گرفت، و روز دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شدند، و آن مسافت طولانی از مکه تا کربلا را در حدود بیست و چهار روز طی فرمودند، و روزی پانزده فرسخ راه را به آسانی طی کرده اند. همچنین در بسیاری از کتب معتبره تصریح شده که اسراء اهل بیت روز اول ماه صفر سال ۶۱ وارد شام شده اند، از جمله ابو ریحان بیرونی متوفی سال ۴۴۰ هجری است که در کتاب الآثار الباقیه گوید: " در روز اول ماه صفر سر حسین (علیه السلام) رابه دمشق وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی که در دست داشت به لبهای آن حضرت می زد و ... " (۱)

۱ - الآثار الباقیه: ۳۳۱. (*)

[۴۰]

بنا به نگارش بعضی از تواریخ معتبره در پانزدهم ماه محرم اسراء از کوفه حرکت داده شده اند، در ظرف ده یا پانزده روز به دمشق رسیده اند، بنابراین در مراجعت از شام به کربلا نباید شبهاتی در ذهن آید، وجه استبعاد دارد که در قریب به همین مدت از شام به کربلا مراجعت کرده باشند. پس مراجعت اسراء اهل بیت (علیهم السلام) در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجری بسیار قوی ومورد اعتماد است. معلوم نیست اسراء در شام چقدر توقف کرده اند، اما ملاحظه اوضاع سیاسی دولت بنی امیه ایجاب می کند که یزید نتواند اسراء را بیش از چند روز در دمشق متوقف سازد، چرا که واقعه کربلا اوضاع سیاسی را روزبروز آشفتہ تر می ساخت وافکار عمومی برعلیه یزید متوجه می گشت، وروز بروز نفرت مردم از دولت بیشتر می شد. با این وضع چطور یزید می توانست تا مدت زیادی اسراء را در حال اسارت در غربت نگاهدارد، و تا مدت يك ماه مثلا در دمشق، آنهم در جائی که آنان را نه از سرما و نه از گرما نگاه می داشت متوقف سازد. ضمن آنکه توقف آنان در این مدت در دمشق در کتاب معتبری دیده نشده ومدرك تاریخی ندارد، در مقابل طبری در تاریخ خود تصریح می کند که اسراء بیشتر از ده روز در دمشق توقف نکرده اند. از آنچه گفته شد درمی یابیم استبعاد درآمدن اسراء اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در اربعین آن حضرت، ناشی از مطالبی است که در مورد توقف زیاد آنان در شام در افواه وجود دارد که هیچ مدرك تاریخی ندارد، ونیز طولانی بودن مسافت بین کوفه وشام است که با توجه به شواهد تاریخی نه تنها امری مستبعد نیست بلکه وقوع آن در تاریخ بسیار است.

[۴۱]

کتاب حاضر کتابی که در پیش روی شماست مجموعه ای است برگرفته از ادعیه وخطبه ها واحادیث امام حسین (علیه السلام)، که در ادامه " صحیفه المهدی (علیه السلام) " و " صحیفه الزهراء (علیها السلام) "، به شیفتگان خاندان عصمت وطهارت تقدیم می گردد. امید است این مجموعه ها بتواند سهم کوچکی در ارتقاء آشنائی جامعه ما با معارف اهل بیت داشته باشد، وما را در شناخت آنها جواد قیومی اصفهانی ۱ / ۷ / ۱۳۷۳

[۴۲]

فصل اول نیایشها وادعیه آن حضرت ۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی ودرخواست حوائج از او ۲ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز وآنچه به آن ارتباط دارد ۳ - ادعیه آن حضرت در جهاد با دشمنان ۴ - ادعیه آن حضرت در مدح یا مذمت افراد ۵ - ادعیه آن حضرت در زوال اندوهها وقضاء حوائج ۶ - ادعیه آن حضرت در رفع خطرات وبیماریها ۷ - ادعیه آن حضرت در ایام مبارکه

[۴۵]

۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی ودرخواست حوائج از او در تسبیح وتنزیه خداوند در روز پنجم ماه در مناجات با خدای بزرگ در مناجات

با خدای بزرگ در کنار حجرالاسود در طلب اخلاقهای نیکو در طلب
رغبت به آخرت در طلب رهائی از استدرج در طلب رحمت برای
مردگان

[٤٦]

(١) دعاؤه (علیه السلام) في التسييح لله تعالى في اليوم الخامس
من الشهر الربيع الاعلى، سبحان العظيم الاعظم، سبحان
من هو هكذا ولا يكون هكذا غيره، ولا يقدر احد قدرته، سبحان من
اوله علم لا يوصف، واخره علم لا يبید. سبحان من علا فوق البريات
باللهية فلاعين تدركه، ولاعقل يمثله، ولاوهم يصوره، ولالسان
يصفه بغاية ماله من الوصف. سبحان من علا في الهواء، سبحان من
قضى الموت على العباد، سبحان الملك المقتدر، سبحان الملك
القدوس، سبحان الباقي الدائم. (٢) دعاؤه (علیه السلام) في
المناجاة لله تعالى روى انه (علیه السلام) ساير انس بن مالك، فأتی
قبر خديجة، فبکی

[٤٧]

(١) دعای آن حضرت در تسييح وتنزيه خداوند در روز پنجم ماه پاك
ومنزه است خداوند برتر ووالاثر، پاك ومنزه است خداوند بزرگ وبلند
مرتبه، پاك ومنزه است آنکه اینگونه است وكسی همانند اونیست،
وتوان برابری با او را ندارد، پاك ومنزه است آنکه آغازش علمي است
که بوصف در نیاید، وپایانش دانشی است که فناپذیر نمی نمى
باشد. پاك ومنزه است آنکه با خداوندیش بر تمامی موجودات برتری
دارد، وازاینرو چشمی او رانیافته، وعقلي او را به مثال در نیاورده،
وهمی او را صورتگری نکرده، وزبانی آنگونه که شایسته اوست او را
توصیف ننموده است. پاك ومنزه است آنکه در آسمان برتری جسته،
پاك ومنزه است آنکه مرگ را بر بندگانش مقرر داشته، پاك ومنزه
است پادشاه قدرتمند، پاك ومنزه است فرمانروای بدون عیب، پاك
ومنزه است آنکه جاودانه و ابدی است. (٢) دعای آن حضرت در
مناجات با خدای بزرگ روایت شده که آن حضرت همراه انس بن
مالك حرکت می کرد،

[٤٨]

ثم قال: اذهب عنى، قال انس: فاستخفيت عنه، فلما طال وقوفه
في الصلاة سمعته قائلاً: يا رب يا رب انت مولاه فارحم عبدا اليك
ملجاء يا ذا المعالي عليك معتمدي طوبى لمن كنت انت مولاه
طوبى لمن كان خادما ارقا يشكو الى ذي الجلال بلواه وما به علة ولا
سقم اكثر من حبه لمولاه إذا اشتكى بته وغصته اجابه الله ثم لباه
إذا ابتلا بالظلام مبتهلا اكرمه الله ثم ادناه

[٤٩]

کنار قبر خدیجه آمد وگریست، آنگاه گفت: از من دور شو، انس
گوید: از دید آن حضرت پنهان شدم، هنگامیکه انجام نمازش طولانی
شد شنیدم که می خواند: پروردگارا ! پروردگارا ! تو مولای من

هستی، رحم کن بنده ای را که بتو پناه برده است. ای دارای صفات برجسته، تکیه ام بر توست، خوشا بحال آنکه تو مولای او باشی. خوشا بحال کسی که خدمتگزار شب زنده دار باشد، و گرفتاریش را با خدای خود در میان گذارد. و بیماری و مرضی ندارد بیشتر از محبتش به مولایش. هر گاه غصه و ناراحتی اش را مطرح کرد، خداوند او را پاسخ داده و اجابت نماید. هرگاه به گرفتاری مبتلا گردد در تاریکی زاری کنان خدا را بخواند، خدا او را گرامی داشته و بخود نزدیک گرداند.

[۵۰]

فنودی: لبيك عبي و انت في كنفى وكلما قلت قد علمناه صوتك تشاقه ملائكتي فحسبك الصوت قد سمعناه دعاك عندي يجول في حجب فحسبك الستر قد سفرناه لو هبت الريح من جوانبه خر صريعا لما تغشاه سلني بلا رغبة ولا رهيب ولا حساب اني انا الله (۳) دعاؤه (عليه السلام) في المناجاة لله لما التزم الحجر الاسود الهي انعمتني فلم تجدني شاكرا، وابليتني فلم تجدني صابرا، فلا انت سلبت النعمة بترك الشكر،

[۵۱]

آنگاه ندا کرده شد: بنده ام بیا در حالیکه تو در حمایت منی، و هر چه بگوئی ما آنرا می دانیم. فرشتگانم مشتاق شنیدن صدای تو اند، و کافی است که ما صدای تو را می شنویم. دعای تو نزد من بوده و در حجابها در گردش است، و کافی است که ما پوششش را برای تو بر می داریم. اگر باد از جوانب او بوزد، از بیهوشی بر زمین افتد. از من بخواه بدون میل و ترس و حساب، که من خدای توام. (۳) دعای آن حضرت در مناجات با خدای بزرگ در کنار حجرالاسود پروردگارا! مرا نعمت دادی ولی مرا شاکر نیافتی، و دچار مصیبتم نمودی ولی صبورم ندیدی، پس با ترك شکر تو نعمتت را سلب نکردی،

[۵۲]

ولا ادمت الشدة بترك الصبر، الهی لا يكون من الكرم الا الكرم. (۴) دعاؤه (عليه السلام) في طلب مكارم الاخلاق اللهم اني اسالك توفيق اهل الهدى، واعمال اهل التقوى، ومناصحة اهل التوبة، وعزم اهل الصبر، و حذر اهل الخشية، و طلب اهل العلم، وزينة اهل الورع، وخوف اهل الجزع. حتى اخافك اللهم مخافة تحجزني عن معاصيك، و حتى اعلم بطاعتك، عملا استحق به كرامتك، و حتى اناصحك في التوبة خوفا لك. و حتى اخلص لك في النصيحة حبا لك، و حتى اتوكل عليك في الامور حسن ظن بك، سبحان خالق النور، سبحان الله العظيم وبحمده.

[۵۳]

و با عدم شكیائی بر شدتت نیفزودی، پروردگارا از بزرگوار جز بزرگواری نیاید. (۴) دعای آن حضرت در طلب اخلافاهای نیکو پروردگارا! از تو توفیق هدایت یافتگان، و کارهای پرهیزکاران، و خیرخواهی توبه

کنندگان، و تصمیم صابران، و خشیت خائفان، و طلب دانشمندان، وزینت مطیعان و ترس گرفتاران را خواستارم. خداوندا ! تا آنگاه که در دلم خشیتی از تو قرار گیرد که مرا از گناه باز دارد، به فرامینت عمل کنم، تا شایسته کرامت تو گردم، و از ترس تو رو به سوی توبه آورم. و از دوستی تو اعمال خویش را خالص گردانم، و با گمان نیکم بتو در کارها بر تو توکل نمایم، پاک و منزه است آفریننده نور، پاک و منزه است خداوند برتر و حمد و ستایش از آن اوست.

[۵۴]

(۵) دعاؤه (علیه السلام) لطلب الرغبة في الآخرة اللهم ارزقني الرغبة في الآخرة، حتى اعرف صدق ذلك في قلبي بالزهد في الدنيا، اللهم ارزقني بصرا في امر الآخرة، حتى اطلب الحسنات شوقا وافرا من السيئات خوفا يا رب. (۶) دعاؤه (علیه السلام) في طلب الامن من الاستدراج اللهم لاتستدرجنني بالاحسان، ولا تؤدبني بالبلاء. (۷) دعاؤه (علیه السلام) لطلب الرحمة للاموات اللهم رب هذه الارواح الفانية والاجساد البالية و العظام النخرة، التي خرجت من الدنيا وهي بك مؤمنة، ادخل عليهم روحا منك وسلاما مني.

[۵۵]

(۵) دعای آن حضرت در طلب رغبت به آخرت خدایا ! مرا به آخرت راغب و مشتاق گردان، تا آنگاه که وجود آنرا با زهد و پارسائی در امور دنیایی در خود احساس کنم. پروردگارا ! بمن بینائی و شناخت در امور آخرت عطا کن، تا با شوق بسیار و از جهت ترس تو بجای گناهان بدنبال کارهای نیک باشم. (۶) دعای آن حضرت در طلب رهایی از استدراج پروردگارا ! مرا با نعمتهایت - آنگونه که از یاد تو غافل شوم - در مسیر عذابت قرار نده، و مرا با بلا و ناراحتی تربیت ننما. (۷) دعای آن حضرت در طلب رحمت برای مردگان پروردگارا ! ای خداوند این ارواح فانی و اجساد پوسیده و استخوانهای نرم شده، که با ایمان و اعتقاد بتو از این دنیا رفته اند، بر آنان رحمت خود و سلام مرا ارزانی دار.

[۵۷]

۲ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد در قنوت در حال قنوت در نماز و تر در سجده شکر در صبح و شب در طلب باران در طلب باران در نماز بر مردی از منافقین

[۵۸]

(۸) دعاؤه (علیه السلام) في القنوت اللهم منك البدء ولك المشية، ولك الحول ولك القوة، وانت الله الذي لا اله الا انت، جعلت قلوب اوليائك مسكنا لمشيئتكم ومكمننا لارادتك، وجعلت عقولهم مناصب اوامرهم ونواهيهم، فانت إذا شئت ما تشاء حرکت من اسرارهم كوامن ما ابطنت فيهم، وابدأت من ارادتك على السنتهم ما افهمتهم به عنك في عقودهم، بعقول تدعوك وتدعوا اليك بحقائق ما منحتمهم به، واني لاعلم مما علمتني مما انت المشكور، على ما منه اريتني،

والیه اوبیتنی. اللهم وانني مع ذلك كله عائد بحولك وقوتك، راض بحكمك الذي سقته الی فی علمك، جار بحیث اجریتنی، قاصد ما اممتنی، غیر ضنین بنفسی فیما یرضیک عنی، إذ به قد رضیتنی، ولا قاصر بجهدي عما

[۵۹]

(۸) دعای آن حضرت در قنوت پروردگارا ! آغاز هر چیز از توست و اراده انجامش در اختیار تو، و نیرو و توان از آن توست، و تو خدایی هستی که معبودی جز تو نمی باشد، جانهای اولیائت را جایگاه اراده و محل مشیت خود مقرر فرمودی، و در افکارشان اوامر و نواهی را قرار دادی، تا يك لحظه از یاد تو غافل نگردند. و تو آنگاه که اراده امری را بنمائی، در افکارشان آنچه خود در آنها بودیعت نهاده ای را بحرکت در آورده، و بر زبانشان آنچه خود به آنان تفهیم کرده ای را جاری می سازی، با عقلهایی که تو را خوانده و با حقائقی که به آنان ارزانی داشته ای بسوی تو می خوانند، و من می دانم از آنچه بمن آموخته ای، از چیزهایی که تو بر آنها شایسته سپاس می باشی، از چیزهایی که به من نشان داده ای و بسوی آن مرابانه داده ای. خداوندا ! و با این وجود به نیرو و توان تو پناهنده، و به قضا و قدرت که در علمت مرا در جهت آن قرار دادی، و در مسیر آن بحرکت در می آیم، و به آنچه تو بخواهی مصمم می گردم، راضی هستم، در حالیکه به آنچه تو بدان از من خشنود می باشی بخیل نیستم، و از آنچه تو مرابدان خوانده ای

[۶۰]

إلیه ندبتنی، مسارع لما عرفتنی، شارع فیما اشرعنتنی، مستبصر مابصرتنی، مراع ما ارعیتنی، فلا تخلنی من رعایتک، ولا تخرجنی من عنایتک، ولا تقعدنی عن حولک، ولا تخرجنی عن مقصد انال به ارادتک. واجعل علی البصيرة مدرجتی، وعلی الهدایة محجتی، وعلی الرشاد مسلکي، حتی تنیلنی و تنیل بی امنیتی، و تجل بی علی ما به اردتني، وله خلقتني و إلیه اوبیتنی. واعذ اولیاءك من الافتتان بی، وفتنهم برحمتك لرحمتك فی نعمتك، تفتین الاجتباء، والاستخلاص بسلوک طریقتی و اتباع منهجی، والحقني بالصالحین من ابائی وذوي رحمي. (۹) دعاؤه (علیه السلام) فی حال القنوت اللهم من اوی الی مأوی فانت مأوی، و من لجا

[۶۱]

کوتاهی نمی کنم، و به آنچه مرا بدان آشنا ساخته ای سبقت می گیرم، و به آنچه تو مرابدان آغاز نموده ای آغاز می نمایم، از راه هدایت تو هدایت می جویم، آنچه امر به رعایتش نمودی رعایت می نمایم، پس مرا از رعایت خالی ننما، از عنایتت خارج نساز، و مرا از فیض رسیدن تأییدت عاجز و ناتوان قرار نده، و از راهی که به خشنودی تو می رسم مرا خارج نکن. حرکتت را بر اساس روشنگری، و راهم را با هدایت، و زندگی را قرین رشد و تعالی قرار ده، تا مرا هدایت نموده و دیگران نیز بوسیله من راهنمایی گردند، و در آنچه تو خواهان آن بوده و به جهت آن مرا خلق کرده ای، و بسوی آن پناه داده ای، مرا وارد سازی. و اولیائت را از اینکه بوسیله من امتحان شوند در پناه خود گیر، و با رحمتت و در نعمتت آنان را امتحان

وآزمایش نما، آزمایشی که سبب برگزیدن آنها وپاک شدن آنها از زشتیها وراهنمائی آنان براهی که من رفته ام باشد، ومرابه پدران وخویشاوندان رستگارم ملحق نما. (۹) دعای آن حضرت در حال قنوت پروردگارا ! هر که به پناهگاهی پناه جوید تو پناهم می باشی، وهر که

[۶۲]

الی ملجأ فانت ملجأی، اللهم صل علی محمد وال محمد و اسمع ندائی واجب دعائی، واجعل عندك ما بی ومثوای، واحرسني في بلوای من افتنان الامتحان ولمة الشيطان، بعظمتك التي لا يشوبها ولع نفس بتفتين، ولا وارد طيف بتظنين، ولا يلم بها فرج، حتى تقليني اليك بارادتك غير ظنين ولا مظنون، ولا مراب ولا مرتاب، انك انت ارحم الراحمين. (۱۰) دعاؤه (عليه السلام) في قنوت الوتر اللهم انك ترى ولا ترى، وانت بالمنظر الاعلى، وان اليك الرجعى، وان لك الآخرة والاولى، اللهم انا نعوذ بك من ان نذل ونخزى. (۱۱) دعاؤه (عليه السلام) في سجدة الشكر روى عن شريح انه قال: دخلت مسجد رسول الله (صلى الله عليه وآله)،

[۶۳]

به پناهگاهی پناه گیرد تو پناهگاهم می باشی، خداوندا بر محمد وخاندانش درود فرست وندایم رابشنو ودعایم را اجابت نما، ومستقر و جایگاهم را نزدخودت قرار ده، ودر مواضع امتحان مرا از لغزش به جهت آنها وگمراهی بوسیله شیطان باز دار، بحق عظمتت که تکذیب انسانی و خیال پردازی در آن مؤثر واقع نشده وامری از آن خالی نمی باشد، تا اینکه مرابه اراده ومشیتت بسوی خود باز گردانی، بدون آنکه نسبت به تو مشکوک ومظنون بوده ورحمتت را مورد شبهه وشك قرار دهم، بدرستیکه تو مهربانترین مهربانانى. (۱۰) دعای آن حضرت در قنوت نماز خداوندا ! تو می بینی و دیده نمی شوی، ودر جایگاه بلندی قرار داری، وبازگشت بسوی توست، ودنیا وآخرت از آن تو می باشد، خداوندا از اینکه دلیل گشته وخوار شوم به تو پناه می بریم. (۱۱) دعای آن حضرت در سجده شکر از شريح روایت شده که گفت: داخل مسجد پیامبر (صلى الله عليه وآله) شده

[۶۴]

فإذا الحسين بن علي (عليه السلام) فيه ساجد، يعفر خده على التراب وهو يقول: سيدي ومولاي ! المقامع الحديد خلقت اعصابي، ام لشرب الحميم خلقت امعائي، الهي لئن طالبتني بذنوبي لاطالبنك بكرمك، ولئن حبستني مع الخاطئين لاخبرنهم بحبي لك، سيدي ! ان طاعتني لا ينفعك ومعصيتي لا تضرك، فهب لي ما لا ينفعك، واغفر لي ما لا يضرك، فانك ارحم الراحمين. (۱۲) دعاؤه (عليه السلام) عند الصباح والمساء بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله، وبالله، ومن الله، والى الله، وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله، وتوكلت على الله، ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. اللهم اني اسلمت نفسي اليك، ووجهت وجهي اليك، وفوضت امري اليك، اياك اسال العافية من كل

[٦٥]

ودیدم حسین بن علی (علیه السلام) در سجده قرار داشته و سر بر خاک نهاده و می گفت: ای آقا و مولایم ! آیا برای گرزهای آتشین اعضای بدنم را خلق کرده ای، یا اندام درونیم را برای نوشیدن آبهای گرم جهنم خلق نموده ای، خداوند اگر مرا به گناهان بازخواست کنی من تو را به کرم و بیخوششت می خوانم، و اگر مرا با خطاکاران قرار دهی دوستیم نسبت بتو را به اطلاع آنان می رسانم، ای آقایم طاعتم تو را بهره ای نداده و گناهم به تو ضرری نمی رساند، پس آنچه بتو سود و بهره ای نمی رساند را بمن عنایت کن و آنچه بتو ضرر نمی رساند را از من ببخشای، بدرستی که تو مهربانترین مهربانانی. (۱۲) دعای آن حضرت در صبح و شب بنام خداوند بخشنده و مهربان، بنام خدا و بیاد او، واز خداوند و بسوی او، و در راه او، بر مذهب رسول او، و بر خداوند توکل کردم، و نیرو و قدرتی جز به اراده خداوند بزرگ نیست. پروردگارا جانم را بتو تسلیم کرده، و چهره ام را بسوی تو گردانده، و کارم را بتو تفویض کردم، واز تو عاقبت و سلامتی از هر بدی در دنیا

[٦٦]

سوء فی الدنيا والاخرة. اللهم انك تكفيني من كل احد، ولا يكفيني احد منك، فاكفني من كل احد ما اخاف واحذر، واجعل لي من امري فرجا ومخرجا، انك تعلم ولا اعلم، وتقدر و لا اقدر، وانت على كل شئ قدير، برحمتك يا ارحم الراحمين. (۱۳) دعاؤه (علیه السلام) فی الاستسقاء اللهم یا معطى الخیرات من مناهلها، ومنزل الرحمت من معادنھا، ومجرى البركات على اهلها، منك الغيث المغيث، وانت الغيث المستغاث، ونحن الخاطئون واهل الذنوب، وانت المستغفر الغفار، لا اله الا انت. اللهم ارسل السماء علينا لحيثها مدرارا، واسقنا الغيث واكفا مغزارا، غيثا مغيثا، واسعا متسعا، مهطلا

[٦٧]

وآخرت را خواهانم. پروردگارا ! تو مرا از هر کس کفایت کرده، و هیچکس مرا از تو کفایت نمی کند، پس مرا از موارد ترس و هراس از هر که باشد کفایت فرما، و در کارم راه گشایش و رهایی قرار ده، بدرستی که تو می دانی و من نمی دانم، و تو توانائی و من قادر نیستم، و تو بر هر کار توانائی، برحمتت ای مهربانترین مهربانان. (۱۳) دعای آن حضرت در طلب باران پروردگارا ! ای دهنده خیرات از جایگاههای آن، و نازل کننده رحمتها از معادن آن، و جاری کننده برکتها بر اهل آن، باران یاری دهنده از توست، و تو یاری دهنده و یاریگری، و ما گناهکاران و خطاکارانیم، و تو کسی هستی که از تو طلب بخشش شده و آمرزنده ای، معبودی جز تو نیست. خداوند ! از آسمان باران پیاپی برایمان نازل فرما، و بارانی بسیار برایمان فرو ریز، بارانی یاری دهنده و بسیار وسیع، بارانی گوارا و رویاننده

[٦٨]

مرینا مربعا، غدقا مغدقا، غیداقا مجلجلا، سحا سحساحا، ثجا ثجاجا، ساتلا مسیلا عاما، ودقا مطفاحا، یدفع الودق بالودق دفعا، وبتلوا القطر منه قطرا، غیر خلب برقه، ولا مکذب رعدہ، تنعش به الضعیف من عبادک، وتحیی به المیت من بلادک، وتونق به ذری الاکام من بلادک، وتستحق به علینا من مننک، امین رب العالمین. (۱۴) دعاؤه (علیه السلام) فی الاستسقاء اللهم اسقنا سقیا واسعة وادعة، عامة نافعة غیر ضارة، تعم بها حاضرنا وبادینا، وتزیده بها فی رزقنا وشکرنا. اللهم اجعله رزق ایمان وعطاء ایمان، ان عطائک لم یکن محظورا، اللهم انزل علینا فی ارضنا سکنها، وانبت فیها زینتها ومرعاها.

[۶۹]

وانبوه، بارانی از ابرهای پر رعد و برق، بارانی با شدت و سرعت، بارانی بسیار وگسترده، بارانی جاری شونده وعمومی، بطوریکه قطرات آن پیاپی بوده وریش آن قطع نشود، از ابری که صدای رعد وبرقش دروغین نباشد، بارانی که بندگان ضعیفت را زنده کرده، وشهرهای مرده ات را زندگی دوباره بخشد، وخانه های شهرها را روشنی بخشد، وبوسیله آن ما را شایسته منت قراردهی، آی پروردگار جهانیان اجابت فرما. (۱۴) دعای آن حضرت در طلب باران پروردگارا ! بارانی گسترده و فراگیر، نافع وبدون ضرر برایمان بفرست، که در شهر و بیابان فرو ریزد، وبه سبب آن روزی وشکر ما افزایش یابد. خداوندا آنرا روزی وعطایی که بر اساس ایمان باشد قرار ده، بدرستیکه بخشش تو باز داشته شده نیست، بارالها بر زمین ما باران بفرست، وانچه مایه زینت آن می شود ورویاندنیا رادر آن برویان.

[۷۰]

(۱۵) دعاؤه (علیه السلام) فی الصلاة علی رجل من المنافقین عن الصادق (علیه السلام): ان رجلا من المنافقین مات، فخرج الحسین بن علی (علیهما السلام) یمشی معه - الی ان قال: - فلما ان کبر علیه ولیه، قال الحسین (علیه السلام): الله اکبر، اللهم العن فلانا عبدک، الف لعنة مؤتلفة غیر مختلفة، اللهم اخز عبدک فی عبادک وبلادک واصله حر نارك، واذقه اشد عذابک، فانه کان يتولى اعداءک و یعادي اولیاءک و یبغض اهل بیت نبيک. وفي رواية: اللهم اخز عبدک فی عبادک وبلادک، اللهم امله حر نارك، اللهم اذقه اشد عذابک، فانه کان يتولى اعداءک و یعادي اولیاءک و یبغض اهل بیت نبيک.

[۷۱]

(۱۵) دعای آن حضرت در نماز بر مردی از منافقین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: یکی از منافقین مرد، امام حسین (علیه السلام) بدنال جنازه او حرکت کرد - تا آنجا که می فرماید - هنگامی که سرپرست شخص مرده تکبیر نماز میت را گفت امام اینگونه بر آن مرد تکبیر گفت: خداوند برتر است، خداوندا فلان بنده ات را هزار لعنت بفرست، لعنتی پی درپی وبدون فاصله، خداوندا بنده ات را در میان بندگان و شهرهای ذلیل وخوارگردان، وبه آتش دوزخ وارد ساز وبدترین عذابت رابر او بچشان، چرا که او دشمنانت را دوست ویا دوستانت دشمنی می کرد، وخاندان

پیامبرت را دشمن می شمرد. و در روایتی آمده: خداوند بنده ات را در میان بندگان و شهرهایت دلیل و خوار گردان، خداوند او را به آتش دوزخ وارد ساز، خداوند بدترین عذابت را بر او بچشان، چرا که او دشمنانت را دوست و یا دوستانت دشمنی می کرد، و خاندان پیامبرت را دشمن می شمرد.

[۷۳]

۳ - ادعیه آن حضرت در جهاد با دشمنان قبل از خروج از مدینه هنگامیکه به مکه رسید هنگامیکه خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی به ایشان رسید قبل از ورود به کربلا هنگام ورود به کربلا هنگامی که تعداد لشکر دشمن در کربلا زیاد شد در شب عاشورا در روز عاشورا قبل از آماده ساختن لشکرش در روز عاشورا در روز عاشورا هنگامیکه علی بن حسین (علیه السلام) به میدان رفت بعد از شهادت علی بن حسین (علیه السلام) بعد از شهادت علی بن حسین (علیه السلام) بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام) بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام) بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام) بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام) بعد از آنکه تیر در جبهه ایشان فرو رفت بعد از آنکه بسوی ایشان تیراندازی کردند بعد از آنکه بسوی ایشان تیراندازی کردند هنگامیکه از اسب بر روی گونه راستش بر زمین افتاد در آخرین لحظات روز عاشورا در مناجات قبل از شهادتش

[۷۴]

(۱۶) دعاؤه (علیه السلام) قبل الخروج من المدينة روی انه: خرج الحسين (عليه السلام) قبل الخروج من المدينة من منزله ذات ليلة واقبل الى قبر جده و صلى ركعات، فلما فرغ من صلاته جعل يقول: اللهم هذا قبر نبيك محمد، وانا ابن بنت نبيك، وقد حضرتي من الامر ما قد علمت، اللهم اني احب المعروف وانكر المنكر، وانا اسألك يا ذا الجلال و الاكرام بحق القبر ومن فيه الا اخترت لي ما هو لك رضى و لرسولك رضى. (۱۷) دعاؤه (علیه السلام) لما وافى مكة روی ان الحسين (عليه السلام) سار حتى وافى مكة، فلما نظر الى جبالها من بعيد جعل يتلو هذه الآية: " ولما توجه تلقاء

[۷۵]

(۱۶) دعای آن حضرت قبل از خروج از مدینه روایت شده آن حضرت شبی از خانه اش خارج و رو بسوی قبر جدش نمود، چند رکعت در آنجا نماز گذارد، بعد از نماز فرمود: خداوند! این قبر پیامبر محمد می باشد و من پسر دختر اویم، مشکلی برایم پیش آمده که خود بدان واقفی، پروردگارا! من کار نیک را دوست داشته و کار بد را زشت می شمردم، و من از تو می خواهم، ای دارای جلالت و بزرگواری، به حق این قبر و کسی که در آنست تنها آنچه مورد خشنودی تو و رسولت می باشد را برایم مقدر سازی. (۱۷) دعای آن حضرت هنگامیکه به مکه رسید روایت شده آن حضرت حرکت کرد تا به مکه رسید، آنگاه که از راه دور چشمانش به کوههای آن افتاد، این آیه را تلاوت کرد: " و آنگاه که

[۷۶]

مدین قال عسی ربی ان یربونی سوا السبیل " (۱). فلما قدم الحسین الی مکه قال: اللهم خر لی، وقر عینی، واهدنی سوا السبیل. (۱۸) دعاؤه (علیه السلام) عند بلوغ شهادة قیس بن مسهر الصیداوی روی انه لما بلغ الحسین (علیه السلام) قتل قیس بن مسهر الصیداوی استعبر باکیا، ثم قال: اللهم اجعل لنا ولشیعتنا عندک منزلا کریما، واجمع بیننا وبینهم فی مستقر من رحمتک، انک علی کل شیء قذیر. وفي رواية: اللهم اجعل الجنة لنا ولاشیاعنا منزلا کریما انک علی کل شیء قذیر. (۱۹) دعاؤه (علیه السلام) قبل الورد بکربلاء اللهم انا عتره نبيک محمد، وقد اخرجنا وطرنا،

۱ - القصص: ۲۲. (*)

[۷۷]

(موسی) بسوی مدین آمد گفت: شاید پروردگام مرا براه راست هدایت کند ". وآنگاه که به مکه رسید گفت: پروردگارا ! خیر را برایم مقدر کن، وچشمانم را روشن گردان، و مرا به راه راست هدایت نما. (۱۸) دعای آن حضرت هنگامیکه خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی به ایشان رسید روایت شده آنگاه که خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی به ایشان رسید گریست وفرمود: خداوندا ! برای ما وشیعیمان نزد خود مکانی ارزشمند مقدر فرما، و بین ما و آنان در جایگاههای رحمت جمع گردان، بدرستیکه تو بر هر کار توانائی. و در روایتی آمده: خداوندا ! بهشت را برای ما وشیعیمان مکانی ارزشمند قرار ده، بدرستیکه تو بر هر کار توانائی. (۱۹) دعای آن حضرت قبل از ورود به کربلا خداوندا ! ما خاندان پیامبر تو محمدم، واز حرم جدمان اخراج

[۷۸]

وازعجنا عن حرم جدنا، وتعدت بنو امیه علینا، اللهم فخذ لنا بحقنا، وانصرنا علی القوم الظالمین. (۲۰) دعاؤه (علیه السلام) عند الدخول بکربلاء اللهم انی اعوذ بک من الكرب والبلاء. (۲۱) دعاؤه (علیه السلام) لما كثرت العساكر في كربلاء روی انه لما كثرت العساكر علی الحسین (علیه السلام) ایقن انه لا محیص له، فقال: اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا، ثم هم یقتلوننا. (۲۲) دعاؤه (علیه السلام) فی لیلۃ عاشورا اثنی علی الله احسن الثناء، واحمده علی السراء

[۷۹]

شده وطررد گردیده ایم، وبنی امیه بر ما تعدی و تجاوز نموده اند، بار الها حق ما را از آنان بگیر، و ما را بر گروه ستمکاران یاری گردان. (۲۰) دعای آن حضرت هنگام ورود به کربلا خدایا ! من از کرب و بلا بتو پناه می جویم. (۲۱) دعای آن حضرت هنگامی که تعداد لشکر در کربلا زیاد شد روایت شده: آنگاه که دشمنان آن حضرت در کربلا

رو به فزونی نهند، ودانست که راه فراری ندارد، فرمود: پروردگارا! بین ما وگروهی که ما را دعوت کردند تا پاریمان نمایند، وآنگاه قصد کشتن ما را کردند، حکم نما. (۲۲) دعای آن حضرت در شب عاشورا با بهترین وجه حمد وثنای الهی را می گویم، و او را در آسایش

[۸۰]

والضراء، اللهم اني احمدك على ان اكرمتنا بالنبوة و علمتنا القران، وفقهتنا في الدين، وجعلت لنا اسماعا و ابصارا وافئدة، فاجعلنا من الشاكرين. (۲۳) دعاؤه (عليه السلام) في يوم عاشورا روى عن على بن الحسين (عليهما السلام) انه قال: لما اصبحت الخيل تقبل على الحسين (عليه السلام) رفع يديه وقال: اللهم انت ثقتي في كل كرب، ورجائي في كل شدة، وانت لي في كل امر نزل بي ثقة وعدة. كم من كرب يضعف عنه الفؤاد، وتقل فيه الحيلة، ويخذل فيه الصديق، ويشتت فيه العدو، انزلته بك و شكوته اليك، رغبة مني اليك عن سواك، ففرجته و كشفته، فانت ولى كل نعمة، وصاحب كل حسنة، و منتهى كل رغبة.

[۸۱]

وسختی سپاسگزارم، خداوندا تو را سپاس گویم که ما را به نبوت گرامی داشتی وقرآن را بما آموختی وما را در دین فقیه نمودی، و برای ما گوشها وچشمان وقلب قرار دادی، پس ما را شاكر و سپاسگزار نعمتهایت قرار ده. (۲۳) دعای آن حضرت در روز عاشورا از امام سجاد (عليه السلام) روایت شده که فرمود: آنگاه که در روز عاشورا لشکریان برای قتل آن حضرت گرد آمدند، ایشان دستهایش را بلند کرده و فرمود: پروردگارا! در هر سختی پناهم، ودر هر شدت امیدم می باشی، ودر هر امری که بر من وارد شود تو محل وثوق و توشه ام هستی، چه بسیار سختی ها که قلبها را می لرزاند و حيله ها کارگر نیست، دوست انسان را رها کرده، و دشمن انسان را شتمات می کند، من آن کار را بر تو عرضه داشتم و شکایت آنرا بر تو نمودم، به جهت آنکه تنها بتو امید دارم، پس تو در کارم گشایش مقرر داشته و مشکلم را بر طرف نمودی، پس تو دهنده هر نعمت و صاحب هر نیکی و آخرین امید هر کس می باشی.

[۸۲]

(۲۴) دعاؤه (عليه السلام) قبل تعبئة اصحابه يوم عاشوراء روى انه لما عبأ عمر بن سعد اصحابه لمحاربة الحسين بن علي (عليهما السلام) ورتبهم مراتبهم، خرج (عليه السلام) حتى أتى الناس فاستنصتهم، فأبوا ان ينصتوا، ثم قال في كلام له: اللهم احبس عنهم قطر السماء، وابعث عليهم سنين كسني يوسف، و سلب عليهم غلام ثقيف، يسقيهم كأسا مصيرة، ولا يدع فيهم احدا الا قتله، قتلة بقتلة و ضربة ب ضربة، ينتقم لي و لاوليائي و اهل بيتي و اشياعي منهم، فانهم غرونا و كذبونا و خذلونا، وانت ربنا، عليك توكلنا و اليك انبنا، و اليك المصير. (۲۵) دعاؤه (عليه السلام) يوم عاشوراء اللهم قد منعوني ما فيه، فاعطني ما فيه، اللهم قد

(۲۴) دعای آن حضرت قبل از آماده ساختن لشکرش در روز عاشورا روایت شده: هنگامی که عمرین سعد لشکرش را برای جنگ با آن حضرت آماده ساخته و آنان را تقسیم بندی نمود، آن حضرت بسوی آنان آمده واز ایشان خواست سکوت کنند، ولی نپذیرفتند، آنگاه در ضمن کلماتشان فرمودند: پروردگارا ! قطرات باران را از آنان دریغ دار، و بر ایشان سالهای قحطی همچون سالهای دوران حضرت یوسف قرارده، غلام ثقفی را بر ایشان مسلط فرما، تا نهایت درد و سختی را بر ایشان وارد آورد، و هیچکس باقی نماند جز آنکه به نوعی او را کشته یا مورد ضرب و شتم قرار دهد، و انتقام من و دوستانم و خاندانم و یارانم را از ایشان بگیرد، بدرستی که این گروه ما را فریب داده و تکذیب کرده و مخدول نمودند، و تو پروردگار ما هستی، بر تو توکل کرده و بسوی تو انابه نموده و بازگشت همه بسوی توست. (۲۵) دعای آن حضرت در روز عاشورا پروردگارا ! مرا از حقم بازداشتند، آنرا بمن عطا فرما، خداوندا من

ابغضتھم و ابغضونی، و مللتھم و ملوننی، و حملونی علی غیر خلقی و طبیعتی و اخلاق لم تکن تعرف لی. اللهم فابدلني بهم خيرا منهم، وابدلهم بي شرا مني، اللهم امث قلوبهم ميث الملح في الماء. (۲۶) دعاؤه (عليه السلام) لما برز علی بن الحسین (عليه السلام) الى القوم روی انه لما برز علی بن الحسین (عليه السلام) الى القوم ارخى الحسین (عليه السلام) عينيه، فبکی ثم قال: اللهم فكن انت الشهيد عليهم، فقد برز إليهم غلام اشبه الخلق برسول الله صلى الله عليه واله. (۲۷) دعاؤه (عليه السلام) بعد شهادة علی بن الحسین (عليه السلام) اللهم امنعهم بركات الارض، و فرقمهم تفریقا، و مزقمهم تمزیقا، واجعلهم طرائق قدا، ولا ترض الولاة

ایشان را خشمگین کرده و آنان مرا خشمگین ساختند، و ایشان مرا ملول ساخته و من آنان را ملول نمودم، و مرا به اخلاق و رفتاری وادار ساختند که اینگونه نبودم. بارالها ! پس گروهی بهتر از ایشان برایم مقدر ساخته، و بدتر از مرا برایشان مسلط فرما، خدایا همچون ذوب شدن نمک در آب قلبهایشان را از ایمان ذوب گردان. (۲۶) دعای آن حضرت هنگامیکه علی بن حسین (عليه السلام) به میدان رفت روایت شده هنگامیکه علی بن حسین (عليه السلام) برای نبرد به میدان رفت امام سر به زیر افکند و گریست، آنگاه گفت: خداوندا تو بر آنان شاهد باش، کسی به نبرد با ایشان رفت که شبیه ترین مردم به پیامبرت بود. (۲۷) دعای آن حضرت بعد از شهادت علی بن حسین (عليه السلام) پروردگارا ! بركات زمین را از آنان باز دار، جمع ایشان را متفرق و آنان را پراکنده ساز، و در راههای گوناگون و مختلف قرار ده، و هرگز زمامداران را

عنهم ابدا، فانهم دعونا لينصرونا، ثم عدوا علينا يقاتلوننا. (۲۸) دعاؤه (عليه السلام) بعد شهادة علی بن الحسین (عليه السلام) قتل الله قوما قتلوك. (۲۹) دعاؤه (عليه السلام) بعد شهادة ولده الصغير عبد

اللّٰهُ يَا رَبِّ ان كُنْتَ حَبِستَ عَنَّا النِّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذٰلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ مِنِّهِ، وَانْتَقِمْ لَنَا مِنْ هٰؤُلَاءِ الظَّالِمِيْنَ. (۳۰) دَعَاؤُهُ (عَلِيهِ السَّلَام) بَعْدَ شَهَادَةِ وِلْدِهِ الصَّغِيْرِ عَبْدِ اللّٰهِ رَوَى اَنَّهُ التَّفَتَّ الحُسَيْنَ (عَلِيهِ السَّلَام) فَاِذَا بَطْفَلٌ لَّهُ يَبْكِي عَطْشًا،

[۸۷]

از آنان خوشنود نساژ، آنان ما را دعوت کردند که یاریمان نمایند، آنگاه بر ما تاختند تا به قتلیمان برسارند. (۲۸) دعای آن حضرت بعد از شهادت علی بن حسین (علیه السلام) خداوند بکشد گروهی را که تو را کشتند. (۲۹) دعای آن حضرت بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله پروردگارا ! اگر یاری از آسمان را از ما باز داشتی، این امر را برای آنچه بهتر از آنست قرار ده، و برای ما از این گروه ستمکار انتقام گیر. (۳۰) دعای آن حضرت بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله روایت شده که آن حضرت توجهی به خیمه ها نمودند، و کودکی را

[۸۸]

فأخذہ علی یدہ وقال: یا قوم ان لم تر حمونی فارحموا هذا الطفل، فرماہ رجل منهم بسهم فذبجہ، فجعل الحسین (علیه السلام) یبکی ویقول: اللّٰهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا. فنودی من الهوی: دعه یا حسین، فان له مرضعا فی الجنة. (۳۱) دَعَاؤُهُ (عَلِيهِ السَّلَام) بَعْدَ قَتْلِ وِلْدِهِ الصَّغِيْرِ رَوَى اَنَّهُ لَمَّا وَقَعَ السَّهْمُ فِي حَلْقِ الطِّفْلِ بَكَى وَوَضَعَ كَفِيْهِ تَحْتَ نَحْرِ الصَّبِيِّ ثَمَّ قَالَ: يَا نَفْسَ اصْبِرِيْ وَاحْتَسِبِيْ فِيمَا اَصَابَكَ، اَلْهِيَ تَرَى مَا حَلَّ بِنَا فِي الْعَاجِلِ، فَاجْعَلْ ذٰلِكَ ذَخِيْرَةً لَنَا فِي الْاٰجِلِ.

[۸۹]

دیدند که از تشنگی می گرید، او را بر دست گرفته و فرمودند: ای مردم اگر بمن رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید، مردی از میان لشکریان تیری پرتاب کرد که گلوی او دریده شد، آن حضرت گریست و فرمود: پروردگارا ! بین ما و گروهی که ما را دعوت کردند تا یاریمان نمایند پس ما را کشتند، حکم نما. آنگاه از هوا مورد ندا قرار گرفت: ای حسین او را رها کن، بدرستی که در بهشت شیر دهنده ای برای او می باشد. (۳۱) دعای آن حضرت بعد از شهادت فرزند کوچکش روایت شده: هنگامیکه تیر بر گلوی طفل وارد آمد امام گریست و دو دستش را زیر گلوی او قرار داد، آنگاه فرمود: ای نفس شکیبائی پیشه کن و آنچه بر تو وارد می شود را بحساب خدا قرار ده، خدایا آنچه در حال حاضر بر ما واقع می شود را می بینی، پس آنرا برای ما پشتوانه ای برای روز قیامتمان قرار ده.

[۹۰]

(۳۲) دَعَاؤُهُ (عَلِيهِ السَّلَام) بَعْدَ شَهَادَةِ قَاسِمِ بْنِ الحَسَنِ (عَلِيهِ السَّلَام) اللّٰهُمَّ اَنْتَ تَعْلَمُ اَنْهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُوْنَا، فَخَذَلُوْنَا وَاَعَانُوْنَا عَلَيْنَا، اللّٰهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَاَحْرَمْهُمْ بَرَكَاتِكَ، اللّٰهُمَّ لَا تَرِضْ

عنهم ابدا. اللهم انك ان كنت حبست عنا النصر في الدنيا، فاجعله لنا ذخرا في الآخرة، وانتقم لنا من القوم الظالمين. (۳۳) دعاؤه (عليه السلام) بعد شهادة قاسم بن الحسن (عليه السلام) اللهم احصهم عددا، واقتلهم بددا، ولا تغادر منهم احدا، ولا تغفر لهم ابدا.

[۹۱]

(۳۲) دعای آن حضرت بعد از شهادت قاسم بن حسن (عليه السلام) پروردگارا ! تو می دانی که آنان ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، اما ما را مخدول کرده و دشمنانمان را یاری نمودند، خدایا قطرات باران را از آنان دریغ دار، و آنان را از برکات محروم نما، و هرگز از آنان خشنود مشو. بارالها ! اگر یاری را در این دنیا از ما بازداشتی، آنرا ذخیره ای برای آخرت قرار ده، و انتقام ما را از گروه ستمکاران بگیر. (۳۳) دعای آن حضرت بعد از شهادت قاسم بن حسن (عليه السلام) خداوندا ! تمامی آنان را نابود، و ایشان را پراکنده ساخته و بمیران، و هیچیک از آنان را باقی مگذار، و هرگز از آنان در نگذر.

[۹۲]

(۳۴) دعاؤه (عليه السلام) بعد شهادة عبد الله بن الحسن (عليه السلام) اللهم ان متعتهم الى حين ففرقهم فرقا، واجعلهم طرائق قدا، ولا ترض عنهم ابدا. وفي رواية: اللهم امسك عنهم قطر السماء، وامنعهم بركات الارض، اللهم فان متعتهم الى حين ففرقهم فرقا، و اجعلهم طرائق قدا، ولا ترض الولاة عنهم ابدا، فانهم دعونا لينصرونا بغووا علينا فقتلونا. (۳۵) دعاؤه (عليه السلام) بعد ان وقع السهم في جبهته روى انه لما وقع السهم في جبهته نزع، فسالت الدماء على وجهه ولحيته، فقال (عليه السلام):

[۹۳]

(۳۴) دعای آن حضرت بعد از شهادت عبد الله بن حسن (عليه السلام) پروردگارا ! اگر آنان را تا مدتی زنده نگاه می داری پس ایشان را پراکنده ساز، و گروههایشان را مختلف بگردان، و هرگز از ایشان خشنود مشو. و در روایتی آمده: خداوندا ! قطرات باران را از آنان دریغ دار، و برکات زمین را از آنان بازدار، خداوندا پس اگر آنان را تا مدتی زنده نگاه می داری ایشان را پراکنده ساز، و گروههایشان را مختلف بگردان، و رهبرانیشان را از ایشان خشنود مساز، آنان ما را دعوت کردند تا یاریمان نمایند اما بر ما هجوم آورده و ما را کشتند. (۳۵) دعای آن حضرت بعد از آنکه تیر در جبهه ایشان فرو رفت روایت شده: آنگاه که تیر در جبهه ایشان فرو رفت آنرا بیرون کشید، خون بر چهره و موهای صورتشان جاری شد، سپس فرمود:

[۹۴]

اللهم انك تری ما انا فيه من عبادك هؤلاء العصاة، اللهم احصهم عددا، واقتلهم بددا، ولا تذر على وجه الارض منهم احدا، ولا تغفر لهم ابدا. (۳۶) دعاؤه (عليه السلام) بعد ان رماه رجل بسهم روى انه لما اشتد العطش بالحسين (عليه السلام) ركب المسناة يريد

الفرات، والعباس اخوه بين يديه، فاعترضته خيل ابن سعد، فرمى رجل من بنى دارم الحسين (عليه السلام) بسهم، فاثبتته في حنكه الشريف، فانتزع (عليه السلام) السهم وبسط يديه تحت حنكه حتى امتلأت راحته من الدم، ثم رمى به وقال: اللهم انى اشكو اليك ما يفعل بابن بنت نبيك. وفي رواية: لما اشتد عطش الحسين (عليه السلام)، دنا من الفرات ليشرب، فرماه حصين بن نمير بسهم، فوقع في فمه، فجعل يتلقى الدم

[٩٥]

خدایا ! آنچه من در مقابل این گروه گناهکار می کشم را می بینی، پروردگارا آنان را نابود گردان، وبا پراکندگی بقتل رسان، ودر روی زمین هیچیک از آنان را زنده مگذار، واز گناهشان نگذر. (٣٣) دعای آن حضرت بعد از آنکه بسوی ایشان تیراندازی کردند روایت شده: هنگامیکه تشنگی به امام حسین (عليه السلام) شدت یافت، بر اسبش سوار شد تا کنار رود فرات رود، حضرت عباس در جلوی ایشان قرار داشت، سپاهیان عمر سعد جلوی ایشان را گرفتند، ومرتدی از قبیله بنی دارم تیری پرتاب کرد وبه پائین صورت ایشان خورد، امام دست زیر صورت گرفت، تا آنگاه که دستانش از خون پر شد، امام خونها را پرتاب کرد وگفت: خداوندا ! آنچه به پسر پیامبر تو می شود را به تو شکایت می کنم. ودر روایتی آمده: هنگامیکه تشنگی امام شدید شد، نزدیک رود فرات آمد تا آب بنوشد، حصین بن نمیر بسوی ایشان تیری پرتاب کرد که در دهان آن

[٩٦]

بیده ورمی به الی السماء، ثم حمد الله واثنى عليه ثم قال: اللهم اني اشكو اليك ما يصنع بابن بنت نبيك، اللهم احصهم عددا، واقتلهم بندا، ولا تبق احدا. (٣٧) دعاؤه (عليه السلام) بعد ان رمى في وجهه عن مسلم بن رباح مولى على بن ابي طالب (عليه السلام) قال: كنت مع الحسين بن على (عليهما السلام) يوم قتل، فرمى في وجهه بنشابة، فقال لى: يا مسلم ادن يدك من الدم فادنيتهما، فلما امتلأ قال: اسكبه في يدي، فسكبته في يديه، فنفخ بهما الى السماء وقال: اللهم اطلب بدم ابن بنت نبيك. قال مسلم: فما وقع الى الارض منه قطرة. (٣٨) دعاؤه (عليه السلام) لما سقط عن فرسه الى الارض على خده الايمن بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله.

[٩٧]

حضرت واقع شد، امام خونها را با دستش جمع کرد و بسوی آسمان پرتاب کرد وپس از حمد وثنای الهی فرمود: خداوندا ! من بسوی تو شکایت می کنم آنچه نسبت به پسر دختر پیامبرت اعمال می شود، خدایا یکایک آنان را نابود ساز، وآنان را با پراکندگی بقتل برسان، و هیچیک از آنان را باقی مگذار. (٣٧) دعای آن حضرت بعد از آنکه بسوی ایشان تیراندازی کردند از مسلم بن رباح نقل است که گفت: با آن حضرت در روز عاشورا بودم، تیری را بسوی چهره ایشان پرتاب کردند، به من فرمود: ای مسلم دستت رانزدیک آور، دستم پر از خون شد، فرمود تا در دست ایشان بریزم، آن حضرت خونها را بسوی آسمان پرتاب کرد وفرمود: خداوندا ! از خون پسر دختر

پیامبرت خونخواهی کن. مسلم گوید: قطره‌ای از آن خون به زمین بازنگشت. (۳۸) دعای آن حضرت هنگامیکه از اسب بر روی گونه راستش بر زمین افتاد بنام خدا و بیاد او و بر راه پیامبر خدا.

[۹۸]

(۳۹) دعاؤه (علیه السلام) في آخر ساعة يوم عاشوراء اللهم متعالی المکان، عظیم الجبروت، شدید المحال، غنی عن الخلائق، عریض الکبریاء، قادر علی ما یشاء، قریب الرحمة، صادق الوعد، سابق النعمة، حسن البلاء. قریب إذا دعیت، محیط بما خلقت، قابل التوبة لمن تاب الیک، قادر علی ما اردت، ومدرك ما طلبت، وشکور إذا شکرت، وذكور إذا ذكرت. ادعوك محتاجا، وارغب الیک فقیرا، وافزع الیک خائفا، وابکي الیک مکروبا، واستعین بک ضعيفا، واتوکل علیک کافیا. احکم بیننا و بین قومنا بالحق، فانهم غرونا و خدعونا و غدروا بنا و قتلونا، ونحن عترة نبيک و ولد حبیبک محمد بن عبد الله، الذي اصطفیته

[۹۹]

(۳۹) دعای آن حضرت در آخرین لحظات روز عاشورا پروردگارا! جایگاهت برتر، قدرتت بسیار، قهر و غضبت شدید می باشد، بی نیاز از مخلوقات، دارای قدرت گسترده، قادر بر هر چه بخواهد، دارای رحمت نزدیک، و وعده راست، نعمت گسترده و بلاء نیکو. آنگاه که خوانده شوی نزدیک، و بر آنچه خلق کردی محیط هستی، توبه را از کسی که بسوی تو بازگشت کند می پذیری، بر آنچه بخواهی قادر و هر چه را بخواهی می یابی، هنگامی که شکر تو را گذارند شکرگذار بوده، و هر گاه یاد شوی متذکر آنان می گردی. تو رابانیازمندی خوانده، و با فقر و بی چیزی بسوی تو توجه می کنم، و با ترس بسوی تو روی می آورم، و با ناراحتی بسوی تو می گریم، و با ناتوانی از تو یاری می خواهم، و بر تو توکل می کنم در حالیکه تو را کافی می دانم. بین ما و قوم ما با حق حکم نما، بدرستی که ما را فریب داده و مکر و خدعه زدند، و ما را کشتند، در حالیکه ما خاندان پیامبرت و فرزندان دوست تو محمد بن عبد الله می باشیم، که او را به رسالت

[۱۰۰]

بالرسالة و ائتمنته علی و حیک، فاجعل لنا من امرنا فرجا و مخرجا، برحمتک یا ارحم الراحمین. (۴۰) دعاؤه (علیه السلام) في المناجاة قبیل شهادته روی انه بقی الحسین (علیه السلام) ثلاث ساعات من النهار ملطخا بدمه، رامقا بطرفه الی السماء وینادی: یا الهی! صبرا علی قضائک ولا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین.

[۱۰۱]

برگزیده و بر وحیت او را امین قرار دادی، پس در کار ما فرج و گشایشی بر ایمن قرارده، برحمتت ای مهر بانترین مهربانان، (۴۰) دعای آن حضرت در مناجات قبل از شهادتش روایت شده آن حضرت

لحظاتی چند خون آلود روی زمین بودند، چهره شان بسوی آسمان بود و می فرمود: خداوندا! بر قضا و قدرت صبر می کنم، معبودی جز توییستی، ای فریادرس فریادخواهان.

[۱۰۳]

۴ - ادعیه آن حضرت در مدح یا مذمت افراد برای علی بن حسین (علیه السلام) برای زهیر بن قین برای قیس بن مسهر صیداوی برای ابی ثمامه صائدی برای جون غلام أبو ذر برای یزید بن زیاد ابی شعثاء برای یزید بن مسعود نهشلی برای ضحاک بن عبد الله مشرقی در یکی از خطبه هایش برای شیعیانش در یکی از نامه هایش برای شیعیانش در یکی از نامه هایش برای شیعیانش بر دشمنانش در روز قیامت بر عمر بن سعد بر عمر بن سعد بر شمر بر مردی از قبیله کنده بر مردی از قاتلانش بر زرعه دارمی بر عبد الله بن حصین ازدی بر محمد بن اشعث بر ابن ابی جویریه مزنی بر ابن جوزه تمیمی بر تمیم بن حصین فزاری بر محمد بن اشعث بر جبیره کلبی بر مالک بن حوزه بر ابی سفیان

[۱۰۴]

(۴۱) دعاؤه (علیه السلام) لعلی بن الحسین (علیه السلام) جزاک الله من ولد خیر ما جزى ولدا عن والده. (۴۲) دعاؤه (علیه السلام) لزهیر بن القین لایبعدنک الله یا زهیر ولعن قاتلیک، لعن الذین مسخوا قردة وخنایزیر. (۴۳) دعاؤه (علیه السلام) لقیس بن مسهر الصیداوی اللهم اجعل لنا ولهم الجنة، واجمع بیننا وبینهم فی مستقر فی رحمتک، ورجائب مذخور ثوابک.

[۱۰۵]

(۴۱) دعای آن حضرت برای علی بن حسین (علیه السلام) خداوند تو را از جهت فرزندى پاداش دهد، بهترین پاداشی که به فرزندى از پدرش عطا می کند. (۴۲) دعای آن حضرت برای زهیر بن قین خدا تو را از رحمتش دور نگرداند، وقاتلانت را مورد لعنت خود قرار دهد، همانگونه که (در ادوار گذشته گروهی را لعنت کرد و به صورت) میمون و خوک درآمدند. (۴۳) دعای آن حضرت برای قیس بن مسهر صیداوی پروردگارا! برای ما و آنان بهشت را مقدر فرما، و بین ما و آنان در جایگاههای رحمت و ثوابهای ذخیره شده و مورد آرزویت جمع گردان.

[۱۰۶]

(۴۴) دعاؤه (علیه السلام) لابی ثمامة الصائدي جعلک الله من المصلین الذاکرین. (۴۵) دعاؤه (علیه السلام) لجون مولی ابی ذر الغفاری اللهم بیض وجهه، وطیب روحه، واحشره مع الابرار، و عرف بینه و بین محمد وال محمد. (۴۶) دعاؤه (علیه السلام) لیزید بن زیاد أبو الشعثاء اللهم سدد رميته، واجعل ثوابه الجنة. (۴۷) دعاؤه (علیه السلام) لیزید بن مسعود النهشلي كان (علیه السلام) كتب الی جماعة من اشراف البصرة، يدعوهم

[۱۰۷]

(۴۴) دعای آن حضرت برای ابی ثمامه صائدي خداوند تو را از نماز گذارانی که بیاد خدا هستند قرار دهد. (۴۵) دعای آن حضرت برای چون غلام أبو ذر خداوندا ! چهره اش را سفید، وروحش را پاک گردان، و او را با نیکان محشور نما، و بین او و خاندان پیامبر شناسائی بر قرار ساز. (۴۶) دعای آن حضرت برای یزید بن زیاد أبو شعثناء خداوندا ! تیر اندازی اش را دقیق و محکم نما، و ثوابش را بهشت قرار ده. (۴۷) دعای آن حضرت برای یزید بن مسعود النهشلي امام (علیه السلام) به گروهی از اشراف بصره نامه نوشت و از آنان یاری

[۱۰۸]

الی نصرته ولزوم طاعته، منهم یزید بن مسعود النهشلي، فكتب إليه (عليه السلام) في ذلك، فلما قرء (عليه السلام) الكتاب قال: أمنك الله يوم الخوف، وأعزك وأرواك يوم العطش. فلما تجهز المشار إليه للخروج إليه (عليه السلام) بلغه قتله قبل ان يسير. (۴۸) دعاؤه (عليه السلام) لضحك بن عبد الله المشرقي لاتشلى، لا يقطع الله يدك، جزاك الله خيرا عن اهل بيت نبيك. (۴۹) دعاؤه (عليه السلام) في بعض خطبه لشييعته اعاننا الله واياكم على احوال ذلك اليوم، ونجانا واياكم من عقابه، ووجب لنا ولكم الجزيل من ثوابه.

[۱۰۹]

خواست، از آنان یزید بن مسعود نهشلی بود، او در این مورد به امام نامه نوشت، هنگامیکه امام نامه او را خواند فرمود: خداوند روز قیامت تو را ایمنی بخشد، و تو را گرامی داشته و در روزی که همه تشنه اند تو را سیراب گرداند. هنگامیکه او آماده خروج بسوی امام شد خبر شهادت امام به او رسید، قبل از آنکه از شهر خارج شود. (۴۸) دعای آن حضرت برای ضحاک بن عبد الله مشرقی دستهایت شل نگردد، خداوند دستهایت را قطع نگرداند، خداوند از طرف اهل بیت پیامبرت پاداش نیک به تو بدهد. (۴۹) دعای آن حضرت در یکی از خطبه هایش برای شیعیانش خداوند ما و شما را در هر اسهای روز قیامت یاری گرداند، و ما و شما را از عقابش نجات دهد، و برای ما و شما پاداش فراوانش را واجب گرداند.

[۱۱۰]

(۵۰) دعاؤه (عليه السلام) في بعض كتبه لشييعته جمعنا الله واياكم على الهدى، والزمنا واياكم كلمة التقوى. (۵۱) دعاؤه (عليه السلام) في بعض كتبه لشييعته احسن الله لنا ولكم الصنيع، وانا بكم على ذلك بافضل الذخر. (۵۲) دعاؤه (عليه السلام) على قتلته يوم القيامة روى ان الحسين (عليه السلام) يأتي امه (عليها السلام) يوم القيامة واوداجه تشخب دما، وهو يقول: رب خذ لي اليوم حقي ممن ظلمني.

[۱۱۱]

(۵۰) دعای آن حضرت در یکی از خطبه هایش برای شیعیانش خداوند ما وشما را بر هدایت مجتمع گرداند، وتقوای خود را ملازم ما وشما گرداند. (۵۱) دعای آن حضرت در یکی از نامه هایش برای شیعیانش خداوند برای ما وشما امر نیکی را مقدر گرداند، وبا بهترین روش ما را در مقابل آن پاداش دهد. (۵۲) دعای آن حضرت بر دشمنانش در روز قیامت روایت شده: آن حضرت در روز قیامت نزد مادرش حضرت فاطمه (صلی الله علیه وآله) می آید، در حالیکه از رگهای گردنش خون جاری بوده، ومی گوید: پروردگارا ! امروز حقم را از کسانیکه به من ستم کردند بگیر.

[۱۱۲]

(۵۳) دعاؤه (علیه السلام) علی عمر بن سعد ذبحك الله علی فراشك عاجلا، ولا غفر لك يوم حشرک. (۵۴) دعاؤه (علیه السلام) علی عمر بن سعد قطع الله رحمتك، كما قطعت رحمتي ولم تحفظ قرابتي من رسول الله، وسلط عليك من يذبحك علی فراشك (۵۵) دعاؤه (علیه السلام) علی شمر روی ان شمر بن ذی الجوشن حمل علی فسواط الحسين

[۱۱۳]

(۵۳) دعای آن حضرت بر عمر بن سعد خداوند بزودی کسی را مقدر کند که در میان بستر سرت را از بدنت جدا کند، ودر روز قیامت تو را نبخشد. (۵۴) دعای آن حضرت بر عمر بن سعد خدا نسل تو را قطع کند، همانگونه که نسل مرا قطع کردی و رابطه خویشاوندی مرا با پیامبر نادیده گرفتی، و خدا کسی را بر تو مسلط کند که در میان بستر سرت را جدا کند. (۵۵) دعای آن حضرت بر شمر روایت شده: شمر با نیزه به خیمه های آن حضرت حمله کرد

[۱۱۴]

(علیه السلام) قطعنه بالرمح، ثم قال: علی بالنار احرقه علی من فيه، فقال له الحسين (علیه السلام): یا ابن ذی الجوشن انت الداعي بالنار لتحرق علی اهله: احرقك الله بالنار. (۵۶) دعاؤه (علیه السلام) علی رجل من کنده روی انه لما اصاب سهم خولی بن یزید الاصبحي لعنه الله، وقع الحسين (علیه السلام) علی الارض، ثم جلس ينزع السهم عن جسده بكلتا يديه، ويخضب بدمه لحيته ورأسه، وهو يقول: هكذا القى الله والقى جدی رسول الله (صلی الله علیه وآله)، ثم خر مغشيا عليه، فلما افاق من غشوته اراد ان يقوم فلم يقدر، ف ضرب علی رأسه الشريف رجل ملعون من کنده ففلقه ووقعت عمامته علی الارض، ودعا علی الکندی وقال له: لا اكلت بيمينك ولا شربت بها، وحشرك الله مع القوم الظالمين.

[۱۱۵]

وگفت: آتش بیاورید تا آنها وهر که در آنهاست را بسوزانم، امام فرمود: ای پسر ذی الجوشن تو آتش می خواهی که خاندانم را در آن بسوزانی. خداوند تو را در آتش بسوزاند. (۵۶) دعای آن حضرت بر مردی از قبیله کنده روایت شده: هنگامی که تیر خولی بن یزید به آن حضرت اصابت کرد، ایشان بر زمین افتاد، آنگاه به زمین نشست، تیر را با دو دستش از بدنش در آورده و سر و رویش را با خون رنگین می ساخت و می فرمود: اینگونه خدا و پیامبرش را ملاقات می کنم، آنگاه بیهوش بر زمین افتاد، هنگامی که به هوش آمد خواست بر خیزد، اما نتوانست، مردی ملعون از قبیله کنده بر سر آن حضرت زد که عمامه ایشان بر زمین افتاد، امام او را نفرین کرد و فرمود: با دست راست نه بخوری و نه بنوشی، و خداوند تو را با ستمکاران محشور کند.

[۱۱۶]

قال أبو مخنف: لما اخذ الكندی عمامة الحسين (عليه السلام) قالت زوجته: ويلك قتلت الحسين وسلبت ثيابه، فوالله لا جمعت معك في بيت واحد، فاراد ان يلطمها، فاصاب مسمار يده فقطعت يده من المرفق ولم يزل كان فقيرا. (۵۷) دعاؤه (عليه السلام) على رجل من قاتليه روى عن ابي عيينة انه قال: ادركت من قتلة الحسين (عليه السلام) رجلين - الى ان قال: - واما الآخر فانه كان يستقبل الراوية فيشربها الى آخرها ولا يروي، وذلك انه نظر الى الحسين (عليه السلام) وقد اهوى الى فيه بماء وهو يشرب، فرماه بسهم، فقال الحسين (عليه السلام): لا ارواك الله من الماء في دنياك ولا اخرتك. فعطش الرجل حتى القى نفسه في الفرات وشرب حتى مات.

[۱۱۷]

أبو مخنف گوید: هنگامی که آن مرد عمامه حضرت را برد، همسرش پرسید: وای بر تو، امام حسین (علیه السلام) راکشته و عمامه اش را تصاحب می کنی، بخدا سوگند با تو زندگی نمی کنم، آن مرد خواست زن را بزند، دستش به میخی برخورد کرد، که دستش را از مرفق قطع کرد، و همواره فقیر بود. (۵۷) دعای آن حضرت بر مردی از قاتلان از ابی عیینة روایت شده: دو نفر از قاتلان آن حضرت را دیدم - تا آنجا که می گوید: - اما نفر دوم را دیدم که همواره بدنبال سقاها بود، آب آنها را تا آخر می نوشید اما سیر نمی شد، زیرا او امام رادیده بود که ابی را به دهانشان نزدیک کرده بودند و از آن می نوشیدند، او به آن حضرت تیری انداختند، امام فرمود: خداوند در دنیا و آخرت تو را از آب سیر نکند، پس مرد تشنه شد، تا آنجا که خود را داخل رود فرات انداخت، و آنقدر آب نوشید که به هلاکت رسید.

[۱۱۸]

(۵۸) دعاؤه (عليه السلام) على زرة الدارمي روى ان رجلا من بنى اiban بن دارم يقال له زرة، شهد قتل الحسين (عليه السلام)، فرمى الحسين (عليه السلام) بسهم فاصاب حنكه، فجعل يلتقى الدم ثم يقول: هكذا الى السماء فيرمى به، وذلك ان الحسين (عليه السلام) دعا بماء ليشرب، فلما رماه حال بينه وبين الماء قال: اللهم ظمئه، اللهم ظمئه. قال: فحدثني من شهده وهو يموت وهو يصيح

من الحر في بطنه والبرد في ظهره وبين يديه المرح والثلج وخلفه الكانون وهو يقول: اسقوني اهلكني العطش - الخ. (٥٩) دعاؤه (عليه السلام) على عبد الله بن حصين الازدي روى ان عبد الله بن حصين الازدي قال باعلى صوته: يا

[١١٩]

(٥٨) دعای آن حضرت بر زرعه دارمي روايت شده: مردی از قبیله ابان بن دارم بنام زرعه، در میان قاتلان آن حضرت بوده است، تیری بسوی ایشان پرتاب کرد که به چانه ایشان خورده است، آنگاه امام دست خود را از خون پر کرده و بسوی آسمان پرتاب می کرد، زیرا دیده بود که آن حضرت آبی خواست که بنوشد، هنگامی که او تیرانداخت مانع ایشان وآب شدند، فرمود: خداوندا ! او را تشنه قرار ده، او را تشنه قرار ده. می گوید: کسی که شاهد بود برایم تعریف کرد که در هنگام مرگ او از گرمای شکم و سردی پشتش صیحه می زده است، در حالیکه پیشاپیش او دشت و برف و پشت سرش آتش قرار داشت و می گفت: بمن آب دهید که تشنگی مرا کشت - تا آخر حدیث. (٥٩) دعای آن حضرت بر عبد الله بن حصین ازدی روايت شده: عبد الله بن حصین ازدی با صدای بلند گفت: أي

[١٢٠]

حسین الانتظرون الى الماء كأنه كبد السماء، والله لا تذوقون منه قطرة واحدة حتى تموتوا عطشا، فقال الحسين (عليه السلام): اللهم اقلته عطشا، ولا تغفر له ابدًا. فكان بعد ذلك يشرب الماء ولا يروي حتى سقى بطنه، فمات عطشا. (٦٠) دعاؤه (عليه السلام) على محمد بن الاشعث روى انه جاء رجل فقال: ابشر بالنار تردها الساعة، قال (عليه السلام): بل ابشرب رب رحيم وشفيع مطاع، من انت ؟ قال: انا محمد بن الاشعث، قال (عليه السلام): اللهم ان كان عبدك كاذبا فخذة الى النار، واجعله اليوم اية لاصحابه. فما هو الا ان ثنى عنان فرسه، فرمى به.

[١٢١]

حسین آیا نمی نگری که آب همچون سینه آسمان موج می زند، بخدا سوگند قطره ای از آن را نخواهید نوشید تا کشته شوید، امام فرمود: خداوندا ! او را تشنه به قتل رسان، و هرگز از او در نگذر. از آن به بعد او هر گاه آب می نوشید سیر نمی شد تا آنگاه که شکمش پر از آب شود، و از تشنگی مرد. (٦٠) دعای آن حضرت بر محمد بن اشعث روايت شده: مردی آمد و گفت: بشارت باد بر تو آتش که در همین لحظات بر آن وارد می شوی، امام فرمود: بلکه به پروردگار مهربان و شفاعت کننده اطاعت شده خود را بشارت می دهم، کیستی ؟ گفت: محمد بن اشعث، فرمود: خداوندا ! اگر بنده ات دروغگو است او را به آتش وارد ساز، و امروز او را نشانه ای برای دوستانش قرار ده. پس دیری نگذشت که افساراسبش از دستش رها شد و بر زمین پرتاب شد.

[١٢٢]

(۶۱) دعاؤه (عليه السلام) على ابن ابي جويرية المزني روى ان الحسين (عليه السلام) امر بحفيرة، فحفرت حول عسكره شبه الخندق، وامر فحشيت حطبا، ثم امر بها فاضرمت بالنار، ليقاتل القوم من وجه واحد. روى انه اقبل رجل من عسكر عمر بن سعد على فرس له يقال له: ابن ابي جويرية المزني، فلما نظر الى النار تتقد صفق بيده ونادى: يا حسين واصحاب الحسين ابشروا بالنار فقد تعجلتموها في الدنيا، فقال الحسين (عليه السلام): اللهم اذقه عذاب النار في الدنيا. فنفر به فرسه والقاءه في تلك النار، فاحترق. (۶۲) دعاؤه (عليه السلام) على ابن جوزة التميمي روى انه لما اضرمت الحفيرة بالنار، نادى ابن جوزة

[۱۲۳]

(۶۱) دعای آن حضرت بر ابن ابي جويريه مزنی روایت شده که آن حضرت امر فرمود تا خندقي بکنند، پس دورلشکر ایشان حفره ای شبیه خندقي کنده شد، پس به دستور امام آنرا پر از خاشاک نمودند، آنگاه امر فرمود تا آنها را آتش بزنند، تا ایشان بتواند از يك جهت با دشمن بجنگد. روایت شده مردی اسب سوار از لشکر عمر بن سعد بنام ابن ابي جويريه مزنی رو به ایشان کرد، هنگامی که نگاهش به آتش افتاد که شعله هایش زبانه می کشید دست برهم زده وگفت: ای حسین وای یاران حسین شما را بشارت بر آتش دهم، در مورد آن در دنیا تعجیل نمودید، امام فرمود: خداوندا! عذاب آتش را در دنیا به او بچشان. آنگاه اسبش رم کرده او را در آتش افکند، وسوخت. (۶۲) دعای آن حضرت برابن جوزة تمیمی روایت شده: هنگامی که حفره پر از آتش گردید، ابن جوزة آن

[۱۲۴]

الحسين (عليه السلام): يا حسين ابشر فقد تعجلت النار في الدنيا قبل الآخرة، قال (عليه السلام): اللهم ان كان عبدك كاذبا، فجره الى النار. وفي رواية: اللهم جره الى النار، واذقه حرها في الدنيا قبل مصيره الى الآخرة. فسقط عن فرسه في الخندق، وكان فيه النار. (۶۳) دعاؤه (عليه السلام) على تميم بن حصين الفزاري روى انه برز من عسكر عمر بن سعد رجل يقال له: تميم بن حصين الفزاري، فنادى: يا حسين ويا اصحاب الحسين اما ترون الى ماء الفرات يلوح كأنه بطون الحيتان، والله لاذقتم منه فطرة حتى تذوقوا الموت جزعا، فقال الحسين (عليه السلام): هذا وابوه من اهل النار.

[۱۲۵]

حضرت را مخاطب ساخته وگفت: ای حسین دراین دنیا تعجیل به ورود به آتش کردی، امام فرمود: خداوندا! اگر بنده ات کافر است او را به آتش افکن. ودر روایتی آمده: خداوندا! او را در آتش افکنده، ودر دنیا وقبل از مرگ سوزش آتش را به او بچشان. پس از اسبش در درون خندق پراز آتش سقوط کرد. (۶۳) دعای آن حضرت بر تمیم بن حصین فزاری روایت شده: مردی از لشکر عمر بن سعد بنام تمیم بن حصین فزاری بیرون آمده وگفت: ای حسین وای یاران حسین، آیابه آبهای رود فرات نمی نگرید که همچون شکم ماهیان درخشان است، سوگند به خدا قبل از آنکه مرگ را بچشید طعم این آب را نخواهید چشید، امام فرمود: او وپدرش از اهل جهنم هستند.

[۱۳۶]

اللهم اقتل هذا عطشا في هذا اليوم. فخنقته العطش حتى سقط عن فرسه. (۶۴) دعاؤه (عليه السلام) على محمد بن الاشعث روى ان الحسين (عليه السلام) دعا وقال: اللهم انا اهل بيت نبيك وذريته وقربته، فاقصم من ظلمنا وغصبنا حقنا، انك سميع قريب. فقال محمد بن الاشعث: واى قرابة بينك وبين محمد (صلى الله عليه وآله) ؟ قال (عليه السلام) بعد كلام: اللهم انني فيه في هذا اليوم ذلا عاجلا. وفي رواية: اللهم ار محمد بن الاشعث ذلا في هذا اليوم، لانعزه بعد هذا اليوم ابدًا. فبرز ابن الاشعث للحاجة فلسعته عقرب على ذكره فسقط وهو يستغيث ويتقلب على حدته.

[۱۳۷]

پروردگارا ! او را در اينروز از تشنگی هلاك گردان. تا اينكه تشنگی بر او فشار آورد، تا از اسب بر زمين سقوط كرد. (۶۴) دعای آن حضرت بر محمد بن اشعث روايت شده كه آن حضرت دعا كرد وفرمود: پروردگارا ! ما خاندان پیامبر تو وفرزندان ونزدیکان او هستيم، دشمنانمان وكسانی كه حق ما را غصب كردند را نابود گردان، تو شنوا ونزدیکی. محمد بن اشعث گفت: بين تو وحضرت محمد چه خويشاوندی می باشد ؟ امام بعد از كلامي فرمود: پروردگارا ! ذلت وخواری او را در اين روز به من نشان بده. ودر روايتي اينگونه آمده است: پروردگارا ! در اين روز ذلتي را دامنگير محمد بن اشعث بگردان كه هرگز عزيز نگردد. او برای قضاء حاجت رفت، عقربی آلتش را نيش زد، او فریاد می زد ودر كثافات خود غوطه می خورد.

[۱۳۸]

(۶۵) دعاؤه (عليه السلام) على جبيرة الكلبی روى انه لما حفر الامام الخندق وملاه نارا، فقال رجل ملعون يسمى بجبيرة الكلبی: عجلت يا حسين بنار الدنيا قبل نار الآخرة. فقال (عليه السلام): تعيرني بالنار وابي فاسمها وربي غفور رحيم، فقال (عليه السلام): اللهم احرقه بالنار في الدنيا قبل نار الآخرة. فما استتم كلامه حتى تحرك به جواده، فطرحه مكبا على رأسه في وسط النار فاحترق، فكبر ونادى مناد من السماء: هنيئت بالاجابة سريعا يابن رسول الله (صلى الله عليه وآله). (۶۶) دعاؤه (عليه السلام) على مالك بن حوزة روى انه اقبل رجل من معسكر عمر بن سعد يقال له: مالك

[۱۳۹]

(۶۵) دعای آن حضرت بر جبیره کلبی روايت شده: هنگامی كه امام خندق را حفر كرد وآنرا پر از آتش نمود، مرد ملعوني به اسم جبیره کلبی به امام گفت: اي حسين قبل از آتش روز قيامت به آتش اين دنيا مبتلا گرديدی. امام فرمود: مرا به آتش مسخره می کنی در حالیکه پدرم تقسیم کننده آتش دوزخ وپروردگارم آمرزنده ومهربان است، وفرمود: خدایا ! او را قبل از آتش روز قيامت به آتش دنيا بسوزان. كلام امام تمام نشده بود كه اسبش حرکت كرد واو را به رو در وسط آتش انداخت وسوخت، امام تكبير گفت ومنادی از آسمان

ندا کرد: ای پسر پیامبر اجابت سریع دعایت گوارایت باد. (۶۶) دعای آن حضرت بر مالک بن حوزة روایت شده: مردی از لشکر عمر بن سعد بنام مالک بن حوزة در

[۱۳۰]

ابن حوزة، علی فرس له، حتی وقف عند الخندق، وجعل ینادی: ابشر یا حسین فقد تلفحک النار فی الدنیا قبل الآخرة. فقال له الحسین (علیه السلام): کذبت یا عدو الله، انی قادم علی رب رحیم وشفیع مطاع، وذلك جدي رسول الله، وقال (علیه السلام): اللهم حزه الی النار، واذقه حرها فی الدنیا قبل مصیره الی الآخرة. قال: فلم یکن بمسرع ان شبت به الفرس فالقطه فی النار فاحترق. قال: فخر الحسین (علیه السلام) لله ساجدا مطیعا، ثم رفع رأسه وقال: یا لها من دعوة ما کان اسرع اجابتها. قال: ثم رفع الحسین (علیه السلام) صوته ونادی: اللهم انا اهل بیت نبيک وذریته وقرابته، فاقصم من ظلمنا وغصبتنا حقنا، انک سمیع مجیب. (۶۷) دعاؤه (علیه السلام) علی ابي سفیان روی ان ابا سفیان اخذ بيد الحسین (علیه السلام) حين بویع عثمان

[۱۳۱]

حالیکه سواربر اسب بود رو بسوی لشکر امام کرد، تا اینکه کنار خندق ایستاد و فریاد می زد، ای حسین تو را بشارت باد که قبل از آتش دوزخ آتش این دنیا تو را می سوزاند. امام فرمود: ای دشمن خدا من بسوی پروردگار مهربان و میانجی مقبول می روم، و او جدم پیامبر است، و فرمود: خداوندا ! او در آتش داخل ساز، و قبل از آنکه به جهان دیگر رود سوزش آنرا به او بچشان. راوی گوید: ناگهان اسبش رم نمود و او را در آتش انداخت، و در آن سوخت. راوی گوید: و امام بر روی زمین به حالت سجده افتاد و آنگاه سر برداشت و فرمود: چه دعائی که با این سرعت اجابت شد. راوی گوید: و سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: خداوندا ! ما خاندان پیامبرت و فلازندان و خویشاوندان او هستیم، پس هر که به ما ظلم نمود و حق ما را غصب کرد را در هم شکن، بدرستی که تو شنونده و اجابت کننده ای. (۶۷) دعای آن حضرت بر ابي سفیان روایت شده: بعد از آنکه با عثمان بیعت شد، ابو سفیان دست آن

[۱۳۲]

وقال: یا بن اخی اخرج معی الی بقیع الغرقد، فخرج حتی إذا توسط القبور اجتره، فصاح باعلی صوته: یا اهل القبور الذی کنتم تقاتلوننا علیه صار بایدینا وانتم رمیم. فقال الحسین بن علی (علیه السلام): قبح الله شیبتک وقبح وجهک. ثم نثر یده وترکه.

[۱۳۳]

حضرت را گرفت و گفت: ای پسر برادرم مرا به قبرستان بقیع ببر، امام او را به آنجا برد، زمانی که وسط قبرستان رسیدند امام را به کناری کشید و با صدای بلند فریاد زد: ای در گور قرار گرفته ها امری

که (خلافت) برای آن با ما می جنگیدید در دست ما قرار گرفته در حالیکه شما پوسیده اید. امام فرمود: خداوند موهای سفید و چهره ات را زشت گرداند. آنگاه امام دستش را از دست او جدا ساخت و او را رها نمود.

[۱۳۵]

۵ - ادعیه آن حضرت در زوال اندوهها و قضاء حوائج برای رهائی از دشواریها در بر طرف شدن غمها و اندوهها برای بر آورده شدن حاجتها، بعد از نماز آن حضرت در نماز حاجت

[۱۳۶]

(۶۸) دعاؤه (علیه السلام) للفرج في المصائب يا عدتي عند شدتي، ويا غوثي في كربتي، احسنني بعينك التي لا تنام، واكنفني بركنك الذي لا يرام. وفي رواية: اللهم يا عدتي عند شدتي، ويا غوثي عند كربتي، احسنني بعينك التي لا تنام، واكنفني بركنك الذي لا يرام، ارحمني بقدرتك على، فلا اهلك وانت رجائي. اللهم انك اكبر واجل واقدر مما اخاف واحذر، اللهم بك ادرك في نحره، واستعيز من شره، انك على كل شئ قدير. (۶۹) دعاؤه (علیه السلام) في تفريج الغموم والهموم اللهم اني اسالك بكلماتك ومعافد عرشك، وسكان سماواتك وارضك، وانبياتك ورسلك، ان تستجيب لي، فقد رهقني من امري عسرا، فاسالك ان

[۱۳۷]

(۶۸) دعای آن حضرت برای رهائی از دشواریها آی توشه ام در هنگام شدت، وای فریادرسم در سختی، مرا به چشمت که خواب در آن راه ندارد حراست گردان، و به پناهت که مورد تجاوز قرار نمی گیرد، پناهم ده. و در روایتی آمده: پروردگارا ! آی توشه ام در هنگام شدت، وای فریادرسم در سختی، مرا به چشمت که خواب در آن راه ندارد حراست گردان، و به پناهت که مورد تجاوز قرار نمی گیرد، پناهم ده، به قدرتت بر من مرا مشمول رحمتت قرار ده، هلاک نمی گردم در حالیکه امید من تو هستی، خداوندا تو برتر و ارزشمند تر و نیرومند تر از تمام چیزهائی هستی که از آنها می ترسیدم، خداوندا بوسیله تو آنان را نابود کرده، و از شرور آن پناه میبرم، تو بر هر کاری قادری. (۶۹) دعای آن حضرت در بر طرف شدن غمها و اندوهها پروردگارا ! از تو می خواهم به کلمات و جایگاههای عرشت، و ساکنان آسمانها و زمینت، و پیامبران و فرستادگانت که دعایم را اجابت گردانی، مشکلی سخت دامنگیرم شده، از تو می خواهم که بر محمد

[۱۳۸]

تصلی علی محمد و آل محمد وان تجعل لي من عسري يسرا. (۷۰) دعاؤه (علیه السلام) لقضاء الحوائج بعد صلاته (۱) (علیه السلام) اللهم انت الذي استجبت لادم وحواء، إذ قالوا: " ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين " (۲)، وناذاك نوح

فاستجبت له، ونجيته واهله من الكرب العظيم، واطفأت نار نمرود عن خليلك ابراهيم، فجعلتها بردا وسلاما. وانت الذي استجبت لايوب إذ نادى: " رب مسنى الضر وانت ارحم الراحمين " (٣)، فكشفت ما به من ضر، و اتيته اهله ومثلهم معهم، رحمة من عندك وذكري لاولى الالباب. وانت الذي استجبت لذى النون، حين ناداك في

١ - قال السيد بن طاووس: صلاة الحسين بن علي (عليهما السلام) اربع ركعات، تقرأ في كل ركعة الفاتحة خمسين مرة والاخلاص خمسين مرة، وإذا ركعت تقرأ الفاتحة عشرا والاخلاص عشرا، وكذلك إذا رفعت رأسك من الركوع، وكذلك في كل سجدة وبين كل سجدتين، فإذا سلمت فادع بهذا الدعاء: ٢ - الاعراف: ٢٣. ٣ - الانبياء: ٨٣. (*)

[١٣٩]

وخاندانش درود فرستی، ومشکلم را به آسانی مبدل نمایی. (٧٠) دعای آن حضرت برای بر آورده شدن حاجتها، بعد از نماز آن حضرت (١) پروردگارا! تو کسی هستی که دعای آدم وحواء را اجابت کردی، هنگامی که گفتند: " پروردگارا به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامری و مورد رحمتت قرار ندهی از زیانکاران می شویم"، و نوح تو را خواند و او را اجابت کردی و خود و خاندانش را از بلائی سهمگین نجات دادی، و آتش نمرود را بر بنده ات ابراهیم خاموش کرده و آنرا سرد و سلامت قرار دادی، و تو کسی هستی که گفتار ایوب را اجابت کردی، آنگاه که گفت: " پروردگارا دچار مشکل شده ام و تو مهر پانترین مهر بانانی"، آنگاه مشکل او را حل کرده، و خاندان و همانند آنان را به او عطا فرمودی، بخاطر رحمتت و یادآوری برای صاحب دلان. و تو کسی هستی که گفتار یونس را اجابت کردی، آنگاه که در

١ - سید بن طاووس گوید: نماز امام حسین (علیه السلام) چهار رکعت است، در هر رکعت پنجاه بار سوره حمد و پنجاه بار سوره توحید را می خوانی، در رکوع ده بار سوره حمد و ده بار سوره توحید را قرائت می کنی، بعد از برخاستن از رکوع و در هر سجده و نیز بین دو سجده نیز ده بار سوره حمد و ده بار سوره توحید را می خوانی، بعد از نماز این دعا را بخوان: (*)

[١٤٠]

الظلمات: " ان لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين " (١)، فنجيته من الغم. وانت الذي استجبت لموسى وهارون دعوتهما، حين قلت: " قد اجيب دعوتكما فاستقيما " (٢)، وغرقت فرعون وقومه، وغفرت لداود ذنبه وتبت عليه، رحمة منك وذكري، وفديت اسماعيل بذبح عظيم، بعد ما اسلم وتله للجبين، فناديته بالفرج والروح. وانت الذي ناداك زكريا، نداء خفيا، فقال: " رب اني وهن العظم مني واشتعل الرأس شيبا ولم اكن بدعائك رب شقيا " (٣)، وقلت: " يدعوننا رغبا ورهبا و كانوا لنا خاشعين ". (٤) وانت الذي استجبت للذين امنوا وعملوا الصالحات لتزيدهم من فضلك، فلا تجعلني من اهون

١ - الانبياء: ٨٧. ٢ - يونس: ٨٩. ٣ - مريم: ٤. ٤ - الانبياء: ٩٠. (*)

تاریکیها گفت: " معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، و من از ستمکاران هستم "، پس او را از غم و اندوه نجات دادی. و تو کسی هستی که گفتار موسی و هارون را اجابت کردی، آنگاه که فرمودی: " دعای شما را اجابت کردم "، و فرعون و گروهش را غرق کردی، و گناه داود را بخشیده و توبه اش را پذیرفتی، بخاطر رحمت و اینکه تذکری برای دیگران باشد، و قربانی بزرگی را برای اسماعیل فدا کردی، بعد از آنکه تسلیم گردید و جبینش را برای مرگ آماده ساخت، و او را با گشایش و سلامتی ندا نمودی. و تو کسی هستی که زکریا با آرامی تو را خواند و گفت: " پروردگارا ! استخوانهایم سست شده و موهایم سپید گشته است، و من در مقابل دعایت شقی نبوده ام "، و گفتی: " مرا با رغبت و ترس می خوانند و مردمی خاشع برایم بودند ". و تو کسی هستی که گفتار مؤمنان و کسانیه که عمل صالح انجام می دهند را اجابت کردی تا فضل بیشتری را به آنان ارزانی داری، پس مرا از

الداعین لك، والراغبین اليك، واستجب لي كما استجبت لهم، بحقهم عليك فطهرني بتطهيرك، وتقبل صلاتي ودعائي بقبول حسن، وطيب بقية حياتي و طيب وفاتي، واخلفني فيمن اخلف. واحفظني يا رب بدعائي، واجعل ذريتي ذرية طيبة، تحوطها بحياتك بكل ما حطت به ذرية احد من اوليائك واهل طاعتك، برحمتك يا ارحم الراحمين. يا من هو على كل شئ رقيب، ولكل داع من خلقك مجيب، ومن كل سائل قريب، اسالك يا لا اله الا انت الحي القيوم الاحد الصمد، الذي لم يلد ولم يولد و لم يكن له كفوا احد، وبكل اسم رفعت به سماءك، و فرشت به ارضك، وارسيت به الجبال، واجريت به الماء، وسخرت به السحاب والشمس والقمر والنجوم والليل والنهار، و خلقت الخلائق كلها. اسالك بعظمة وجهك العظيم، الذي اشرفت له السماوات والارض، فاضاءت به الظلمات، الا صليت

پست ترین خوانندگان و رغبت کنندگان بسویت قرار مده، دعایم را اجابت کن، همچنانکه دعای آنان را اجابت کردی، بحق آنان مرا با پاکیزگی ات پاکیزه گردان، و دعا و نمازم را با نیکویی قبول فرما، باقیمانده عمرم و نیز مرگم را پاکیزه قرار ده. و مرا در میان بازماندگان باقی بدار، و مرا به دعایم حفاظت کن، و فرزندانم را نیکو قرار ده، و به هر چه فرزندان اولیاء و مطیعین درگاہت را حفاظت کردی آنان را حراست نما، به مهربانیت ای مهر بانترین مهربانان. ای کسی که مراقب هر چیز بوده، و اجابت کننده خوانندگان خود از میان خلقت می باشی، و به هر فقیر بی چیزی نزدیک هستی. از تو می خواهم ای که معبودی جز تو نیست، زنده و پابرجا و یکتا و بی نیازی، زاده نشده و کسی از تو دنیا نمی آید و همتائی نداری، و به تمامی نامهایت که آسمانهایت را برافراشته و زمینت را گسترانیدی، و کوهها را برقرار ساخته، و آنها را جاری نمودی، و ابرها و خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز را مسخر کرده، و تمامی موجودات را خلق کردی. از تو می خواهم به عظمت پرتو جمالت که آسمانها و زمین از آن نور گرفت، و تاریکیها از پرتو آن روشن گردیدند، که بر محمد و خاندانش درود

[١٤٤]

اياهم من كنزك وخزائنك وسعة فضلك، الذي لا ينفد ابدا. واثبت (١) في قلبي بناييع الحكمة، التي تنفعني بها وتنفع بها من ارتضيت من عبادك، واجعل لي من المتقين في اخر الزمان اماما، كما جعلت ابراهيم الخليل اماما. فان بتوفيقك يفوز الفائزون، ويتوب التائبون، ويعبدك العابدون، ويتسديك يصلح الصالحون المحسنون المختون، العابدون لك، الخائفون منك، و بارشادك نجا الناجون من نارك، واشفق منها المشفقون من خلقك، وبخذلانك خسر المبتلون، وهلك الظالمون وغفل الغافلون. اللهم ات نفسي تقواها، فانت وليها ومولاها، و انت خير من زكاها، اللهم بين لها هداها، والهملها تقويها، وبشرها برحمتك حين تتوقاها، ونزلها من

١ - انيطت (خ ل). (*)

[١٤٥]

فرستاده وامر زندگى و دنياى ديگر را كفايت فرموده و تمامي كارهايم را اصلاح گردانى، و مرا يك لحظه به خود وامگذاري و كار خود و خانواده ام را اصلاح و مشكلشان را بر طرف گردانده، و من و آنان را از خزينه هاي خود و فضل بسيارت كه هرگز پايان نپذيرد بي نياز كنى. و چشمه هاي حكمت را در قليم بجوشانى، كه خودم و بندگاني كه از آنان خشنودى را بدان منتفع فرمائي، و برايم از پرهيزكاران در آخر الزمان پيشوائى قرار ده، همانگونه كه ابراهيم خليل را امام و پيشوا قرار دادى. بدرستي كه به سبب توفيق تو رستگاران رستگار، و توبه كندگان تائب، و عابدان عبادت كنده مى شوند، و به تائيدت صالحان نيكوكار و خاشع اصلاح مى گردند، آناني كه تو را عبادت کرده و از تو در هراسند، و به راهنمائيت نجات يافتگان از آتش نجات يافته، و ترسندگان از آن مى ترسند، به خوار ساختن تو منحرفان زبانكار، و ستمكاران هلاك و غافلان در غفلت بسر برند. پروردگارا ! جانم را منقى و پرهيزكار ساز، چرا كه تو مولى و سرپرست آن هستى، و تو بهترين كسي هستى كه آنرا تزكيه و پاك مى گردانى، خداوندا راه هدايت را به او بنمايان و تقوا را به او الهام كن،

[١٤٦]

الجنان عليها، وطيب وفاتها ومحياها، واكرم منقلبها ومثواها، ومستقرها ومأواها، فانت وليها ومولاها. (٧١) دعاؤه (عليه السلام) في صلاة الحاجة عن الحسين بن علي (عليهما السلام): تصلى اربع ركعات تحسن قنوتهن واركانهن، تقرأ في الاولى الحمد مرة، " وحسبنا الله ونعم الوكيل " (١) سبع مرات. وفي الثانية الحمد مرة، وقوله: " ما شاء الله لا قوة الا بالله ان ترن انا اقل منك مالا وولدا " (٢) سبع مرات. وفي الثالثة الحمد مرة، وقوله: " لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين " (٣) سبع مرات. وفي الرابعة الحمد مرة، وقوله: " وافوض امري الى

١ - آل عمران: ١٧٣. ٢ - الكهف: ٣٩. ٣ - الانبياء: ٨٧. (*)

[۱۴۷]

وهنگام مرگ او را به رحمت بشارت ده، ودر برترین جایگاههای بهشت ساکن گردان، ومرگ وزندگیش را پاکیزه نما، ودنیا و آخرتش، ومحل استقرار وپناهِش را گرامی دار، بدرستیکه تو مولی وسرپرست آنی. (۷۱) دعای آن حضرت در نماز حاجت از آن حضرت روایت شده که فرمود: چهار رکعت نماز می خوانی، و قنوت وارکان آنرا نیکو انجام می دهی، در رکعت اول يك بار حمد وهفت بار این آیه را تلاوت می کنی: " وخدا ما را کافی بوده واو بهترین وکیل است. " ودر رکعت دوم يك بار حمد وهفت بار این آیه را می خوانی: " آنچه خدا بخواهد انجام پذیرد، نیرویی جز به اراده او نیست، تو می نگری که من از جهت فرزند ودارائی از تو پائینترم. " ودر رکعت سوم يك بار حمد وهفت بار این آیه را می خوانی: " معبودي جز تو نیست، پاك ومنزهي، ومن از ستمگران هستم. " ودر رکعت چهارم يك بار حمد وهفت بار این آیه را می خوانی:

[۱۴۸]

الله ان الله بصير بالعباد " (۱) سبع مرات. ثم يسأل حاجته.

۱ - غافر: ۴۴. (*)

[۱۴۹]

" کارم را به خدا واگذار می کنم، خداوند به کار بندگان آگاه است. " آنگاه حاجتش را می خواهد.

[۱۵۱]

۶ - ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها در پوشیده شدن از دشمن در دفع خطرات برای کفایت از خطر جن وانس در دفع درد دندان در دفع درد پا در دفع درد پا

[۱۵۲]

(۷۲) دعاؤه (عليه السلام) للاحتجاب يا من شأنه الكفاية وسراذقه الرعاية، يا من هو الغاية والنهائة، يا صارف السوء والسواية والضر، اصرف عني اذية العالمين من الجن والانس اجمعين، بالاشباح النورانية وبالاسماء السريانية وبالأقلام اليونانية وبالکلمات العبرانية، وبما نزل في الألواح من يقين الايضاح. اجعلني اللهم في حرك وفي حزيك، وفي عيادك، وفي سترك وفي كنفك، من كل شيطان مارد وعدو راصد، ولئيم معاند وضد كنود، ومن كل حاسد. بيسم الله استشفيت، ويسم الله استكفيت، وعلى الله توكلت، وبه استعنت، واليه استعديت، على كل ظالم ظلم، وغاشم غشم، وطارق طرق، وزاجر زجر، فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين.

[۱۵۳]

(۷۲) دعای آن حضرت در پوشیده شدن از دشمنی آنکه شأنش کفایت نمودن، و عنایتش رعایت کردن است، ای آنکه هدف و مقصد اوست، ای برطرف کننده زشتیها و پلیدیها و ضررها، آزار و اذیت جهانیان از جن و انس را از من دور ساز، بحق وجودهای نورانی و اسامی سریانی، و قلمهای یونانی، و کلمات عبرانی، و آنچه در الواح بیان گردیده است. پروردگارا! از هر شیطان رانده شده و دشمن در کمین نشسته، و انسان پست کینه توز و ضد مخالف، و از هر حسودی، مرا در پوششیت و گروهت، و در امانت و پناهت قرار ده. بنام خداوند طلب شفا کرده، و بنام او کفایت امور را خواهانم، و به او یاری می جویم، و بسوی او از ظلم هر ظالم، و ستم هر ستمگر، و تجاوز هر تجاوزگر، و آزار هر آزاردهنده شکایت می کنم، پس خداوند بهترین نگاهبان بوده، و او مهر بانترین مهربانان است.

[۱۵۴]

(۷۳) دعاؤه (علیه السلام) للاحتراز بسم الله الرحمن الرحيم، یا حی یا قیوم، یا دائم یا دیموم، یا کاشف الغم، یا فارج الهم، یا باعث الرسل، یا صادق الوعد. اللهم ان كان لي عندك رضوان وود، فأغفر لي و من اتعني من اخواني و شيعتي، و طيب ما في صلي، برحمتك يا ارحم الراحمين، و صلى الله على سيدنا محمد و اله اجمعين. (۷۴) دعاؤه (علیه السلام) للاستكفاء من الجن و الانس روى عن الحسين بن على (عليهما السلام) انه قال: كلمات إذا قلتها ما ابالي عمن اجتمع على من الجن و الانس: بسم الله و بالله و الى الله، و في سبيل الله و على

[۱۵۵]

(۷۳) دعای آن حضرت در دفع خطرات بنام خداوند بخشنده مهربان، ای زنده ای پایدار، ای جاودان ای پاینده، ای برطرف کننده غمها، ای زائل کننده اندوهها، ای برانگیزاننده پیامبران، ای وعده راست دهنده. خداوند اگر نزد تو خشنودی و محبتی برایم وجود دارد، مرا و دوستان و یارانم را بیامرز، و آنچه در صلب من هست را پاکیزه گردان، ای مهر بانترین مهربانان، و درود خداوند بر آقای ما محمد و تمامی خاندان او باد. (۷۴) دعای آن حضرت برای کفایت از خطر جن و انس از آن حضرت روایت شده که فرمود: این کلمات را هرگاه بگویم از جن و انس و همه ای ندارم: بنام خدا، به یاری او، و بسوی خدا، و در راه خدا، و بر طریقہ پیامبر

[۱۵۶]

ملة رسول الله، اللهم اكفني بقوتك و حولك و قدرتك، من شر كل مغتال و كيد الفجار، فاني احب الابرار و اوالى الاخيار، و صلى الله على محمد النبي و اله و سلم. (۷۵) دعاؤه (علیه السلام) في العوذة لوجع الضرس يضع عوذة أو حديدة على الضرس و يرفقه من جانبه سبع مرات: بسم الله الرحمن الرحيم، العجب كل العجب دودة تكون في الفم، تأكل العظم و تنزل الدم، انا الراقي و الله الشافي

والكافي، لا اله الا الله والحمد لله رب العالمين. " وإذا قتلتم نفسا فادارأتم فيها والله مخرج ما كنتم تكتمون فقلنا اضربوه ببعضها - الى قوله - لعلكم تعقلون " (١).

١ - " فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى ويرىكم ايّاه لعلكم تعقلون "، البقرة: ٧٢ - ٧٣. (*)

[١٥٧]

خدا، خداوندا مرا به نیرو و قدرتت از شر هر حيله گر و كيد هر فاجر كفایت كن، بدرستیکه من دوستدار نیکان و خواهان خوبان هستم، و درود خدا بر محمد پیامبر او و خاندانش باد. (٧٥) دعای آن حضرت در دفع درد دندان چوب یا قطعه ای آهنی روی دندان گذارده و هفت بار این دعا را می خوانی: بنام خداوند بخشنده مهربان، بسیار تعجب است که کرمی در دهان است، استخوان را می خورد و خون جاری می شود، من این دعا را می خوانم، و خداوند شفا دهنده و کفایت کننده است، معبودی جز خداوند نیست و سپاس مخصوص اوست که پروردگار جهانیان است. " و آنگاه که شخصی را کشتید و خداوند آنچه پنهان ساخته اید را آشکار می گرداند، پس گفتیم که قطعه ای از گوشت گاو را به قطعه دیگری از آن بزنند - تا آنجا که فرمود: - شاید تعقل و تدبر کنید. "

[١٥٨]

(٧٦) دعاؤه (عليه السلام) في العوذة لوجع العرقاب عن علي بن الحسين (عليه السلام)، ان رجلا اشتكى الى ابي عبد الله الحسين بن علي (عليهما السلام) فقال: يابن رسول الله انى اجد وجعا في عراقيبي قد منعتني من النهوض الى الصلاة، قال: ما يمنك من العوذة، قال: لست اعلمها، قال: فإذا احسست بها فضع يدك عليها وقل: بسم الله وبالله والسلام على رسول الله. ثم اقرء عليه: " وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالى عما يشركون " (١).

١ - الزمر: ٦٧. (*)

[١٥٩]

(٧٦) دعای آن حضرت در دفع درد پا از امام سجاد (عليه السلام) روایت است که فرمود: شخصی از درد پا نزد امام حسین (عليه السلام) شکایت کرد و گفت: ای پسر پیامبر دردی را در پایم احساس می کنم که مرا از نماز خواندن باز می دارد، فرمود: چرا دعا نمی خوانی، گفت: چه بخوانم ؟ فرمود: هر گاه دردش را احساس کردی دستت را بر آن قرار ده و بخوان: بنام خدا و به یاری او، و سلام بر فرستاده خداوند. آنگاه بخوان: " آن چنانکه شایسته بود حق خداوند را بعمل نیاوردند، در روز قیامت زمین با تمامی وسعتش در تحت قدرت اوست، و آسمانها در دست با کفایتش پیچیده شده

است، پاك ومنزه است خداوند از آنچه به او شرك ورزيده مى شود

[۱۶۰]

(۷۷) دعاؤه (عليه السلام) في العوذة لوجع الرجلين عن الباقر (عليه السلام): قال: كنت عند الحسين (عليه السلام) إذ أتاه رجل من بنى أمية من شيعتنا، فقال له: يابن رسول الله ما قدرت ان امشى اليك من وجع رجلى، قال: فابن أنت من عوذة الحسين بن على (عليهما السلام)، قال: يابن رسول الله وما ذاك؟ قال: " انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ويتم نعمته عليك ويهديك صراطا مستقيما وينصرك الله نصرا عزيزا هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم والله جنود السماوات والارض وكان الله عليما حكيما ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدن فيها ويكفر عنهم سيئاتهم و كان ذلك عند الله فوزا عظيما ويعذب المنافقين

[۱۶۱]

(۷۷) دعای آن حضرت در دفع درد پا از امام باقر (عليه السلام) روایت شده که فرمود: نزد امام حسين (عليه السلام) بودم، مردی از بنی امیه که از شیعیان ما بود نزد ایشان آمد وگفت: ای پسر پیامبر از درد پا نمی توانم نزد تو بیایم، فرمود: چرا دعای مرا نمی خوانی، گفت: ای پسر رسول خدا چه بخوانم؟ فرمود: " ما گنشایشی بزرگ را برایت محقق ساختیم، تا خداوند خطاهای گذشته و آینده ات را ببخشد، ونعمتش را بر تو تمام گرداند و به راه راست هدایت کند، و یاری ارزشمندی را نصیب نماید، او کسی است که آرامش را در قلوب مؤمنان قرار داد تا بر ایمانشان افزوده شود، لشکریان آسمانها وزمین از خداوند است و او دانا وحکیم است، تا زنان ومردان مؤمن را در بهشتهایی که در زیر آنها نهرها جاری است داخل گرداند و در آن جاودانه اند، وگناهانشان را ببخشد و این امر نزد خداوند رستگاری بزرگی است، ومنافقین وزنان ومردان مشرک را عذاب کند، کسانی که

[۱۶۲]

والمنافقات والمشرکین والمشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء وغضب الله علیهم ولعنهم و اعدلهم جهنم وساءت مصیرا والله جنود السماوات والارض وكان الله عزيزا حكيما " (۱).

۱ - الفتح: ۷ - ۱. (*).

[۱۶۳]

نسبت به خداوند بدگمانند وگمان بد در موردشان تحقق می پذیرد و خداوند بر آنان غضب کرده ولعنشان می کند وجهنم را برایشان

مهیا می سازد که بد جایگاهی است، لشکریان آسمانها وزمین از آن خداوند است و او استوار و حکیم است. "

[۱۶۵]

۷ - ادعیه آن حضرت در ایام مبارکه در روز عرفه

[۱۶۶]

(۷۸) دعاؤه (علیه السلام) في موقف عرفة الحمد لله الذي ليس لقضائه دافع، ولا لعطائه مانع، ولا كصنعه صنع صانع، هو الجواد الواسع، فطر اجناس البدائع، واتقن بحكمته الصنائع، لا يخفى عليه الطلائع، ولا تضع عنده الودائع، اتى بالكتاب الجامع، وبشرع الاسلام، النور الساطع، وهو للخليقة صانع. وهو المستعان على الفجائع، جازي كل صانع، ورائش كل قانع، وراحم كل ضارع، ومنزل المنافع، والكتاب الجامع، بالنور الساطع. وهو للدعوات سامع، وللدرجات رافع، وللكربات دافع وللجبابرة قانع، وراحم عبدة كل ضارع، ودافع ضرة كل ضارع، فلا اله غيره، ولا شئ يعدله، وليس كمثل شئ، وهو السميع البصير، اللطيف الخبير، وهو على كل شئ قدير.

[۱۶۷]

(۷۸) دعای آن حضرت در عرفه سپاس خدای را سزاست که برای فرمانش دفع کننده، و برای عطایش باز دارنده، و برای خلقتش همانندی نبوده، و بسیار بخشنده است، انواع پدیده ها را خلق کرده است. و خلقتش را با حکمتش متقن ساخت، گروهها از دید او پنهان نبوده و امانتها نزد او ضایع نمی گردد، هر عاملی را پاداش داده و هر فرد قانعی را پر و بال می دهد، هر زاری کننده ای را مورد ترحم قرار داده و نازل کننده همه خیرها و خوبی هاست، و فرودآورنده کتاب جامع همراه با نور درخشان می باشد. و او شنونده دعاها، و دفع کننده سختیها، و بالا برنده درجات، و نابود کننده گردنکشان بوده، و معبودی جز او نیست و موجودی با او برابری نمی کند، چیزی همانند او نبوده و شنوا و بینا و مهربان و آگاه است.

[۱۶۸]

اللهم اني ارجب اليك واشهد بالربوبية لك مقرا بأنك ربي، وان اليك مردى، ابتدأتني بنعمتك قبل ان اكون شيئا مذكورا، وخلقنتني من التراب. ثم اسكنتني الاصلاب امنا لريب المنون واختلاف الدهور، فلم ازل ظاعنا من صلب الي رحمة في تقادم الايام الماضية، والقرون الخالية. لم تخرجني لرافتك بي، ولطفك لي، واحسانك الى في دولة ايام الكفرة، الذين نقضوا عهدك وكذبوا رسلك، لكنك اخرجتني رافة منك وتحننا على للذي سبق لي من الهدى الذي يسرتني، وفيه انشأتني ومن قبل ذلك رؤفت بي بجميل صنعك وسوايغ نعمتك. فابتدعت خلقي من منى يمنى، ثم اسكنتني في ظلمات ثلاث بين لحم وجلد ودم، لم تشهدني خلقي، ولم تجعل الى شيئا من امري. ثم اخرجتني الى الدنيا تاما سويا، وحفظتني في المهدي طفلا صيبا، ورزقتني من الغذاء لبنا مربيا.

خدایا ! مشتاقانه بسوی تو میل کرده وبه پروردگاریت شهادت می دهم، در حالیکه اقرار دارم که تو پروردگارم بوده وباز گشتم بسوی توست، قبل از آنکه چیز ارزشمندی باشم مرا مورد لطف و نعمت قرار دادی، ومرا از خاک آفریدی آنگاه در صلب پدران مرا ساکن گردانیدی، در حالیکه از سختیهای زمانه وگردش روزگاران وسالیان در ایمنی بودم، در دهلیزهای تاریخ و زوایای قرون همواره از صلبی به رحمی در حال کوچ بودم. بخاطر مهر وعطوفتت بر من واحسانت نسبت به من مرا در دولت پیشوایان کفر، که پیمانت را شکسته و پیامبرانت را تکذیب نمودند لباس خلقت نپوشاندی وبوجود نیامدی، لکن بنابر آنچه درگذشته مقدر کرده بودی مرا خارج ساختی، همراه با هدایتی که برایم آسان فرمودی، ودر آن ایجادم کردی، ودر گذشته نیز لطف وعنايتت ونعمتهای گسترده ات شامل حال من شده بود. مرا از آبی ریخته شده خلق کرده، ودر تاریکیهای سه گانه میان گوشت وخون وپوست جای دادی، نه مرا در کار خلقتم گواه گرفته، ونه کاری از آفرینش را بر دوشم گذاردی. آنگاه بر اساس آنچه از گذشته مقدر ساخته بودی مرا همراه با هدایت دنیا آوردی، در حالیکه کامل وبدون عیب بودم، زمانی که کودکی

وعطفت علی قلوب الحواضن، وكفلتني الامهات الرحائم، وكلاتني من طوارق الجن، وسلمتني من الزيادة والنقصان، فتعاليت يا رحيم يا رحمان. حتی إذا استهللت ناطقا بالكلام اتممت علی سوابغ الانعام، فربيتني زائدا في كل عام، حتی إذا كملت فطرتي، واعتدلت سريرتي، اوجبت علی حجتك بأن الهممتني معرفتك، وروعتني بعجائب فطرتك. وانطقتني لما ذرأت في سمائك وارضك من بدائع خلقك، ونبهتني لذكرك وشكرك وواجب طاعتك وعبادتك، وفهمتني ماجائت به رسلك و يسرت لي تقبل مرضاتك، ومننت علی في جميع ذلك بعونك ولطفك. ثم إذ خلقتني من حر الثرى لم ترض لي يا الهي بنعمة دون اخرى، ورزقتني من انواع المعاش و صنوف الرياش، بمنك العظيم علی واحسانك القديم

بیش نبودم مرا در گاهواره حفظ کرده واز شیري گوارا به من روزی دادی، و دلهای پرستاران را به من متمایل ساخته ومادران مهربانرا عهده دار من نمودی، واز راهزنان جن پاسداریم کردی، واز زیاده ونقصان سالمم نگاه داشتی، پس تو مهربان وبخشنده وبسیار بزرگ ووالائی. تا آنگاه که به سخن در آمدن نعمتهای گسترده ات را بر من تمام نمودی ودر هر سال مرا بیشتر رشد دادی، وزمانیکه سرشتم تکامل یافت وتاب وتوانم به حد اعتدال رسید، حجتت را بر من واجب ساختی، بدینوسیله که معرفتت را به من الهام کرده وبه شگفتیهای حکمتت مرا متعجب ساختی. وبه آنچه در آسمانها وزمینت از پدیده های نوینت آفریدی مرا بیدار ساختی، وبرای شکرگذاری وبادکردنت مرا آگاهم نمودی، وطاعت وبندهگیت را بر من واجب کرده، وبه آنچه پیامبرانت آورده اند آگاهیم دادی وپذیرش خوشنودیهایت را برایم آسان نمودی، ودر تمامی این موارد باکمک ولطفت بر من منت نهادی. خداوندا ! هنگامیکه مرا از برترین

سرشت آفریدی، و خشنود نشدی که نعمتی را بخاطر نعمتی دیگر نداشته باشم، و به منت بسیار

[۱۷۲]

الی حتی إذا اتممت علی جمیع النعم، و صرفت عنی کل النقم. لم یمنعک جهلی و جرأتی علیک ان دللتنی علی ما یقرینی الیک، و وفتنتنی لما یزلفنی لذیک، فان دعوتک اجبتنی، وان سألتک اعطیتنی، وان اطعتک شکرتنی، و ان شکرتک زدتنی، کل ذلك اکمالا لانعمک علی و احسانا الی. فسبحانک سبحانک من مبدئ معید حمید مجید، و تقدست اسماءک، و عظمت الاؤک، فای انعمک یا الهی احصي عددا أو ذکرا، ام أي عطائک اقوم بها شکرا، و هي یا رب اکثر من ان یحصیها العادون، أو یبلغ علما بها الحافظون، ثم ما صرفت ودرأت عنی اللهم من الضر والضراء اکثر مما ظهر لی من العافیة والسراء. وانا اشهدک یا الهی بحقیقة ایمانی و عقد عزمات یقیني وخالص صریح توحیدی، وباطن مکنون ضمیری، و علائق مجاری نور بصري، و أساریر

[۱۷۳]

بزرگت و نیکی دیرینه ات به من از انواع کسب و کارها و گونه های مختلف لوازم زندگی بهره مندم ساختی، آنگاه که نعمتهایت را بر من تمام ساخته و بلاها را از من دور ساختی. نادانی و گستاخیم بر تو، تو را باز نداشت که به آنچه مرا به تو نزدیک می کند و به با منزلت گردیدن نزد تو موفقم می دارد مرا دلالت و راهنمایی کنی، اگر تو را بخوانم اجابت کرده، و اگر از تو حاجت طلبم عنایت می نمایی، و اگر فرمانبرداریت را بکنم شکر گذارده، و اگر سپاست را بگویم بر نعمتهایت می افزایی، تمامی اینها برای کامل کردن نعمتهایت بر من و لطف و عنایتت نسبت به من می باشد. پاک و منزهی، پاک و منزهی، أي آغاز کننده و برگرداننده، ستوده و بزرگوار، نامهائیت مقدس و نعمتهائیت بزرگست، خدایا کدام نعمتهایت را بشمار آورده و ذکر کنم، یا کدام عطاهائیت را توان شکر گذاردن دارم، در حالیکه بیشتر از آنستکه شمارندگان بشمار آورند یا حافظان آنرا فراگیرند، و خدایا آنچه از بدحالی و پیریشانی که از من باز گردانده و دفع نمودی بیشتر از سلامتی و خوشحالی است که در من نمایان است. بارالها ! با حقیقت ایمانم و بنای محکم یقینم و یکتاپرستی بی آلاینم، و نهاد پوشیده ام، و آویزه های راههای نور دیده ام، و چینهای صفحه پیشانیم، و شکافهای حفره های راههای تنفسم، و پره های نرم

[۱۷۴]

صفحة جبیني، و خرق مسارب نفسي، و خذاریف مارن عرنیني، و مسارب صماخ سمعی، و ما ضمت و اطیقت علیه شفقتی، و حرکات لفظ لسانی، و مغرز حنک فمی و فکی، و منابت اضراسی، و بلوغ حباتل بارع عنقی، و مساغ مطعمی و مشربی، و حمالة ام رأسی، و جمل حمائل حبل و تیني، و ما اشتمل علیه تامور صدری، و نباط حجاب قلبی، و افلاذ حواشی کیدی، و ما حوته شراسیف اضلاعی، و حفاق مفاصلی، و اطراف اناملی، و قبض عواملی، و دمی و شعری و بشری و عصبی و قصبی و عظامی، و مخی و عروقی و جمیع جوارحی، و ما انتسج علی ذلك ایام رضاعی، و ما اقلت الارض منی، و نومی

ويقظتي وسكوني و حرکتي، وحرکات رکوعي وسجودي، ان لوحا و
لت و اجتهدت مدى الاعصار والاحقاب - لو عمرتها - ان اودی شکر
واحدة من انعمك ما استطعت ذلك الا بمنك الموجب علی شکرنا انفا
جدیدا، وثناء طارفا عتیدا.

[۱۷۵]

بینی ام، وحفره های پرده گوشم، آنچه دو لیم بر آن ضمیمه شده
و بر هم نهاده است، وگردشهای زبانم، و جای فرورفتگی کام دهانم
و فکم، رستنگاههای دندانهایم و دستگاه گوارش خوردن و آشامیدنم،
و تکیه گاه پوسته مغزم، و رسانای کامل طنابهای گردنم، و آنچه
ففسه سینه ام بر آن مشتمل است، و کمربندهای حیاتی متصل به
قلب و جگرم، و پیوندهای درآویخته پوشش دلم، و قطعات کنار جگرم،
و آنچه غضروفهای دنده هایم در برگرفته، و گیره های بندهای
مفصلهایم، و انقباض عضلاتم، و گوشه های سرهای انگشتانم،
و گوشم و خونم و مویم، و پوستم، و عصبم و نایم، و استخوانهایم و مغزم
و رگهایم، و همه اعضایم، و آنچه در ایام شیرخوارگیم اندامم ساخته
شده، و آنچه زمین از من بر خود حمل می کند، و خواب و بیداریم،
و سکون و حرکات رکوع و سجودم، (تمامی اینها گواهی می دهند)
که چنانکه در طول زمانها و روزگاران - اگر عمرم طولانی باشد -
تلاش کرده و کوشش نمایم تا شکر یکی از نعمتهایت را انجام دهم،
نخواهم توانست جز با منتت، که به سبب آن همواره باید شکر
جدید و ستایش نو را انجام دهم که جاودانه ادامه می یابد.

[۱۷۶]

اجل، ولو حرصت والعادون من انامك ان تحصی مدى انعامك سالفة
وانفة لما حصرناه عددا، و للاحصیناه ابداء، هیئات انی ذلك وانت
المخبر عن نفسك في كتابك الناطق، والنباء الصادق: " وان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها " (۱). صدق كتابك اللهم ونبأؤك، وبلغت انبیاؤك
و رسلك ما انزلت علیهم من وحیک، و شرعت لهم من دینك، غیر انی
اشهد بجدي وجهدي، و مبالغ طاقتي و وسعي، و اقول مؤمنا موقنا:
الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا فيكون موروثا، ولم يكن له شريك في
الملك فيضاده فيما ابتدع، و لا ولى من الذل فيرفده فيما صنع،
سبحانه سبحانه سبحانه لو كان فيهما الهة الا الله لفسدنا و تقطرتا،
فسبحان الله الواحد الحق الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفوا احد.

۱ - ابراهيم: ۲۴، النحل: ۱۸. (*)

[۱۷۷]

آری، و اگر چه من و دیگر بندگان شمارنده ات کوشش بسیار کنیم که
نعمتهای گذشته و آینده ات را بشماریم، توان شمارش آنرا از حیث
عدد و زمان نداریم، بسیار بعید است، این عمل چگونه ممکن است
در حالیکه در کتاب گواییت و خبر درستت چنین گفتی: " و اگر
نعمتهای الهی را بشمارید نخواهید توانست آنرا بشمارش در آورید
". خدایا کتاب و خبرت درست است، و آنچه را به پیامبران وحی
فرستادی و دینی که برایشان جعل نمودی را درست ابلاغ کردند، جز

آنکه خدایا با تمام تلاش و کوشش و سرحد توانائی و ظرفیتم شهادت داده و با ایمان و یقین می گویم: سپاس خدای را سزاست که فرزندی نگرفته تا ارث بگذارد، و شریکی در حاکمیت خود ندارد تا در خلقتش با او ضدیت نماید، و از خواری سرپرستی ندارد تا در عمل به او کمک نماید، پاک و منزه است، پاک و منزه است، اگر در جهان معبودهایی جز خداوند بودند جهان به فساد کشیده می شد و نابود می گشت، پاک و منزه است خدای یگانه و یکتا و بیسپ که نژائیده و نه زاده شده و همانندی برایش نیست.

[۱۷۸]

الحمد لله حمدا يعدل حمد ملائكته المقربين، و انبيائه المرسلين، و صلى الله على خيرته من خلقه محمد خاتم النبيين و آله الطاهرين المخلصين. ثم اندفع (عليه السلام) في المسألة، و اجتهد في الدعاء، و عيناه تكفان دموعا: اللهم اجعلني اخشاك كاني اراك، و اسعدني بتقواك، و لاتشفني بمعصيتك، و خزلني في قضائك، و بارك لي في قدرك، حتى لا احب تعجيل ما اخرت، و لا تأخير ما عجلت. اللهم اجعل غناي في نفسي، و اليقين في قلبي، و الاخلاص في عملي، و النور في بصري، و البصيرة في ديني، و متعني بجوارحي، و اجعل سمعي و بصري الوارثين مني، و انصرني على من ظلمني، و ارزقني ماري و ثاري، و افر بذلك عيني. اللهم اكشف كربتي و استر عورتني، و اغفر لي خطيئتي، و اخسأ شيطاني، و فك رهاني، و اجعل لي يا

[۱۷۹]

سپاس خدای را سزاست، سپاسی که برابری کند با ستایش فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل او، و درود و سلام خدا بر برگزیده اش محمد پایان دهنده پیامبران و خاندان پاک و طاهر و بی آلایش او. پس آن حضرت شروع در سؤال کرد و در دعا اهتمام نمود، و آب از دیدگان مبارکش جاری بود، آنگاه گفت: خدایا ! مرا آنگونه قرار ده که از تو بترسم گویا ترا می بینم، و مرا با تقوایت سعادت مند گردان، و به نافرمانیت بدبختم مکن، و در قضاء و قدرت برایم خیر را اختیار فرما، و در آن برکت ده، تا اینکه زود آمدن آنچه به تأخیر انداخته ای، و تأخیر آنچه زود آمدنش را مقدر کرده ای را دوست نداشته باشم. خدایا ! بی نیازم را در جانم، یقین را در دلم، و اخلاص را در کارم، و نور را در دیدگانم، و بصیرت را در دینم مقدر فرما، و مرا از اندامم بهره مند ساز، و گوش و چشمم را هنگام مرگ در اختیار قرار ده، و مرا بر کسی که بمن ستم کرده یاری گردان، و انتقام و نیازم را در او به من بنمایان، و چشمم را به این عمل روشن گردان. خدایا ! گرفتاریم را برطرف، و عییم را بپوشان، و خطایم را بیامرز، و شیطان را از من دور ساز، و گروهایم را آزاد ساز، و ای معبودم برترین درجه

[۱۸۰]

الهي الدرجة العليا في الآخرة والأولى. اللهم لك الحمد كما خلقتني فجعلتني سميعا بصيرا، ولك الحمد كما خلقتني فجعلتني حيا سويا، رحمة بي و كنت عن خلقي غنيا. رب بما برأتني فعدلت فطرتي، رب بما انشأتني فأحسننت صورتني، يا رب بما احسننت بي وفي نفسي عافيتني، رب بما كلاتني ووفقتني، رب بما انعمت

على فهديتني، رب بما أو يتني ومن كل خير اعطيتني، رب بما اطعمتني وسقيتني، رب بما اغنيتني واقتنتني، رب بما اعنتني واعززتني. رب بما البستني من ذكرك الصافي، ويسرت لي من صنعك الكافي، صل على محمد وال محمد واعني على بوائق الدهر، وصروف الايام والليالي، ونجني من احوال الدنيا وكربات الاخرة، واكفني شر ما يعمل الظالمون في الارض.

[۱۸۱]

در دنیا و آخرت را برابم قرار ده. خدایا ! حمد ترا سزاست همچنانکه مرا خلق کردی، پس مرا شنوا وینا قرار دادی، حمد و سپاس ترا سزاست همچنانکه مرا خلق کردی، پس بخاطر رحمتت بر من خلقتم را کامل و بدون عیب خلق کردی، در حالیکه از آفرینش من بی نیاز بودی. پروردگارا به آنچه بی عییم آفریدی پس خلقتم را تعدیل نمودی، پروردگارا به آنچه ایجادم کردی، پس چهره ام را زیبا ساختی، پروردگارا به آنچه بمن و در جانم نیکی کردی و مرا سلامتی عنایت نمودی، پروردگارا به آنچه پاسداری و موفقم نمودی، پروردگارا به آنچه نعمت دادی پس هدایتم کردی، پروردگارا به آنچه احسان نمودی و از هر خیر عطا کردی، پروردگارا به آنچه خورانده و نوشاندی، پروردگارا به آنچه بی نیازم کرده و اندوخته ام بخشیدی، پروردگارا به آنچه یاری کرده و عزیز گرداندی. پروردگارا به آنچه که از پوشش خود بمن پوشاندی و از رفتار کفایت کننده ات که برابم آسان کردی، بر محمد و خاندان او درود فرست و بر مشکلات سخت روزگاران و حوادث شب و روزها مرا یاری، و از هراسهای دنیا و گرفتاریهای آخرت نجاتم ده، و از شر آنچه ستمکاران در زمین انجام می دهند مرا کافی باش.

[۱۸۲]

اللهم ما اخاف فاكفني، وما احذر ففني، وفي نفسي وديني فاحرسني، وفي سفري فاحفظني، وفي اهلي ومالي وولدي فاخلفني، وفيما رزقتني فبارك لي، وفي نفسي فذلني، وفي اعين الناس فعظمني، و من شر الجن والانس فسلمني، و بذنوبي فلا تفضحني، و سريري فلا تخزني، و بعلمي فلا تبتلني، و نعمك فلا تسلبني، والى غيرك فلا تكلني. الی من تكلني، الی القريب يقطعني، ام الی البعيد يتجهمني، ام الی المستضعفين لي وانت ربي ومليك امري، اشكو اليك غريبي وبعد داري وهواني على من ملكته امري. اللهم فلا تحلل بي غضبك، فان لم تكن غضبت على فلا ابالي سواك، غير ان عافيتك اوسع لي، فأسألك بنور وجهك الذي اشرقت له الارض والسموات و انكشفت به الظلمات و صلح عليه امر الاولين و الاخرين، ان لاتميتني على غضبك ولا تنزل بي سخطك.

[۱۸۳]

خدایا ! از آنچه می ترسم مرا کفایت، و از آنچه حذر می کنم مرا نگاه دار، و در جان و دینم مرا نگاهبان باش و در سفرم مرا حفظ کن و در خاندان و ما لم مرا جانشین باش، و در آنچه روزیم دادی برکت عطا کن، و در پیش خود خوار و در انظار مردم بزرگم نما، و از شر جن و انس سلامتم دار، و به گناهم مفتضح منما، و به باطنم رسوایم نکن، و به عملم آزمایشم مکن، و نعمتهایت را از من مگیر و به خود واگذارم مکن. معبودا ! آیا مرا به نزدیکانم واگذارم می کنی تا با من قطع

رابطه کند، یا به بیگانه تا با من تشرؤتی کند، یا به ناتوانان در حالیکه تو پروردگارم و زمامدار کارهایم می باشی، بتو شکایت می کنم از غربتم ودوری خانه ام و سبک شمرده شدنم بر کسی که اختیار کارم را به او دادی خدایا ! غضبت را بر من فرود نیاور، و اگر بر من خشم نمائی از غیر تو باک ندارم، پاک ومنزهی، جز آنکه عافیت بر من شاملتر است، پس پروردگارا بحق پرتو جمالت که به آن زمین وآسمانها روشن گشته، و تاریکیها برطرف و کار گذشته وآیندگان با آن اصلاح گردیده، از تو می خواهم مرا بر حال غضبت نمیرانی، وخشمت را بر من فرود نیاوری.

[۱۸۴]

لك العتبی حتی ترضی قبل ذلك لا اله الا انت، رب البلد الحرام، والمشعر الحرام والبيت العتیق، الذي احلته البركة، وجعلته للناس امنة. یا من عفی عن العظیم من الذنوب بحلمه، یا من اسبغ النعمة بفضله، یا من اعطى الجزیل بكرمه، یا عدتی فی كربتی، یا مونسی فی حفرتی، یا ولی نعمتی، یا الهی واله ابائی ابراهیم واسماعیل واسحاق ويعقوب، ورب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل، ورب محمد خاتم النبیین واله المنتجبین، ومنزل التوراة و الانجیل والزبور والقران العظیم، ومنزل كهیص وطه ویس والقران الحکیم. انت كهفی حین تعینى المذاهب فی سعتها، و تضیق علی الارض برحبها، ولولا رحمتك لكنت من المفضوحین، وانت مؤیدی بالنصر علی الاعداء، ولولا نصرک لی لكنت من المغلوبین.

[۱۸۵]

حق خشنودی با توست، حق خشنودی با توست، قبل از آنکه خشنود گردی، معبودی جز تو نیست، پروردگار شهر مکه، ومشعر حرام وخانه کعبه که در آن برکت قرار داده، امنیت در آن مقدر فرمودی. آی آنکه با بردباریش گناهان بزرگ را بخشید، آی آنکه به فضلش نعمتها را گستراند، آی آنکه به کرمش عطای برجسته عنایت کرد، آی توشه ام در سختی ام، آی یاورم در تنهاییم، آی فریاد رسم در گرفتاریم، آی سرپرست نعمت‌هایم، آی معبودم ومعبود پدرانم ابراهیم واسماعیل و اسحاق ويعقوب، وپروردگار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل، وپروردگار محمد خاتم پیامبران وخاندان برگزیده اش، وفرود آورنده تورات وانجیل وزبور وفرقان، وفرود آورنده كهیص وطه ویس وفران حکیم. تو پناهم هستی در هنگامیکه راهها در عین فراخی مرا عاجز کند، و زمین با گستردگیش بر من تنگ آید، و اگر رحمت نبود از هلاک شدگان بودم، وتو نادیده گیرنده لغزشم می باشی، و اگر پرده پوشیت بر من نبود از رسواشدگان بودم، وتوئی که در برابر دشمنان مرا یاری می گردانی، و اگر نبود یاریت از شکست خوردگان بودم.

[۱۸۶]

یا من خص نفسه بالسمو والرفعة، واولیاءه بعزه یعترزون، یامن جعلت له الملوك نیر المذلة علی اعناقهم فهم من سطواته خائفون، تعلم خائنه الاعین وما تخفی الصدور، وغیب ما تأتي به الازمان والدهور، یا من لا یعلم کیف هو الا هو، یا من لا یعلم ما یعلمه الا هو. یا من کبس الارض علی الماء وسد الهواء بالسماء، یا من له اکرم الاسماء،

يا ذا المعروف الذي لا ينقطع ابدا، يا مقيض الركب ليوسف في البلد القفر، و مخرجه من الجب، وجاعله بعد العبودية ملكا، يا راد يوسف على يعقوب بعد ان ابضت عيناه من الحزن فهو كظيم. يا كاشف الضر والبلاء عن ايوب، يا ممسك يد ابراهيم عن ذبح ابنه بعد كبر سنه وفناء عمره، يا من استجاب لذكريا فوهب له يحيى ولم يدعه فردا وحيدا، يامن اخرج يونس من بطن الحوت، يا من فلق البحر لبنى اسرائيل فأنجاهم وجعل فرعون وحنوده من المغرقين.

[۱۸۷]

أي آنکه خود را به برتری ورفعت مخصوص گردانید، واولیانش به عزت او عزیز می گردند، ای آنکه پادشاهان در برابر او حلقه خواری بر گردنهایشان آویخته اند، واز حملات او ترسانند، خیانت دیدگان آنچه قلبها پنهان می کنند، و غیب آنچه زمانها وروزگاران می آورند، داناست، ای آنکه چگونگی او را جز خودش نمی داند، ای آنکه کسی جز خودش او را نمی شناسد. ای آنکه زمین را از آب پر ساخت، و هو را با آسمان مسدود کرد، ای آنکه گرامیترین نامها از اوست، ای احسان کننده ای که هرگز احسانش قطع نمی شود، ای برانگیزنده سواران برای نجات یوسف در بیابان بی آب وعلف، و خارج کننده او از چاه، و بعد از بندگی او را فرمانروا قرار داد، ای بازگرداننده او به یعقوب بعد از آنکه در نتیجه اندوه کور شده بود. ای برطرف کننده بد حالی و بلا از ایوب، وگیرنده دستهای ابراهیم از سربریدن فرزندش بعد از پیر شدن وتمام شدن عمرش، ای آنکه دعای زکریا را اجابت کرد و یحیی را به او بخشید و او را تنها نگذارد، ای آنکه یونس را از شکم ماهی بیرون آورد، ای آنکه دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و آنان را نجات داد و فرعون و سپاهیان او را غرق نمود.

[۱۸۸]

يا من ارسل الرياح مبشرات بين يدي رحمته، يا من لم يعجل على من عصاه من خلقه، يا من استنقذ السحرة من بعد طول الجحود، وقد غدوا في نعمته، يأكلون رزقه ويعبدون غيره، وقد حادوه ونادوه، و كذبوا رسله. يا الله، يا بدئ لا بدأ لك، يا دائما لا نفاذ لك، يا حي يا قيوم، يا محيي الموتى، يا من هو قائم على كل نفس بما كسبت، يا من قل له شكري فلم يجرمني، و عظمت خطيئتي فلم يفضحني، و راني على المعاصي فلم يخذلني. يا من حفظني في صغري، يا من رزقني في كبري، يا من اياديه عندي لا تحصى، يا من نعمه عندي لاتجazy، يا من عارضني بالخير والاحسان، و عارضته بالاساءة والعصيان، يا من هداني بالايمان قبل ان اعرف شكر الامتنان.

[۱۸۹]

أي آنکه بادها را بشارت دهنده پیشاپیش باران رحمتش فرستاد، ای آنکه بر عقاب بندگان نافرمانش شتاب نکرد، ای آنکه ساحران را بعد از انکار طولانی نجات داد، در حالیکه در میان نعمت او بوده و روزی او را خورده و غیر او را می پرستیدند، و با او مخالفت کرده و ضدیت می نمودند و پیامبران او را تکذیب می کردند. ای خدا، ای اولی که آغازی برایت نمی باشد، ای جاودانه ای که پایانی برایت نیست، ای زنده در آن هنگام که زنده ای نبوده، ای زنده کننده مردگان، ای آنکه هر

کس را در مقابل آنچه انجام داده جزا می دهد، آی آنکه شکر در مقابلش اندک شد اما محروم ساخت، وخطایم بزرگ شد اما رسوایم نساخت، و مرا در هنگام نافرمانی دیده آی اما ظاهر نساختی. آی آنکه مرا در کودکی حفظ کرده، آی آنکه در بزرگی مرا روزی داده، آی آنکه نعمتهایش نزد من قابل شمارش نیست، ونعمتهایش بدون عوض است، آی آنکه با من با خیر واحسان رفتار کرد، ومن با بدی و نافرمانی با او بر خورد می کنم، آی آنکه مرا به ایمان هدایت کرد قبل از آنکه سپاسگزاری در مقابل او را بشناسم.

[۱۹۰]

یا من دعوته مریضا فشفانی، وعربانا فکسانی، وجائعا فأطعمنی، وعطشانا فأرونی، وذلیلا فأعزنی، وجاهلا فعرفنی، ووحیدا فکثرنی، وغائبا فردنی، و مقلا فأغنانی، ومنتصرا فنصرنی، وغنیا فلم یسلبنی، و امسکت عن جمیع ذلك فابتدأنی. فلك الحمد یا من اقال عثرتی، ونفس کریتی، و اجاب دعوتی، وستر عورتی، وغفر ذنوبی، وبلغنی طلبتی، ونصرنی علی عدوی، وان اعد نعمک ومنتک وکرائم منک للاحصیها، یا مولای. انت الذی انعمت، انت الذی احسنت، انت الذی اجملت، انت الذی افضلت، انت الذی مننت، انت الذی اکملت، انت الذی رزقت، انت الذی اعطیت، انت الذی اغنیت، انت الذی اقنیت، انت الذی أویت، انت الذی کفیت، انت الذی هدیت، انت الذی عصمت. انت الذی سترت، انت الذی غفرت، انت الذی اقلت، انت الذی مکنت، انت الذی اعزرت، انت الذی

[۱۹۱]

آی آنکه در حال بیماری او را خواندم ومرا شفا داد، وبدون لباس بودم مرا پوشاند، وگرسنه بودم مرا سیر کرد، وتشنه بودم سیرابم نمود، در حالیکه خوار بودم عزیزم گرداند، ونادان بودم مرا شناساند، وتنها بودم زیادم گردانید، وغریب بودم مرا باز گرداند، ونادار بودم بی نیازم کرد، از او یاری خواستم یاریم نمود، وبی نیاز بودم از من سلب نکرد، سکوت کردم خود بدون سؤال عطا فرمود. پس سپاس وشکر سزاوار توست، آی آنکه لغزشم را نادیده گرفت، وغمزدگیم را بر طرف کرد، ودعوتم را پاسخ داد، وعیبم را پوشاند، و گناهانم را بخشید، وحاجتم را عنایت کرد، وبر دشمنم پیروزم گرداند، و اگر نعمتهایت ومنتهای وبخشندگیهای ارزشمندت را بشمارم توان شمارش آنها را ندارم. مولایم ! تویی آنکه منت نهادی، تویی آنکه نعمت دادی، تویی آنکه نیکی کردی، تویی آنکه زیبا نمودی، تویی آنکه تفضل کردی، تویی آنکه کامل کردی، تویی آنکه روزی دادی، تویی آنکه موفق نمودی، تویی آنکه عطا کردی، تویی آنکه بی نیاز نمودی، تویی آنکه اندوخته بخشیدی، تویی آنکه در پناه گرفتی، تویی آنکه کفایت کردی، تویی آنکه راهنمایی نمودی، تویی آنکه بازداشتی. تویی آنکه پرده پوشی نمودی، تویی آنکه آمرزیدی، تویی آنکه نادیده گرفتی، تویی آنکه تمکین دادی، تویی آنکه عزت دادی،

[۱۹۲]

اعنت، انت الذی عضدت، انت الذی ایدت، انت الذی نصرت، انت الذی شفیت، انت الذی عافیت، انت الذی اکرمت، تبارکت ربی وتعالیت، فلك الحمد دائما، ولك الشکر واصبا. ثم انا یا الهی المعترف

بذنوبي فاغفر لي، انا الذي اخطات، انا الذي اغفلت، انا الذي جهلت، انا الذي هممت، انا الذي سهوت، انا الذي اعتمدت، انا الذي تعمدت، انا الذي وعدت، انا الذي اخلفت، انا الذي نكثت، انا الذي اقررت. الهي اعترف بنعمتك عندي، وابوء بذنوبي فاغفر لي، يا من لا تضره ذنوب عباده، وهو الغنى عن طاعتهم والموفق من عمل منهم صالحا بمعونته و رحمته، فلك الحمد. الهي امرتني فعصيتك، ونهيتني فارتكبت نهيك، فاصبحت لاذبا براءة فأعتر، ولاذاقوة فأنتصر، فباى

[١٩٣]

توئى آنكه پشتيبانى كردى، توئى آنكه كمك نمودى، توئى آنكه دستگيرى كردى، توئى آنكه يارى نمودى، توئى آنكه شفا دادى، توئى آنكه سلامتې عنايت كردى، توئى آنكه گرامى داشتى، خجسته وبرتگرديدى، پس سپاس جاودانه از آن توست، وشكر همواره تو را سزاست. پس معبودا ! من اعتراف كننده به گناهم هستم پس آنها را ببخشاي، منم آنكه بد كردم، منم آنكه خطا كردم، منم آنكه همت به بدى كردم، منم آنكه نادانى نمودم، منم آنكه غفلت كردم، منم آنكه سهو وخطا كردم، منم آنكه به غير تو اعتماد كردم، منم آنكه دانسته بد كردم، منم آنكه قول دادم، منم آنكه بد قولى كردم، منم آنكه پيمان شكنى نمودم، منم آنكه اقرار كردم. پروردگارا ! به نعمت بر من ونزدم اعتراف کرده واز گناهانم رجوع مى كنم، آنها را بيامرز، اى آنكه گناهان بندگانش به او زبان نرسانده واو از طاعتشان بى نياز است وهر كدام كه عمل صالح انجام دهند را با رحمت و ياريش موفق مى گرداند، بارالهاو معبودا حمد شايسته توست. بارالها ! امرم فرمودى نافرمانيت كردم، ونهى كردى مرتكب گرديدم، از اينرو به گونه اى گرديده ام كه نه بى گناهم تا عذر بخواهم ونه قدرت دارم

[١٩٤]

شئ استقبلك يا مولاي، ابسمعي ام بيصري، ام بلساني ام برجلي ؟ اليس كلها نعمك عندي ويكلها عصيتك يا مولاي، فلك الحجة والسبيل على. يا من سترني من الالباء والامهات ان يزجروني، و من العشائر والاخوان ان يعيروني، ومن السلاطين ان يعاقبوني، ولو اطلعوا يا مولاي على ما اطلعت عليه مني، إذا ما انظروني ولرفضوني وقطعوني. فها انا ذابين يدك يا سيدي خاضعا ذليلا حقيرا لاذو براءة فأعتر، ولاقوة فانتصر، ولا حجة له فأحتج بها، ولا قائل لم اجترح ولم اعمل سوءا، وما عسى الجحود لو جحدت يا مولاي فينفعني، وكيف وانى ذلك وجوارحي كلها شاهدة على بما قد عملت. وعلمت يقينا غير ذي شك انك ساتلي عن عظامم الامور، وانك الحكيم العدل الذي لايجور، وعدلك مهلكي، ومن كل عدلك مهربي، فان تعذبني فبذنوبي يا مولاي بعد حجتك على، وان تعف عني فبحلمك و جودك وكرمك.

[١٩٥]

تا يارى خواهم، پس اى مولاييم با چه چيز با تو روبرو شوم، آيا با گوشم يا با چشمم، يا با زبانم، يا با دستم، يا با پاييم، آيا همه آنها نعمتهاى تو نمى باشد وبه تمامى آنها نافرمانيت را ننمودم، اى

مولایم پس حجت و دلیل از آن توست. ای آنکه مرا از پدران و مادران پوشاند از اینکه مرا با تندی برانند، و از خویشاوندان و برادران تا بر من عیب گیرند، و از فرمانروایان تا مجازاتم کنند، و ای مولایم اگر آنان بر آنچه تو آگاه بودی مطلع بودند در اینصورت مرا مهلت نداده و پدرم می ساختند و بامن قطع رابطه می کردند. پس مولایم هم اینک در پیشگاه تو ایستاده ام، خاضعانه و خوار و دلتنگ و ناچیز، نه بیگناهم تا عذر خواهی کنم، و نه نیرومندم تا یاری ستانم، و نه حجتی دارم تا احتجاج نمایم، و نه می گویم که گناهکار نیستم و کار زشتی نکرده ام، و ای مولایم اگر انکار هم می کردم سودی نمی داد، چگونه واز کجا، در حالیکه تمامی اعضایم بر آنچه عمل کرده ام شاهدند. و به یقین می دانم و شکی ندارم که تو از امور بزرگ از من پرسش می کنی، و تو حاکم عادل و هستی که ستم نمی کنی، و عدالت تو هلاکت کننده من است، و از عدالت می گریزم، و ای مولایم اگر مرا عذاب کنی به سبب گناهانم می باشد که بعد از حجت بر من انجام داده ام، و اگر بر من بیخشائی بخاطر بردباری وجود و کرم توست.

[۱۹۶]

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين، لا اله الا انت سبحانك اني كنت من المستغفرين، لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الموحدين، لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الوجلين. لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الراجين، لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الراغبين، لا اله الا انت سبحانك اني كنت من السائلين، لا اله الا انت سبحانك اني كنت من المهملين لا اله الا انت سبحانك اني كنت من المسبحين، لا اله الا انت ربي ورب ابائي الاولين. اللهم هذا ثنائي عليك ممجدا، واخلصي لذكرك موحدا، وافراري بالائك معددا وان كنت مقرا اني لا احصيها لكثرتها وسبوغها وتظاهرها وتقادمها الى حادث ما لم تزل تتغمدني به معها، مذ خلقنتي وبرأتني من اول العمر، من الاغناء بعد الفقر وكشف الضر، و تسبب اليسر، و دفع العسر، و تفريج الكرب، و العافية في البدن و السلامة في الدين، ولو رفدني على قدر

[۱۹۷]

معبودي جز تو نیست پاک و منزهی و من از ستمکاران می باشم، معبودی جز تو نیست پاک و منزهی و من از آمرزش طلبان بودم، معبودی جز تو نیست پاک و منزهی و من از یکتاپرستان بودم، معبودی جز تو نیست پاک و منزهی من از ترسندگان بودم. معبودی جز تو نیست پاک و منزهی من از بیمناکان بودم، معبودی جز تو نیست پاک و منزهی من از علاقمندان بودم، معبودی جز تو نیست پاک و منزهی من از تهلیل گویان بودم، معبودی جز تو نیست پاک و منزهی من از تکبیرگویان بودم، معبودی جز تو نیست پاک و منزهی پروردگارم و پروردگار اولین پدرانم. خدایا این ثنای من است تمجیدکنان بر تو، و اخلاصم در یاد کردن با یگانه دانستن، و اقرارم به نعمتهایت با شمارش آنها، و اگر چه اقرار دارم که بخاطر کثرت و گستردگی آنها و بیپای بودن و دیرینه بودنشان تا حال قادر به شمارش آنها نیستم، و همواره در نعمتهایت قرار داشتم، از آغاز که مرا خلق کردی و پدید آوردی، از فقر بی نیازم کرده و بد حالی را بر طرف کردی، و اسباب آسایش را فراهم ساختی، و دشواری را دفع کرده، و گرفتاری را گشایش عنایت نمودی، و در بدن عافیت و در دین سلامت بر

[۱۹۸]

ذکر نعمتک علی جمیع العالمین (۱) من الاولین والاخرین، لما قدرت ولاهم علی ذلك. تقدست وتعالیت من رب عظیم کریم رحیم، لا تحصى الاؤک، ولا یبلغ ثناؤک، ولا تکافی نعمائک، صل علی محمد وال محمد، واتمم علینا نعمتک و اسعدنا بطاعتک، سبحانک لا اله الا انت. اللهم انک تجیب دعوة المضطر إذا دعاک، و تكشف السوء، وتغیث المکروب، وتشفی السقیم، و تغنی الفقیر، وتجبر الکسیر، وترحم الصغیر، وتعین الکبیر، و لیس دونک ظهیر، ولا فوقک قدیر. وانت العلی الکبیر، یا مطلق المکبل الاسیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا عصمة الخائف المستجیر، یا من لا شریک له ولا وزیر، صل علی محمد وال محمد، واعطنی فی هذه العشیة افضل ما اعطیت، وانلت احدا من عبادک، من نعمة تولیها، والاء تجدها، و بلیة تصرفها، و کربة تکشفها، و دعوة تسمعها، و حسنة

۱ - ذکر نعمتک جمیع العالمین (ح ل). (*)

[۱۹۹]

من عطا کردی، و اگر تمام جهانیان از آغاز تا پایان مرا در ذکر نعمتهایت کمک کنند من و آنان قادر به ذکر آنها نیستیم. پاک و منزهی و برتر و والاتری، پروردگار کریم بزرگ و مهربانی که عطاهايت شمردہ نشده و ثناءت به نهایت نمی رسد، و نعمتهایت را پاداش نتوان داد، بر محمد و خاندانش درود فرست، و نعمتت را بر ما تمام گردان و به طاعتت سعادت مندمان نما، پاک و منزهی، معبودی جز تو نیست. خدایا ! تو اجابت کننده بیچاره، و بر طرف کننده بدی، و فریادرس گرفتار، و شفادهنده بیمار، و بی نیاز کننده فقیر، و جبران کننده شکست خورده، و رحم کننده کوچکترها، و یاریگر بزرگان، پشیت و پناهی نداشته، و توانا تر از تو کسی نیست. و تو برتر و والاتری، آی رها کننده در بندشدگان اسیر، آی روزی دهنده کودک خردسال، آی حافظ ترسوی پناهجو، آی آنکه شریکی نداشته و وزیر ندارد، بر محمد و خاندان او درود فرست، و در این شامگاه به من عطا کن برترین چیزی که عطا کرده و به یکی از بندگانت داده آی، از نعمتی که بخشیده آی و عطاهایی که تجدید می کنی، و بلایی که برمی گردانی، و گرفتاری که برطرف می کنی، و دعائی که می شنوی، و عمل

[۲۰۰]

تتقبلها و سیئة تغفرها، انک لطیف خبیر و علی کل شیء قدیر. اللهم انک اقرب من دعی، و اسرع من اجاب، و اکرم من عفی، و اوسع من اعطی، و اسمع من سئل، یا رحمان الدنیا والاخرة و رحیمهما، لیس کمثلک مسئول و لاسواک مأمول، دعوتک فأجبتنی، و سألتک فأعطیتنی، و رغبت الیک فرحمتنی، و وثقت بک فنجیتنی، و فرغت الیک فکفیتنی. اللهم فصل علی محمد عبدک و نبیک و علی اله الطیبین الطاهرین اجمعین، و تتمر لنا نعماءک، و هنتنا عطاءک، و اجعلنا لک شاكرین، و لالاؤک ذاكرین، امین رب العالمین. اللهم یا من ملک فقدر، و قدر فقهر، و عصی فستر، و استغفر فغفر، یا غایة الراغبین (۱)، و منتهی امل الراجین، یا من احاط بكل شیء علما، و وسع

[۲۰۱]

نیکی که می پذیری، و عمل زشتی که می پوشانی، تو به هر چه بخواهی لطف کرده و آگاهی، و بر هر چیز توانائی. خدایا ! تو نزدیکترین کسی هستی که خوانده شده، و سریعترین کسی که پاسخ داده، و بزرگواریترین کسی که گذشت کرد، و گسترده ترین کسی که عطا کرد، و شنواترین کسی که سؤال کرده شده، آی مهرپیشه دنیا و آخرت و بخشنده هر دو سرا، مانند تو سؤال شده آی نیست و جز تو آرزو شده آی نمی باشد، تو را خواندم اجابت کردی، سؤال کردم عطایم نمودی، و بسوی تو میل کردم مرا رحم کردی، و بتو اطمینان کردم مرا نجات دادی، و بتو پناه آوردم کفایت نمودی. خدایا ! پس بر محمد بنده و رسول و پیامبرت و تمامی خاندان پاک و پاکیزه اش درود فرست، و نعمتهایت را بر ما تمام کن، و عطایت را بر من گوارا گردان، و ما را برای خود سپاسگزار، و برای نعمتهایت یاد کننده قرار ده، اجابت کن، آی پروردگار جهانیان خدایا ! آی آنکه مالک شد و قادر گردید، و توانا گردید و چیره گشت، و نافرمانی شد و پوشاند، و از او طلب آموزش شد و آمرزید، آی نهایت خواست جویندگان و علاقمندان، و منتهای آرزوی امیدواران، آی آنکه

[۲۰۲]

المستقبلین (۱) رَأْفَةً وَحِلْمًا. اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعِشِيَةِ الَّتِي شَرَفْتَهَا وَعَظَمْتَهَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ، الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السَّرَاحِ الْمُنِيرِ، الَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ فَصَلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لَذَلِكَ يَا عَظِيمُ، فَصَلْ عَلَيَّ وَعَلَى آلِهِ الْمُنْتَجِبِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَعَمَّدْنَا بِعَفْوِكَ عَنَّا، فَالِيكَ عَجَّتِ الْأَصْوَاتُ بِصُنُوفِ اللُّغَاتِ، وَاجْعَلْ لَنَا فِي هَذِهِ الْعِشِيَةِ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ بَيْنَ عِبَادِكَ، وَنُورٍ تَهْدِي بِهِ، وَرَحْمَةً تَنْشُرُهَا، وَعَافِيَةً تَجْلِلُهَا، وَبِرَكَّةٍ تَنْزِلُهَا، وَرِزْقٍ تَبْسِطُهُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ أَقْلِبْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مَنْجِحِينَ مَفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غَانِمِينَ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلَا تَخْلِنَا مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلَا تَحْرِمْنَا مَا نُوْمَلُهُ مِنْ فَضْلِكَ، وَلَا تَرُدْنَا

[۲۰۳]

علم أو بهر چیز احاطه داشته، و رأفت و رحمت و بردباری اش تمام روی آوردگان به او را فرا گرفت. خداوندا در این شامگاه که شرافت داده و بزرگش نمودی بسوی تو توجه می کنیم، بوسیله محمد پیامبر و رسولت و بهترین خلق و امنیت بر وحی، بشارت دهنده و انذار کننده و چراغ روشن که با او به مسلمانان نعمت داده و او را رحمتی برای جهانیان گردانیدی. خداوندا ! پس بر محمد و خاندانش درود فرست، همچنانکه محمد از جانب تو شایسته آنست، آی بزرگ پس بر محمد و تمامی خاندان برگزیده پاکزاد و پاکش درود فرست، و به

عفوت ما را فراگیر، زیرا صداها با انواع لغات بسوی تو اوج گرفت، خداوندا در این شامگاه برای ما فرارده بهره ای از هر چیزی که بین بندگانت تقسیم میکنی، ونوری که بدان هدایت می کنی، ورحمتی که می گسترانی، وبرکتی که فرود می آوری، سلامتی که می پوشانی، وروزی که گسترش می دهی، ای مهر بانترین مهربانان. خدایا ! در این وقت ما را موفق ورستگار وبهره مند باز گردان، واز ناامیدان قرار مده، واز رحمتت خالی مکن، واز آنچه از فضلت آرزومندیم بی نصیمان مکن، واز رحمتت خالی مگردان، واز آنچه از عطایت

[۲۰۴]

خائبین، ولامن بابك مطرودین، ولا تجعلنا من رحمتك محرومین، ولا لفضل ما نؤمله من عطایك فانطین. یا اجود الاجودین ویا اكرم الاكرمین، اليك اقبلنا موقنین، ولبیتك الحرام امین، فاعنا علی مناسكنا، و اكمل لنا حجتنا، واعف عنا وعافنا، فقد مددنا اليك ابدینا وهی بذلة الاعتراف موسومة. اللهم فاعطنا فی هذه العشیة ما سألناك، واکفنا ما استكفیناك، فلا كافي لنا سواك ولارب لنا غیرك، نافذ فینا حکمك، محیط بنا علمك، عدل فی قضاؤك، افض لنا الخیر، واجعلنا من اهل الخیر. اللهم اوجب لنا بجدوك عظیم الاجر، وكریم الذخر ودوام البسر، واغفر لنا ذنوبنا اجمعین، ولا تهلكنا مع الهالكین، ولا تصرف عنا رافتك برحمتك (۱) یا ارحم الراحمین.

۱ - ورحمتك (خ ل). (*)

[۲۰۵]

آرزومندیم محروممان مدار وناامیدمان بر مگردان، واز درگاهت ما را مران. ای بخشنده ترین بخشندگان وای کریمترین کریمان، با اطمینان به درگاه تو روی آوردیم، واهنگ خانه تو را نمودیم، پس ما را بر مراسممان یاری وچحمان را کامل گردان، وما را ببخش وسلامتی عطا نما، دستهایمان را بسوی تو دراز کردیم، در حالیکه به ذلت اعتراف نشاندار شده است. خدایا ! در این شامگاه آنچه از تو خواستیم را بما عطا کن وآنچه کفایتش را از تو طلبیدیم ما را کافی باش، چرا که جز تو برای ما کفایت کننده ای نیست وپروردگاری جز تو نداریم، احکامت در ما نافذ، علمت بر ما محیط، داوریت در میانمان بر اساس عدالت است، خیر را برایمان مقدر کرده وما را از نیکان قرار ده. خداوندا ! به جود وبخششت برای ما پاداش بزرگ واندوخته ارزشمند وآسایش جاودان مقدر کرده وتمامی گناهانمان را بیامرز، وهمراه هلاک شوندهگان هلاکمان مکن، ورافت ورحمتت را از ما بازمگردان، ای مهر بانترین مهربانان.

[۲۰۶]

اللهم اجعلنا فی هذا الوقت ممن سألک فأعطیته، و شکرک فزدته، وتاب اليك فقبلته، وتصل اليك من ذنوبه فغفرتها له، یا ذاالجلال والاکرام. اللهم وفقنا وسددنا واعصمنا واقبل تضرعنا، یا خیر من سنل، ویا ارحم من استرحم، یا من لا یخفی علیه اغماض الجفون، ولا لحظ العیون، ولا ما استقر فی المکنون، ولا ما انطوت علیه

مضمرات القلوب، الا كل ذلك قد احصاه علمك، ووسع حلمك، سبحانك و تعاليت عما يقول الظالمون علوا كبيرا، تسبح لك السماوات والارض وما فيهن، وان من شئ الا يسبح بحمدك. فلك الحمد والمجد وعلو الجد، يا ذاالجلال و الاكرام والفضل والانعام والايادي الجسام، وانت الجواد الكريم، الرؤوف الرحيم، اوسع على من رزقك وعافني في بدني وديني، وامن خوفي واعتق رقبتني من النار، اللهم لاتمكربي ولا تستدرجني ولا تخذلني،

[٢٠٧]

خدایا در این هنگام ما را از کسانی قرار ده که از تو خواست عطا کردی، وشکر کرد افزون نمودی، و بسوی تو روی آورد او را پذیرفتی، از گناهانش بسوی تو بیزاری جست آنها را بخشیدی، ای دارای صلابت و بزرگواری. پروردگارا ما را مشمول توفیقات و تائیدات خود بگردان، وما را حفظ فرما، وزاریمان را بپذیر، ای بهترین کسی که از اوسؤال شده و مهر بانترین مهربانان، ای آنکه حرکت دیدگان، ونگاههای تیز چشمها، و آنچه در نهان مستقر گردیده و قلبها بر آن پیچیده شده از دید او پنهان نیست، آری تمامی اینها را علمت شمرده، و بردباریت فرا گرفته است، پاك ومنزهی و برتر و والاتری از آنچه ستمگران می گویند، آسمانهای هفتگانه وزمینها و آنکه در آنهاست تسبیح تو را می گویند، و هر چیز به تسبیح و تنزیه تو مشغول است. پس حمد و ستایش تو را سزاست، ای دارای جلالت و بزرگواری و فزونی و نعمت بخشی و عطاهاى برجسته، و تو بخشنده و بزرگوار ویر مهر و مهربانی، خدایا ! از روزی جلالت بر من بگستران، و در بدن و دینم سلامتی کامل عطا کن، و خوفم را امنیت بخش، و از آتش رهاییم ده، خداوندا نقشه بد برایم مکش، و مرا بتدریج هلاک مگردان، و فریبم مده،

[٢٠٨]

و ادراً عنی شر فسقة الجن والانس. ثم رفع (علیه السلام) صوته و بصره الی السماء و عیناه قاطرتان كأنه مزادتان. وقال: یا اسمع السامعین، ویا ابصر الناظرین، ویا اسرع الحاسبین، ویا ارحم الراحمین، صل علی محمد و آل محمد، و اسألك اللهم حاجتی التي ان اعطيتها لم یضرني ما منعني، وان منعتها لم یفغنني ما اعطيتها، اسألك فکاک رقبتني من النار، لا اله الا انت وحدك لا شريك لك، لك الملك ولك الحمد، وانت علی كل شئ قدير، یا رب یا رب یا رب، روی انه لم یکن له (علیه السلام) جهد الا قوله: یا رب یا رب، بعد هذا الدعاء، و شغل من حضر ممن كان حوله، و شهد ذلك المحضر عن الدعاء لانفسهم، و اقبلوا علی الاستماع له (علیه السلام) و التامین علی دعائه، قد اقتصروا علی ذلك لانفسهم، ثم علت اصواتهم بالبكاء معه و غربت الشمس، و افاض (علیه السلام) و افاض الناس معه.

[٢٠٩]

وشر فاسقان جن و انس را از من دفع کن. آنگاه آن حضرت در حالیکه چهره اش بسوی آسمان بود و از چشمانشان همانند دو مشک آب می ریخت، به صدای بلند گفت: ای شنواترین شنوندگان، ای بیناترین بینندگان، وای سریعترین حسابرسان، وای مهر بانترین

مهربانان، بر محمد و خاندانش آفایان بامیمنت درود فرست، و خدایا از تو می خواهم حاجتی را که اگر عطا کنی آنچه منع نمائی به من زیان نمی رساند، و اگر محروم داری آنچه بدهی به من سودی نمی رساند، از تو می خواهم که مرا از آتش آزاد سازی، معبودی جز تو نیست، یگانه ای و شریکی نداری، فرمانروائی از آن توست و ستایش تو را سزاست، و تو بر هر کار قادری، ای پروردگار ای پروردگار. روایت شده که آن حضرت بعد از این دعا مکررا می فرمود: ای پروردگار ای پروردگار، و کسانی که در گرداگرد ایشان بوده و شاهد خواندن ایشان بودند، از دعا کردن به خودشان باز مانده و دعای ایشان را گوش کرده و آمین می گفتند، و به همین اکتفا کرده بودند، آنگاه صداهایشان به گریستن با ایشان بلند شد و خورشید غروب کرد، و مردم به همراه آن حضرت از منی کوچ کردند.

[۲۱۰]

وفیه زیادة: الهی انا الفقیر فی غنای، فکیف لا اکون فقیرا فی فقری، الهی انا الجاهل فی علمی فکیف لا اکون جهولا فی جهلی، الهی ان اختلاف تدبیرک، و سرعة طواء مقادیرک منعا عبادک العارفين بك عن السکون الی عطاء والیاس منک فی بلاء. الهی منی ما یلیق بلؤمی، و منک ما یلیق بکرمک، الهی و صفت نفسک باللطف والرأفة لی قبل وجود ضعفی اقمعننی منهما بعد وجود ضعفی. الهی ان ظهرت المحاسن منی فیفضلک و لك المنة علی، و ان ظهرت المساوی منی فیعدک، و لك الحجة علی، الهی کیف تکلنی و قد تکفلت (۱) لی، و کیف اضم و انت الناصر لی، ام کیف اخیب و انت الحفی بی.

۱ - توکلت (خ ل). (*)

[۲۱۱]

و در این دعا زیاده ای نقل شده است: بارالها ! من در حال بی نیازیم فقیر و نیازمندم، پس چگونه در حال فقر نیازمند نباشم، بارالها در حال داشتن دانش نادان هستم، پس چگونه در حال نادانی جاهل نباشم، بارالها تحقق تدبیرات و سرعت انجام تقدیرات، بندگان عارفت را از اطمینان به بخشش غیر تو، و ناامیدی از تو در هنگام گرفتاری باز داشت. بارالها ! از من آنچه به ملامتم شایسته است و از تو آنچه به کرم و بزرگواریت متناسب می باشد، بارالها خود را به لطف و مهربانی قبل از پیدایش ناتوانیم توصیف کردی، آیا مرا بعد از وجود ناتوانی از آن دو محروم می کنی. بارالها ! اگر زیباییهایی از من نمایان شود از فضل توست، و منت نهادنی است از تو بر من، و اگر زشتیهایی از من آشکار شود، بر اساس عدالت توست و تو بر من حجت و دلیل داری، بارالها چگونه مرا بخود وامی گذاری در حالیکه عهده دار من گردیده ای، و چگونه مورد ظلم واقع شوم در حالیکه تو یاور منی، یا چگونه نا امید شوم در حالیکه تو بمن بسیار مهربانی.

[۲۱۲]

ها انا اتوسل اليك بفقرتي اليك، وكيف اتوسل اليك بما هو محال ان يصل اليك، ام كيف اشكو اليك حالي و هو لا يخفى عليك، ام كيف اترجم بمقالي وهو منك برز اليك، ام كيف تخيب امالي وهي قد وفدت اليك، ام كيف لا تحسن احوالي وبك قامت. الهي ما الطفك بي مع عظيم جهلي، وما ارحمك بي مع قبيح فعلي، الهي ما اقربك مني وابعدني عليك، وما ارافك بي، فما الذي يحجيني عنك، الهي علمت باختلاف الاثار، وتنقلات الاطوار ان مرادك مني ان تتعرف الى في كل شئ، حتى لاجهلك في شئ، الهي كلما اخرسني لؤمي انطقني كرمك وكلما ايستني اوصافي اطمعنتني منك. الهي من كانت محاسنه مساوي فكيف لا تكون مساويه مساوي، ومن كانت حقائقه دعاوي فكيف لا تكون دعاويه دعاوي، الهي حكمك النافذ ومشتيتك القاهرة لم يتركها لذي مقال مقالا، ولا لذي حال حالا.

[٢١٢]

اكنون به نيازمنديم بسوي تو توسل مي جويم، وچگونه بسوي تو توسل جويم به آنچه محال است كه بتو برسد، يا چگونه احوالم را نزد تو به شكايهت ببرم در حاليكه بر تو پوشيده نيست، يا چگونه حالم را نزد تو بيان كنم در حاليكه نزد تو آشكار است، يا چگونه آرزوهايم را به نا اميدي مي كشاني در حاليكه آنها به درگاه تو وارد شده است، يا چگونه احوالم را نيكو نگرداني در حاليكه بوسيله تو برپا ايستاده است. بارالها ! يا وجود ناداني بسيارم چقدر به من لطف داري، ويا كردار زشتم چقدر به من مهرباني، معبودا چقدر به من نزديكي ومن بتو دورم، و چقدر به من مهرباني، پس چه چيز تو را از من باز داشته است، خدايا از تغيير آثار ودگرگوني احوال دانستم كه خواست تو آنستكه در هر چيز خود را بمن شناساني تا در چيزي از تو غافل نگردم، معبودا هر گاه فرومايگيم مرا لال نمود كرم تو مرا گويا نمود، وهرگاه صفاتم مرا نا اميد ساخت منتهيات مرا به طمع انداخت. بارالها ! آنكه زيبائيهايش زشتي است، چگونه زشتيهايش زشتي نباشد، وآنكه حقائقش صرف ادعاست چگونه ادعاهاييش ادعا نباشد، معبودا حكم نافذ تو و اراده غالبت براي سخنگويي سخني باقي نگذارده وبراى صاحب حالي حالي را قرار نداده است.

[٢١٤]

الهي كم من طاعة بنيتها، وحالة شيدتها، هدم اعتمادي عليها عدلك، بل اقالني منها فضلك، الهي انك تعلم اني وان لم تدم الطاعة مني فعلا جزما فقد دامت محبة وعزما، الهي كيف اعزم وانت القاهر وكيف لاعزم وانت الامر. الهي ترددي في الاثار يوجب بعد المزار، فاجمعني عليك بخدمة توصلني اليك، كيف يستدل عليك بما هو في وجوده مفتقر اليك، ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك، متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك، ومتى بعدت حتى تكون الاثار هي التي توصل اليك، عميت عين لاتراك عليها رقيبا، وخسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا. الهي امرت بالرجوع الى الاثار فارجعني اليك بكسوة الانوار وهداية الاستبصار، حتى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها، مصون السرعن النظر إليها،

[٢١٥]

معبودا ! چه بسیار طاعتی که بنا کردم، وحالتی که بنیان نهادم، و عدالتت اعتمادم بر آنها را ویران نمود، بلکه فضلت عذرم را در مورد آنها پذیرفت، بارالها می دانی واگر چه طاعتت بطور استمرار از من انجام نگرفته اما محبت تو در من مستمر است، خدایا چگونه تصمیم بگیرم در حالیکه تو غالبی، و چگونه تصمیم بگیرم در حالیکه تو دستور دهنده ای. بارالها ! تفکر آثار باعث دوری دیدار می گردد، بنابراین مرا با خود به خدمتی وادار که مرا به تو پیوند دهد، چگونه بر تو استدلال شود به آنچه در وجودش بتو نیازمند است، آیا برای غیر تو ظهوری است که برای تو نیست، تا آن آشکار کننده تو باشد، کی غائب بودی تا نیاز به دلیل برای اثبات تو داشته باشیم، وکی دور بوده ای تا آثار ما را به تو برساند، کور یاد چشمی که تو را بر خود مراقب نبیند، و زیانکار باد معامله بنده ای که بهره ای از دوستیت ندارد. معبودا ! دستور به رجوع به آثار دادی، پس مرا با جامه نور و رهنمائی با بصیرت بخود باز گردان، تا از آنها بسویت باز گردم همانطور که در آن وارد شدم، یعنی از نظر به آنها (استقلالاً) مصون بوده، واز اعتماد بر

[۲۱۶]

ومرفوع الهمة عن الاعتماد عليها، انك على كل شئ قدير. الهي هذا ذلي ظاهر بين يديك، وهذا حالي لا يخفي عليك، منك اطلب الوصول اليك وبك استدل عليك فاهدني بنورك اليك، واقمني بصدق العبودية بين يديك. الهي علمني من علمك المخزون، وصني لسترك المصون، الهي حققني بحقائق اهل القرب واسلك بي مسلك اهل الجذب، الهي اغنني بتدبيرك لي عن تدبيره، وباختيارك عن اختياري، ووقفني على مراكز اضطراري. الهي اخرجني من ذل نفسي، وظهرني من شكّي و شرکي قبل حلول رمسي، بك انتصر فانصرني، وعليك اتوكل فلا تكلني، واياك اسأل فلا تخينني، وفي فضلك ارغب فلا تحرمني، وبيجنابك انتسب فلا تبعدني، و بيبابك اقف فلا تطردني، الهي تقدس رضاك ان تكون له

[۲۱۷]

آنها همتم برتر باشد، تو بر هر کار قادری. بارالها ! این ذلتي آشکار در پیشگاه توست، واین حالم بر تو مخفی نیست، از تو می طلبم رسیدن بتو را، وبتو بر خودت استدلال می کنم، با نورت مرا بسوی خود هدایت کن، و با راستی بندگی در پیشگاهت مرا قرار ده. معبودا ! از دانش مخزونت بمن بیاموز، و به پوشش پرده پوشت مرا حفاظت کن، بارالها مرا با حقائق نزدیکان درگاهت با حقیقت گردان، و در راه رهروان راهت بحرکت در آور، خداوندا مرا به تدبیرت از تدبیر غیر خود، و به اختیارت از اختیار غیر خود بی نیاز گردان، و در مراکز اضطرار بخود مرا قرار ده. بارالها ! مرا از ذلت نفسم خارج گردان، و قبل از مرگ مرا از شك و شرک پاك گردان، بتو یاری جسته یاریم نما، و بر تو توکل می کنم مرا بخود وامگذار، و تنها از تو سؤال می کنم ناامیدم مگردان، و در فضلت راغب هستم محرومم مکن، و به تو خود را منتسب می کنم دورم نساز، و در درگاهت ایستاده ام مرا از خود بران، خدایا خشنودی ات منزّه است از

[۲۱۸]

علة منك، فكيف تكون له علة مني. الهي انت الغنى بذاتك ان يصل اليك النفع منك، فكيف لا تكون غنيا عني، الهي ان القضاء والقدر يميني، وان الهوى بوثائق الشهوة اسرني، فكن انت النصيرلي حتى تنصرنني وتبصرنني، واغنني بفضلك حتى استغني بك عن طلبي. انت الذي اشرفت الانوار في قلوب اوليائك حتى عرفوك ووجدوك، وانت الذي ازلت الاغيار عن قلوب احبائك حتى لم يحبوا سواك، ولم يلجؤوا الى غيرك، انت المؤمنس لهم حيث اوحشتهم العوالم، وانت الذي هديتهم حيث استبانتم لهم المعالم. ماذا وجد من فقدك، وما الذي فقد من وجدك، لقد خاب من رضى دونك بدلا، ولقد خسر من بغى عنك متحولا، كيف يرجى سواك وانت ما قطعت الاحسان، وكيف يطلب من غيرك، وانت ما بدلت عادة الامتنان.

[٢١٩]

اينكه علتى از جانب تو داشته باشد، چگونه از جانب من علتى براى آن باشد. معبودا ! تو در ذاتت بى نيازى از اينكه بتو سودى از جانب خودت برسد، چگونه از من بى نياز نباشى، بارالها قضاء وقدر مرا آرزومند سازد، و ميل به اطمينانهاى شهوت مرا اسير ساخت، پس تو ياور من باش تا ياريم كنى و بينايم گردانى، وبه فضلت مرا بى نياز گردان، تا از تلاشم بى نياز گردم. تو كسى هستى كه انوار معرفت را در قلوب اوليائت تاباندى تا تو را شناختند وبه يگانگى ستودند، وتو كسى هستى كه نامحرمان را از دلهاى دوستانت خارج ساختى تا غير تو را دوست نداشته باشند، وبه غير تو پناه نبرند، تو مونس آنانى هرگاه جهانيان ايشان را به وحشت اندازند، وتو كسى هستى كه هدايتشان كردى هر جا كه نشانه ها برايشان آشكار شد. چه يافت آنكه ترا گم كرد، وانكه تو را يافت ديگر چه گمشده آي دارد، به يقين زيان كرد آنكه جز به تو رضيت داد وجز تو را برگزيد، و زيانكار شد آنكه از تو گذشت وبه ديگران رسيد، چگونه بنده به غير تو اميد بندد در حاليكه احسان خويش را از او دريغ نكرده آي، و چگونه به غير تو بياويزد در حاليكه عادت خويش به محبت وبخشش را تغيير نداده آي.

[٢٢٠]

يا من اذاق احبائه حلاوة المؤانسة فقاموا بين يديه متملقين، ويا من البس اوليائه ملابس هيبته فقاموا بين يديه مستغفرين، انت الذاكر قبل الذاكرين و انت البادي بالاحسان قبل توجه العابدين، وانت الجواد بالعطاء قبل طلب الطالبين، وانت الوهاب ثم لما وهبت لنا من المستقرضين. الهي اطلبني برحمتك حتى اصل اليك، واجذبني بمنك حتى اقبل اليك، الهي ان رجائي لا ينقطع عنك و ان عصيتك، كما ان خوفاي لايزالني وان اطعتك، فقد دفعتني العوالم اليك وقد اوقعتني علمي بكرمك عليك، الهي كيف اخيب وانت املني، ام كيف اهان و عليك متكلي، الهي كيف استعز وفي الذلة اركزنتني، ام كيف لاستعز و اليك نسبتني. الهي كيف لا افتقر وانت الذي في الفقراء اقمتني، ام كيف افتقر، وانت الذي بجودك اغنينني، وانت الذي لا اله غيرك، تعرفت لكل شئ فما جهلك شئ، وانت

[٢٢١]

آی آنکه شیرینی همدمی با خود را به عاشقانش چشایید، در نتیجه در پیشگاهش تملق کنان ایستادند، وای آنکه جامه های هیبتش را بر اولیائش پوشانید، در نتیجه آمرزش جویانه در پیشاپیش ایستادند، توئی یاد کننده قبل از یادکنندگان، وتوئی شروع به احسان کننده قبل از توجه عابدان، وتوئی جود و بخشش کننده قبل از خواستن خواستاران، وتوئی بسیار بخشنده، آنگاه به آنچه بخشیده آی از ما وام طلب می کنی. بارالها ! مرا از در رحمت فراخوان تا بتو دست یابم، و با جاذبه محبت مرا بسوی خود بکشان تا دلم را تماما مهیای حضور تو کنم، خدایا امیدم از تو قطع نمی گردد اگر چه نافرمانیت را بکنم، همچنانکه ترسم از من مفارقت نمی کند اگر چه اطاعتت را بنمایم، جهانیان مرا بسوی تو کشانده اند، و علمم به کرمت مرا نزد تو وارد ساخته است، معبودا چگونه نا امید گردم در حالیکه تو آرزویم هستی، یا چگونه سبک شمرده شوم در حالیکه تو کلم بر توست، خدایا چگونه دعوی عزت کنم در حالیکه وجودم به خاک ذلت سرشته است، یا چگونه احساس عزت بکنم در حالیکه انتساب هستی ام به توست. معبودا چگونه احساس فقر نکنم در حالیکه در وادی فقر سکنایم داده آی، یا چگونه احساس فقر کنم در حالیکه تو با کرامت خود

[۲۲۲]

الذي تعرفت الی فی کل شیئ فرأيتك ظاهرا فی کل شیئ و انت الظاهر لكل شیئ. یا من استوی برحمانيته فصار العرش غيبا فی ذاته، محقت الآثار بالآثار، ومحوت الاغيار بمحيطات افلاك الانوار، یا من احتجب فی سرادقات عرشه عن ان تدرکه الابصار. یا من تجلی بکمال بهائه فتحققت عظمته من الاستواء (۱)، کیف تخفی و انت الظاهر، ام کیف تغيب و انت الرقيب الحاضر، انك علی کل شیئ قدير، و الحمد لله وحده.

۱ - عظمته الاستواء (خ ل). (*)

[۲۲۳]

بی نیازی ام بخشیده آی، وتو کسی هستی که معبودی جز تو نیست، خود را بهر چیز شناسانده آی، از اینرو چیزی نیست که تو را نشناسد، وتو کسی هستی که در هر چیز خود را به من شناساندی، از اینرو تو را آشکارا در هر چیز دیدم، وتوئی که برای هر چیز نمایانی. آی آنکه به مهربانی خود پایدار گردید، در نتیجه عرش در ذاتش پنهان گردید، آثار را با آثار نابود ساخته، ونامحرمان را با احاطه کننده های مدارهای انوار محو نمودی، آی آنکه در سراپرده های عرش نورانی خویش آنچنان پیچیده آی که چشمها از دیدنت عاجزند. آی آنکه با کمال زیبایی ونورانیت آنچنان تجلی کرده آی که عظمتت بر تمامی ما سایه افکنده است، چگونه می توان گفت که پوشیده آی در حالیکه اینگونه آشکاری، یا چگونه می توان گفت که غائبی، در حالیکه اینگونه مراقب وحاضری، تو بر هر کار قادری وستایش تنها تو را سزاست.

[۲۲۵]

فصل دوم خطبه های آن حضرت در توحید در پند و اندرز در بعضی از پندها در بعضی از پندها برای دعوت مردم به جهاد در جنگ صفین در حضور معاویه در توصیف خود در منی در تبیین حق اهل بیت (علیهم السلام) در ترغیب مردم به مبارزه با ظلم هنگامی که خواست بسوی عراق برود در یکی از منازل بین راه هنگامیکه با لشکر حر برخورد کرد، قبل از نماز ظهر هنگامیکه با لشکر حر برخورد کرد، قبل از نماز عصر در یکی از منازل بین راه هنگامیکه وارد کربلا شد در شب عاشورا برای اصحابش در روز عاشورا برای اصحابش در صبح روز عاشورا هنگامی که از هر جهت ایشان را محاصره کردند در روز عاشورا در صبح روز عاشورا در روز عاشورا برای اصحابش بعد از نماز ظهر در روز عاشورا برای اصحابش

[۲۳۶]

(۱) خطبته (علیه السلام) في التوحيد ايها الناس اتقوا هؤلاء المارقة، الذين يشبهون الله بانفسهم، يضاهون قول الذين كفروا من اهل الكتاب، بل الله ليس كمثله شئ وهو السميع البصير، لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير. استخلص الوجدانية والجبروت، وامضى المشيئة والارادة والقدرة والعلم بما هو كائن، لا منازع له في شئ من امره، ولا كفو له يعادله، ولا ضد له ينازعه، و لا سمى له يشابهه، ولا مثل له يشاكله. لا تتداوله الامور، ولا تجري عليه الاحوال، ولا تنزل عليه الاحداث، ولا يقدر الواصفون كنه عظمته، و لا يخطر على القلوب مبلغ جبروته، لانه ليس له في الاشياء عديل، ولا تدركه العلماء بالبابها، ولا اهل

[۲۳۷]

(۱) خطبه آن حضرت در توحید أي مردم بپرهیزید از این مردمی که از دین خارج شده اند، کسانی که خداوند را به خود تشبیه می کنند، گفتارشان شبیه گفتار کفار از اهل کتاب است، بلکه اوست خداوندی که همانند او چیزی نیست، او شنوا و بیناست، دیده ها او را در نیابند و اوست که دیده ها را دریابد، و اوست دانا و آگاه به تمام امور. یگانگی و توانایی را خاص خود نموده، و خواست و اراده و نیرو و قدرت و دانش خود را به هر چه بوده است بکار برده، ستیزه جویی در کارش نبوده و برای او همتایی نیست که با او برابری کند، ضدی ندارد که با او به ستیزه برخیزد، همنامی برای او نیست تا مشابهت یابد، و همانندی که با او مشاکلت نموده باشد نیست. دستخوش حوادث نگردد و از حالی به حالی تغیر نیابد، و حوادث او را فرا نگیرد، وصف کنندگان پی به حقیقت وی نبرده، و توانایی او به دل ها خطور نکند، زیرا در میان اشياء مانند همتایی برای او نیست، دانشمندان با عقل خود او را در نیابند، و متفکرین با همه فکر خود جز

[۲۳۸]

التفكير بتفكيرهم الا بالتحقيق ايقانا بالغيب، لانه لا يوصف بشئ من صفات المخلوقين، وهو الواحد الصمد، ما تصور في الاوهام فهو خلافه. ليس برب من طرح تحت البلاغ، ومعبود من وجد في هواء او غير هواء، هو في الاشياء كائن لا كينونة محظور بها عليه، ومن الاشياء بائن لا بينونة غائب عنها، ليس بقادر من قارنه ضد او ساواه ند، ليس عن الدهر قدمه، ولا بالناحيه اممه. احتجب عن العقول كما

احتجب عن الابصار، و عمن في السماء احتجابه كمن في الارض،
قربه كرامته، وبعده اهانتة، لا تحله في، ولا توفته إذ، ولا تؤامره ان
علوه من غير توقل، ومجيئه من غير تنقل، يوجد المفقود ويفقد
الموجود، ولا تجتمع لغيره الصفات في وقت، يصيب الفكر منه الايمان
به موجودا، ووجود الايمان لا وجود صفة.

[۲۲۹]

تصديق به وجود أو ره نیابند، مگر به یقین به وجود خداوند، زیرا او به
چیزی از صفات آفریدگان وصف نشود، واوست یگانه وبی نیاز، هر
چه تصور شود وبه وهم درآید او غیر خداوند است. پروردگار نباشد
کسی که مورد درک واقع شود وتحت بررسی قرار گیرد، ومعبود
نباشد آن کس که هوا یا غیر هوا او را فرا گیرد، او در همه چیز باشد
نه بطوری که در حصار قرار گرفته باشد، واز همه چیز ها جداست نه
بگونه ای که از او نهان باشد، قادر وتوانا نیست کسیکه ضدی مقارن او
باشد یا همتایی با او برابری کند، قدمت او از نظر گذشت روزگار
نیست وتوجه او جهت خاصی ندارد. از خردها پوشیده است چنانچه
از دیده ها پنهان است، از اهل آسمان در پرده وحجاب است چنانچه
از اهل زمین اینگونه است، نزدیکی با او گرامی داشتن اوست،
دوری از او پست شمردن اوست، مکانی او را فرا نمی گیرد، وزمانی
او را احاطه نمی کند، اگر در کار او راه ندارد، بلندی او بر فراز قله
بودن نیست، آمدنش از جایی به جایی شدن نباشد، معدوم را
موجود نماید، وموجود را معدوم کند، برای غیر او در آن واحد دو صفت
جمع نشود (یعنی برای غیر او جمع بین اضداد ممکن نیست)، فکر
واندیشه در باره او همانا اعتقاد به بودن وجود او را می رساند،
وجود ایمانی نه وجود صفتی (یعنی فکر فقط وجود او را اثبات می
کند نه آنکه صفت ذات او بدست آید وبه کنه ذات او پی برده شود).

[۲۳۰]

به توصف الصفات لا بها یوصف، وبه تعرف المعارف لا بها یعرف، فذلك
الله لا سمی له، سبحانه لیس كمثلہ شیء وهو السميع البصیر. (۲)
خطبته (علیه السلام) في الموعظة اوصیکم بتقوی الله، واحذرکم
ایامه، وارفع لکم اعلامه، فکان المخوف قد افد بمهول وروده، ونکیر
حلولة، وبشع مذاقه، فاعتلق مهجکم، وحال بین العمل وبینکم.
فبادروا بصحة الاجسام في مدة الاعمار، کانکم ببغيات طوارقه،
فتنقلکم من ظهر الارض الی بطنها، و من علوها الی سفلها، ومن
انسه الی وحشتها، ومن روحها وضوتها الی ظلمتها، ومن سعتها
الی ضيقها، حيث لا یزار حمیم، ولا یعاد سقیم، ولا یجاب صریخ.
اعاننا الله وایاکم علی احوال ذلك الیوم ونجانا

[۲۳۱]

بسبب او صفتها توصیف شود، نه آنکه او به صفتی وصف کرده شود،
شناختنی ها بسبب او شناخته شود، نه آنکه او بسبب چیزی
شناسائی گردد، این است خداوند متعال که همنامی برای او
نیست، پاک و منزّه است وچیزی بمانند او نیست، واوست شنوا
وبینا. (۲) خطبه آن حضرت در پند واندرز من شما را به پرهیزکاری
سفارش می کنم، واز روز حساب را بر حذر می دارم، ونشانه های
آن روز را برای شما بیان می نمایم، گویا آنچه از آن ترسیده شده با

هول وترس فرود آمده، ویا مقدمی نا آشنا وطعمی زشت و ناگوار رسیده است، ویه دل‌های شما چنگ انداخته و بین شما و اعمال شما حائل گشته است. حال که چنین است تن سالم ومدت عمر را غنیمت شمرده، ودر عمل بکوشید واز یکدیگر پیشی بگیرید، که گویا بطور ناگهانی مرگ بر شما فرود آید و شبیخون زند، و شما را از روی زمین به درون آن کشاند، و از بلندی به زیر افکند، واز انس و راحت به ترس و وحشت برد، واز راحتی و روشنی به تاریکی آرد، واز وسعت مکان به تنگنایش اندازد، آنجا که نه به دیدار خویشاوندی روند، و نه به عیادت بیماری شتابند، و نه به فریاد کسی پاسخ گویند. خدا ما و شما را از هول وهراسهای آن روز یاری دهد، واز عذاب آن

[۲۳۲]

وایاکم من عقابه، وواجب لنا ولکم الجزیل من ثوابه. عباد الله فلو كان ذلك قصر ممرکم ومدی مظعنکم، کان حسب العامل شغلا يستفرغ علیه احزانه ویدهله عن دنياه ویکثر نصبه لطلب الخلاص منه، فکیف وهو بعد ذلك مرتهن باکتسابه مستوقف علی حسابه، لا وزیر له یمنعه ولا ظهیر عنه یدفعه، و یومئذ لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون. اوصیکم بتقوی الله، فان الله قد ضمن لمن اتقاه ان یحوله عما یکره الی ما یحب ویرزقه من حیث لا یحتسب. فایاک ان تكون ممن یخاف علی العباد من ذنوبهم ویأمن العقوبة من ذنبه، فان الله تبارک وتعالی لا یخدع من جنته، ولا ینال ما عنده الا بطاعته، ان شاء الله.

[۲۳۳]

روز نجات دهد، و برای ما و شما ثوابها و پاداش نیکوی خود را واجب گرداند. ای بندگان خدا اگر چنین است که بیان شد، عیش دنیا کوتاه و محل کوچ کردن و سفر نمودن طولانی است، و شایسته آنستکه انسان در آن به کاری مشغول باشد که از غم و اندوه دنیا فارغ باشد، و او را از دنیا به کناری بکشد و خود را برای خلاصی از مهالك دنیا به رنج و تعب اندازد، پس چگونه چنین نباشد، که انبیا پس از این جهان در گرو اعمال خویش است و برای حسابرسی او را بپای دارند، نه یآوری دارد که او را نگهدارد، و نه پشتیبانی که از او دفاع کند، و در این روز است که ایمان کسی که در این جهان ایمان نیاورده و خیر و نیکی در ایمان خود بدست نیاورده، به او سود ندهد، بگو شما در انتظار باشید ما هم منتظریم. شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا سفارش می کنیم، زیرا خدا برای هر کس که تقوی داشته باشد ضامن است که او را از هر چه ناخوش داد به آنچه او را خوش آید باز گرداند، و از آنجائیکه امید ندارد او را روزی دهد. پس بترس از اینکه از کسانی باشی که بندگان خدا را از گناهانشان می ترسانند، واز عقوبت گناه خود آسوده است، پس خداوند تبارک و تعالی در باره بهشتش گول نمی خورد، و آنچه در نزد اوست جز به طاعت و فرمانبری او بدست نیاید.

[۲۳۴]

(۳) خطبته (علیه السلام) فی بعض المواعظ یا ایها الناس ! ناسوا فی المکارم، و سارعوا فی المغانم، ولا تحتسبوا بمعروف لم تعجلوا، وکسبوا الحمد بالنجح، و لاتکسبوا بالمطل ذما، فمهما یکن لاحد عند

احد صنیعة له رأى انه لا يقوم بشكرها، فالله له بمكافاته، فانه اجزل عطاء واعظم اجرا. واعلموا ان حوائج الناس اليكم، من نعم الله عليكم، فلا تملوا النعم، فتجور نقما. واعلموا ان المعروف مكسب حمدا، ومعقب اجرا، فلو رأيتم المعروف رجلا، رأيتموه حسنا جميلا يسر الناظرين، ولو رأيتم اللؤم رأيتموه سمجا مشوها، تنفر منه القلوب وتغض دونه الابصار. ايها الناس! من جاد ساد، ومن بخل رذل، وان اجود الناس من اعطى من لا يرجو، وان اعفى الناس من

[۲۳۵]

(۳) خطبه آن حضرت در بعضی از پندها ای مردم! در کارهای نیک بر هم پیشی گیرید، و در کارهای ارزشمند شتاب کنید، در مقابل کار نیک اگر شتاب نکنید مستحق اجر و پاداش نمی گردید، وستایش را با رستگاری بدست آورید، و نه به منت نهادن مذمت انگیز، هرگاه نیکی در مقابل فردی انجام دادید که او قادر به سپاسگزاری نمی باشد خداوند آنرا پاداش خواهد داد، و عطای او بیشتر و پاداشش گرانقدرتر است. و بدانید که خواسته های مردم از شما از نعمتهای الهی در حق شماست، از نعمتهای الهی روی گردان نشوید که به نعمت تبدیل می شوند. و بدانید که کار نیک ستایش بدنیال خود داشته و اجر و پاداش را به همراه دارد، اگر کار نیک را می دیدید آنرا زیبا و نیکو می یافتید، بگونه ای که بینندگان را مسرور ساخته و بر دیگران برتری دارد، و اگر کار زشت را می نگرستید آنرا زشت و کریه می یافتید که قلبها از او روی گردان و دیدگان از دیدارش چشم بر هم می گذارند. ای مردم! هر که بخشش نماید سرور می گردد، و هر که بخل ورزد پست می شود، و بخشنده ترین مردم کسی است که به کسی ببخشد که

[۲۳۶]

عفی عن قدرة، وان اوصل الناس من وصل من قطعته، والاصول علی مغارسها، بفروعها تسموا. فمن تعجل لآخيه خيرا وجده إذا قدم عليه غدا، و من اراد الله تبارك وتعالى بالصنیعة الی اخیه، كافاه بها في وقت حاجته، و صرف عنه من بلاء الدنيا ما هو اكثر منه، و من نفس كربة مؤمن، فرج الله عنه كرب الدنيا و الآخرة، و من احسن احسن الله إليه، والله يحب المحسنين. (۴) خطبته (عليه السلام) في بعض المواعظ ان الحلم زينة، والوفاء مروءة، والصلة نعمة، و الاستكبار صلف، والعجلة سفه، والسفه ضعف، والغلو ورطة، و مجالسة اهل الدناءة شر، و مجالسة اهل الفسق ريبة.

[۲۳۷]

امیدی به او ندارد، و بخشاینده ترین افراد کسی است که در هنگام توانائی عفو و بخشش نماید، و کسی از همه بیشتر صله رحم کرده که با کسی صله رحم نماید که با او قطع رابطه نموده است، و درختان آنگونه ثمر می دهند که ریشه ها بر آن است و با شاخه ها رشد می کنند. هر که در مقابل برادرش کار نیکی انجام دهد در روز قیامت آنرا خواهد دید، و هر که را خداوند اراده کرده که به برادرش کار نیکی انجام دهد در وقت نیاز آن کار نیک را جبران می کند، و بلاهای دنیائی که از آن بیشتر است را از او دور می گرداند، و هر که رنج و ناراحتی مؤمنی را بر طرف نماید خداوند رنج دنیا و آخرت را

از او بر طرف می سازد، وهر که نیکی نماید خداوند به او نیکی کند و او نیکی کنندگان را دوست دارد. (۴) خطبه آن حضرت در بعضی از پندها بردباری زینت، ووفاء نمودن از جوانمردی است، وارتباط داشتن نعمت، و تکبر ورزیدن از حد خود خارج شدن است، و عجله وشتاب از بیخردی بوده، و بیخردی ناتوانی است، و خود برتر بینی باعث لغزیدن است، همنشینی با افراد پست موجب شر، و همنشینی با افراد فاسق انسان را در موضع شك و تردید قرار می دهد.

[۲۳۸]

(۵) خطبه (علیه السلام) في استنصار الناس الى الجهاد في غزوة صفين يا اهل الكوفة ! انتم الاحبة الكرماء، والشعار دون الدثار، جدوا في احياء ما دثر بينكم، واسهال ما توغر عليكم، والفة ما ذاع منكم. الا ان الحرب شرها ذريع، وطعمها فظيع، وهى جرع متحساة، فمن اخذ لها اهبتها، واستعد لها عدتها، ولم يالم كلومها عند حلولها، فذاك صاحبها. ومن عاجلها قبل فرصتها واستبصار سعيه فيها، فذاك قمن الا ينفع قومه، وان يهلك نفسه، نسأل الله بعونه ان يدعمكم بالفته. (۶) خطبه (علیه السلام) في محضر معاوية في وصف نفسه عن موسى بن عقبة انه قال: لقد قيل لمعاوية: ان الناس قد

[۲۳۹]

(۵) خطبه آن حضرت برای دعوت مردم به جهاد در جنگ صفین ای اهل کوفه ! شما دوستان بزرگوارید، و همچون لباسهای زیرین و نه لباسهای رو می باشید، در زنده کردن آنچه در میان شما از بین رفته، و در آسان نمودن آنچه از آن وحشت دارید، و جمع آوری و الفت میان آنچه متفرق گردیده، تلاش کنید. آگاه باشید که شر و بدی جنگ بسیار بوده، و طعم آن بسیار دردناک، و آن جرعه هائی مرگ آور است، هر که خود را برای آن آماده سازد، و برای آن توشه بگیرد، در هنگام وقوع آن جراحات جنگ او را دردناک نکند، در حقیقت این شخص صاحب و پیروزمند در جنگ است. و هر که قبل از زمان فرارسیدن جنگ در آن تعجیل کرده، و بدون آگاهی و بصیرت بدان پردازد، او شایستگی آن را دارد که به قوم خود بهره ای نرسانده و خود را به هلاکت افکند، از خداوند می خواهیم که به یاری خود شما را با یکدیگر متحد سازد. (۶) خطبه آن حضرت در حضور معاویه در توصیف خود موسی بن عقبه گوید: به معاویه گفته شد: مردم به حسین نظری

[۲۴۰]

رموا أبصارهم الى الحسين، فلو قد أمرته يصعد المنبر فيخطب، فان فيه حصرا وفي لسانه كلاله، فقال لهم معاوية: قد ظننا ذلك بالحسن، فلم يزل حتى عظم في أعين الناس وفضحنا، فلم يزالوا به حتى قال للحسين (عليه السلام): يا أبا عبد الله لو صعدت المنبر فخطبت. فصعد الحسين (عليه السلام) المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم صلى على النبي (صلى الله عليه وآله)، فسمع رجلا يقول: من هذا الذي يخطب؟ فقال الحسين (عليه السلام): نحن حزب الله الغالبون، وعترة رسوله الاقربون، واهل بيته الطيبون، واحد الثقلين الذين جعلنا رسول الله صلى الله عليه وآله ثاني كتاب الله تبارك وتعالى، الذي فيه تفصيل كل شئ، لا يأتيه الباطل من بين

بديه ولا من خلفه، فالمعول علينا في تفسيره، ولا يبطننا تأويله، بل نتبع حقائقه. فاطيعونا، فان طاعتنا مفروضة، إذ كانت بطاعة الله ورسوله مقرونة، قال الله عز وجل: " اطيعوا الله

[٢٤١]

خاص دارند، اگر او را امر کنی که بالای منبر رود و خطبه خواند، در زبان او لکنت ظاهر شود و از نظر مردم بیفتد و حقیر گردد، معاویه گفت: ما در باره برادرش حسن همین گمان را می کردیم، ولی هنگامیکه بالای منبر آمد و خطبه خواند در چشم مردم بزرگتر شد و ما را هم رسوا کرد، مردم نپذیرفتند و اصرار کردند، تا آنجا که معاویه مجبور شد آن حضرت را امر به خواندن خطبه نماید. امام (علیه السلام) بالای منبر آمد و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و درود بر پیامبر فرستاد، آنگاه شنید مردی می گوید: این مرد که خطبه می خواند کیست؟ امام فرمود: ما حزب پیروز خداوند هستیم، ما عترت پیامبر که مقربان درگاه الهی اند می باشیم، ما اهل بیت آن حضرت که پاکیزه اند می باشیم، و ما یکی از دو چیز گرانبه که رسول خدا به عنوان دومی کتاب خدا قرار داد می باشیم، آن کتابی که در تفصیل و بیان هر چیز در اوست و باطل کننده ای از جلو و عقب او نباید، و تفسیر قرآن بما واگذار شده، و تأویل آن بر ما دشوار نمی باشد، بلکه ما از حقائق آن پیروی می کنیم، و آنچه حقیقت قرآن می باشد را می دانیم. پس ای مردم از ما اطاعت کنید، که فرمانبری از ما واجب می باشد، چرا که به اطاعت خدا و پیامبر او وابسته است، خداوند می فرماید: " خدا

[٢٤٢]

واطيعوا الرسول واولى الامر منكم فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله والرسول " (١)، وقال: " ولو ردوه الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم ولولا فضل الله عليكم ورحمته لاتبعتم الشيطان الا قليلا ". (٢) واحذركم الاصغاء الى هتوف الشيطان بكم، فانه لكم عدو مبين، فتكونوا كاولياءه الذين قال لهم: " لا غالب لكم اليوم من الناس واني جار لكم فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه وقال اني بريء منكم ". (٣) فتلقون للسيوف ضربا، وللرمح ودا، وللعمد حطما، وللسهام غرضا، ثم لا يقبل من نفس ايمانها لم تكن امنت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا. قال معاوية: حسبك يا ابا عبد الله فقد ابلغت.

١ - النساء: ٥٨، ٢ - النساء: ٨٣، ٣ - الانفال: ٤٨. (*)

[٢٤٣]

و رسول خدا و ولی امر از میان خودتان را پیروی کنید، و اگر در چیزی اختلاف نمودید حکم آنرا به خدا و رسول او واگذارید، و فرموده است: " اگر مردم حکم هر چیز را به رسول خدا و ولی امر او باز گردانند حکم واقعی را که طالب فهم و استخراج آن هستند را خواهند دانست و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمی بود بدستیکه از شیطان پیروی می کردید مگر عده کمی از شما ". ای مردم از گوش دادن به ندای شیطان شما را برحذر می دارم، زیرا شیطان برای

شما دشمنی آشکار است، و شما مانند قریب خواهید بود که در روز بدر شیطان آنان را فریب داد وگفت: " ای قریب امروز کسی بر شما غلبه نکند و من شما را پناه دهم، اما هنگامیکه دو لشکر در برابر یکدیگر ایستادند شیطان به عقب گریخت وگفت: من از شما بیزارم ". اگر شما هم به صدای شیطان گوش دهید خواهید دید چگونه ضربات شمشیر بر شما فرود آید، و نیزه ها بر شما وارد شود، وزیر عمودها نرم شده، و هدف تیرها قرار گردید، و خدا هم ایمان کسی که پیش از این ایمان نیاورده و کار نیکی انجام نداده باشد را قبول نمی کند. چون سخن به اینجا رسید معاویه گفت: ای ابا عبد الله آنچه گفتی برای تو کافی می باشد.

[۲۴۴]

(۷) خطبته (علیه السلام) فی منی فی تبیین حق اهل البیت قال سلیم بن قیس: لما مات الحسن بن علی (علیهما السلام) لم تزل الفتنة والبلاء يعظمان ويشتدان، فلم يبق ولي لله الا خائفا على دمه، والا طريدا وشريدا، ولم يبق عدو لله الا مطهرا حخته غير مستتر ببدعته وضلالته. فلما كان قبل موت معاوية بسنة حج الحسين بن علی (علیهما السلام)، وعبد الله بن عباس وعبد الله بن جعفر معه، فجمع الحسين (علیه السلام) بنی هاشم، رجالهم ونسائهم ومواليهم، ومن الانصار ممن يعرفه الحسين (علیه السلام) واهل بيته - الى ان قال: - فاجتمع إليه بمنی اکثر من سبعمائة رجل وهم فی سرادقه، عامتهم من التابعين، ونحو من مائتي رجل من اصحاب النبي (صلى الله عليه وآله)، فقام فيهم خطيبا، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: اما بعد، فان هذه الطاغية قد فعل بنا وبشيعتنا ما قد رأيتم وعلمتم وشهدتم، واني اريد ان اسألکم عن

[۲۴۵]

(۷) خطبه آن حضرت در منی در تبیین حق اهل بیت سلیم بن قیس گوید: هنگامیکه امام حسن (علیه السلام) به شهادت رسید، بلا وفتنه در میان امت بسیار شد، و دوستدار خداوندی نبود مگر آنکه ترسان وهراسان بود، و می ترسید کشته شود، و با از شهر اخراج شده واز یکدیگر متفرق می ساختند، و در مقابل دشمنان خداوند آزادانه دست به هر کاری می زدند، و در اظهار دین خود آزادی کامل داشتند. یکسال قبل از مرگ معاویه امام حسین (علیه السلام) به حج مشرف شدند، در این سفر عبد الله بن عباس وعبد الله بن جعفر همراه ایشان بودند، امام مردان وزنان و غلامان بنی هاشم، و نیز دیگر کسانی که ایشان را می شناختند را جمع کرد - تا آنجا که گوید: - حدود هفتصد نفر که بیشتر آنان از تابعین بودند، و حدود دویست نفر از اصحاب پیامبر گرد آمدند، امام در میان آنان ایستاد، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: این مرد سرکش به ما و شیعیانمان ستمهایی را روا داشته، که آنها را شنیده و دیده و بر آن شاهد بوده اید و خبر آنها به شما رسیده است،

[۲۴۶]

شیء، فان صدقت فصدقوني، وان كذبت فكذبوني، و اسألکم بحق الله علیکم وحق رسول الله صلى الله عليه وآله وقرابتي من نبيکم، لما سيرتم مقامي هذا و وصفتم مقالتي ودعوتم اجمعين في

امصارکم من قبائلکم، من امنتم من الناس ووثقتم به، فادعوهم الى ما تعلمون من حقا، فاني اتخوف ان يندرس هذا الامر ويذهب الحق ويغلب، والله متم نوره ولو كره الكافرون. قال سليم: وما ترك شيئا انزل الله فيهم من القرآن الا تلاه وفسره، ولا شيئا مما قاله رسول الله (صلى الله عليه وآله) في ابيه واخيه وامه و في نفسه واهل بيته الا رواه. وكل ذلك يقول اصحابه: اللهم نعم، وقد سمعنا وشهدنا، ويقول التابعي: اللهم قد حدثني به من اصدقه واثمنه من الصحابة، فقال: انشدكم الا حدثتم به من تثقون به وبدينه. قال سليم: فكان فيما ناشدهم الحسين (عليه السلام) وذكرهم ان قال:

[٢٤٧]

واكنون مي خواهم از شما سؤالاتي را بنمايم، اگر راست گفتم مرا تصديق كنيد، واگر دروغ گفتم مرا تكذيب نماييد، گفتارم را شنیده و آنها را بنويسيد، وهنگاميکه به شهرهای خودتان و نزد قبيله هايپتان رفتيد به اشخاصی که آنان را امين دانسته و به آنها اطمینان داريد، آنچه از حق ما می دانيد به ايشان بگوئيد، زیرا می ترسم که حق كهنه شده و مندرس گردد، واز بين برود واهل باطل بر آن غالب شوند، اگر چه خداوند نور خود را تمام کند، هر چند كافران را خوش نيايد. سليم بن قيس گوید: آن حضرت آنچه در باره پدر و مادر ايشان و نیز اهل بيت در قرآن نازل شده، و پیامبر فرموده است را بيان نمود. ودر هر مورد اصحابي که حاضر بودند می گفتند: آری، ما اينها را شنیده ودر آن هنگام حضور داشتيم، وتابعين می گفتند: اين مطالب را اصحابي که به آنان اطمینان داشتيم برايما نقل کرده اند، امام می فرمود: شما را بخدا قسم که اينها را برای کسانی که به آنان اعتماد داريد نقل كنيد. سليم گوید: از جمله مواردی که امام ايشان را به آن قسم داد اين بود که فرمود:

[٢٤٨]

انشدکم الله ا تعلمون ان علی بن ابي طالب کان احا رسول الله صلی الله عليه واله حين ابا بين اصحابه، فأخی بينه وبين نفسه، وقال: انت اخي وانا اخوك في الدنيا والاخرة. قالوا: نعم، قال (عليه السلام): انشدکم الله هل تعلمون ان رسول الله صلی الله عليه واله اشترى موضع مسجده ومنازلها، فابتناه، ثم ابنتی فيه عشرة منازل، تسعة له وجعل عاشرها في وسطها لابي، ثم سد كل باب شارع الى المسجد غير بابه، فتكلم في ذلك من تكلم، فقال: ما انا سددت ابوابکم وفتحت بابه، ولكن الله امرني بسد ابوابکم و فتح بابه، ثم نهى الناس ان يناموا في المسجد غيره، و كان يجنب في المسجد، ومنزله في منزل رسول الله صلی الله عليه واله، فولد لرسول الله صلی الله عليه و اله وفيه اولاد. قالوا: اللهم نعم، قال:

[٢٤٩]

شما را به خدا سوگند آيا می دانيد هنگاميکه پیامبر بين اصحاب برادری قرار داد، علی را برادر خود نمود، وفرمود: أي علی در دنیا ودر آخرت تو برادر من ومن برادر تو هستم ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا سوگند آيا می دانيد زمانيکه پیامبر زمين ومحل مسجد خود را خريداري کرد، ده خانه کنار آن ساخت، نه خانه برای خود ايشان بود، ومنزل دهم که

در وسط آن قرارداداشت را برای پدرم قرار داد، و همه درهائی که به مسجد باز می شد جز درب خانه پدرم را بست، مردم در این مورد سخن گفتند، پیامبر فرمود: من به رأی خود درپها را نبستم، و به رأی خود درب خانه او را باز نگذاشتم، بلکه این کارها به امر خداوند بود که انجام دادم، آنگاه آن حضرت مردم جز حضرت علی (علیه السلام) را از خوابیدن در مسجد نهی کرد، و گاه آن حضرت در آنجا در حال جنابت بود، و برای پیامبر در آن منازل فرزندان متولد شد. همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود:

[۲۵۰]

ا فتعلمون ان عمر بن الخطاب حرص على كوة قدر عينه يدعها من منزله الى المسجد، فابى عليه، ثم خطب فقال: ان الله امرني ان ابني مسجدا طاهرا لا يسكنه غيري وغير اخي وبنيه ؟ قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله ا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله نصبه يوم غدیر خم، فنادى له بالولاية، وقال: ليبلغ الشاهد الغائب ؟ قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله ا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله قال له في غزوة تبوك: انت مني بمنزلة هارون من موسى، وانت ولي كل مؤمن بعدي ؟ قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله ا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله حين دعا النصارى من اهل نجران الى المباهلة، لم يات الا به وبصاحبه وابنته ؟

[۲۵۱]

آیا می دانید عمر بن خطاب چقدر اصرار کرد که پیامبر اجازه دهد که به اندازه سوراخی از منزل خود به مسجد راه باز کند، ولی پیامبر اجازه نداد، و سپس خطبه خواند و فرمود: خداوند به من امر فرموده که مسجدی پاکیزه بنا نمایم و کسی غیر از من و برادرم علی و دو فرزندش حق سکونت در آن مسجد را ندارند ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید پیامبر در روز غدیر خم پدرم علی را منصوب کرد، و به صدای بلند ولایت او را بر مردم بیان کرد، و فرمود: باید این مطلب را حاضران به غائبین برسانند ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که رسول خدا در غزوه تبوك به پدرم علی فرمود: تو برای من همانند هارون نسبت به موسی هستی، و تو بعد از من ولی امر مؤمنان می باشی ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که رسول خدا هنگامیکه مسیحیان نجران را به مباحله دعوت کرد، غیر از علی و فاطمه و دو فرزندش حسن و حسین را به همراه نبرد ؟

[۲۵۲]

قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله ا تعلمون انه دفع إليه اللواء يوم خيبر، ثم قال: لادفعنها الى رجل يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله، كرار غير فرار، يفتحها الله على يديه ؟ قالوا: اللهم نعم، قال: ا تعلمون ان رسول الله بعثه ببراءة وقال: لا يبلغ عني الا انا او رجل مني ؟ قالوا: اللهم نعم، قال: ا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله لم تنزل به شدة قط الا قدمه لها ثقة به، وانه لم يدعه

باسمه قط الا يقول: يا اخي، وادعوا لي اخي ؟ قالوا: اللهم نعم، قال: ا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله قضى بينه وبين جعفر وزيد، فقال: يا علي انت مني وانا منك، وانت ولي كل مؤمن بعدي ؟ قالوا: اللهم نعم، قال:

[٢٥٣]

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که در روز خیر پیامبر پرچم را بدست علی داد، و فرمود: پرچم را بدست کسی می دهم که خدا و رسول خدا او را دوست می دارند، و او هم خدا و رسول خدا را دوست می دارد، پیایی به دشمن حمله می کند و هیچگاه پشت به دشمن نکند، و خداوند آنجا را بدست او فتح می کند ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که رسول خدا به او امر فرمود که آیات سوره براءت را به مکه ببرد و بر مردم قرائت کند، و فرمود: این آیات را نمی رساند جز من یا مردیکه از من باشد ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که هیچگاه برای رسول خدا مشکلی پیش نمی آمد مگر آنکه علی را می فرستاد، بخاطر وثوق و اطمینانی که به او داشت، و او را بنام نمی خواند بلکه می فرمود: ای برادر، یا آنکه می فرمود: برادرم را بخوانید که بسوی من آید ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید هنگامیکه رسول خدا بین او و جعفر وزید قضاوت نمود، فرمود: ای علی تو از منی و من از تو هستم، و تو بعد از من ولی امر هر مؤمنی می باشی ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود:

[٢٥٤]

ا تعلمون انه كانت له من رسول الله صلى الله عليه واله كل يوم خلوة، وكل ليلة دخلة، إذا سأله اعطاه وإذا سكت ابتداه ؟ قالوا: اللهم نعم، قال: ا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله فضله على جعفر وحمزة، حين قال لفاطمة عليها السلام: زوجتك خير اهل بيتي، اقدمهم سلما، واعظمهم حلما، و اكثرهم علما ؟ قالوا: اللهم نعم، قال: ا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله قال: انا سيد ولد ادم، واخي علي سيد العرب، وفاطمة سيدة نساء اهل الجنة، والحسن والحسين ابناي سيدا شباب اهل الجنة ؟ قالوا: اللهم نعم، قال: ا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله امره بغسله واخبره ان جبرئيل يعينه عليه ؟

[٢٥٥]

شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که او در هر روز و شب ساعتی با رسول خدا خلوت می کرد، و هرگاه از او سؤال می کرد به او عطا می نمود و اگر سکوت می کرد پیامبر ابتدا به سخن می نمود ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر او را به جعفر و حمزه برتری داد، در زمانیکه فاطمه فرمود: تو را به بهترین خاندان خود تزویج کردم، کسی که اسلامش از همه قدیمتر، بردباریش از

همه بیشتر، دانائیش از همه زیادت‌تر می باشد ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر فرموده است: من آقا وسید فرزندان آدم، وعلی سید و آقای عرب، وفاطمة برترین زن بهشت، وحسن وحسین دو فرزندان من و دو آقای جوانان اهل بهشتند ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر علی را امر فرمود که متصدی غسل او شود و به او خبر داد که جبرئیل او را کمک خواهد نمود ؟

[۲۵۶]

قالوا: اللهم نعم، قال: ا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله قال في اخر خطبة خطبها: اني تركت فيكم الثقلين، كتاب الله واهل بيته، فتمسكوا بهما لن تضلوا ؟ قالوا: اللهم نعم، فلم يدع شيئا انزله الله في علي بن ابي طالب (عليه السلام) خاصة وفي اهل بيته من القرآن، ولا على لسان نبيه (صلى الله عليه وآله)، الا ناشدهم فيه، فيقول الصحابة: اللهم نعم قد سمعنا، ويقول التابع: اللهم قد حدثني من اثق به فلان وفلان. ثم ناشدهم انهم قد سمعوه يقول: من زعم انه يحبني ويبغض عليا، فقد كذب، ليس يحبني ويبغض عليا، فقال له قائل: يا رسول الله وكيف ذلك ؟ قال: لانه مني وانا منه، من احبه فقد احبني، ومن احبني فقد احب الله، ومن ابغضه فقد ابغضني، ومن ابغضني فقد ابغض الله ؟ فقالوا: اللهم نعم، قد سمعنا، وتفرقوا على ذلك.

[۲۵۷]

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر در آخرین خطبه ای که ایراد نمود، فرمود: من در میان شما دو چیز سنگین وارزنده می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگر اهل بیت خود، پس به این دو چنگ بزنید تا هرگز گمراه نشوید ؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است. پس آن حضرت آنچه در مورد حضرت علی (علیه السلام) واهل بیت در قرآن نازل شده، یا به زبان پیامبر جاری گشته، را بیان فرمود، و مردم را بر آن قسم داد واز آنان اقرار گرفت، واصحاب می گفتند: ما از خود پیامبر شنیدیم، وتابعین می گفتند: ما از کسانی که به آنان اطمینان داریم این مطلب را شنیده ایم. سپس امام آنان را قسم داد که از پیامبر شنیده اند که فرموده است: دروغ می گوید کسی که بگوید مرا دوست دارد وعلی را دشمن دارد، دوست ندارد مرا کسی که علی را دشمن دارد، در این هنگام کسی گفت: ای پیامبر چگونه چنین چیزی ممکن است ؟ فرمود: زیرا علی از من است ومن از او هستم، هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، وهر که مرا دشمن دارد با خدا دشمنی کرده است. در این هنگام آنانکه حاضر بودند گفتند: آری، ما این مطالب را شنیده ایم، ومجلس پایان یافت.

[۲۵۸]

(۸) خطبته (عليه السلام) في تحريض الناس لمقابلة الظلم اعتبروا ايها الناس بما وعظ الله به اوليائه من سوء ثنائه على الاحبار، إذ يقول: " لولا ينهيهم الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم " (۱)، وقال: " لعن الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم، ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون، كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون " (۲). وإنما عاب الله ذلك عليهم، لانهم كانوا يرون من الظلمة، الذين بين اظهرهم المنكر والفساد، فلا ينهونهم عن ذلك، رغبة فيما كانوا ينالون منهم، و رهبة مما يحذرون، والله يقول: " فلا تخشوا الناس و اخشون " (۳)، وقال: " المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء

۱ - المائدة: ۲ ۶۶ - المائدة: ۸۱ - ۳۸۰ - المائدة: ۴۷ (*)

[۲۵۹]

(۸) خطبه آن حضرت در ترغيب مردم به مبارزه با ظلم أي مردم از آنچه خداوند اولياء خود را به آنها پند داده عبرت گيريد، همانند بدگوئی او از راهبان مسيحي، آنگاه كه فرمود: " چرا بزرگان دين مسيحي آنان را از گفتار زشتشان باز نداشتند "، وفرمود: " آنانكه از بنی اسرائيل كافر شدند بوسيله داود وعيسى بن مريم مورد لعنت قرار گرفتند، زیرا عصيان کرده واز حد خود تجاوز می کردند، آنان از كردارهای زشتی كه عمل می کردند نهی نمی نمودند، وجه كار بدی مرتكب می شدند ". ودليل آنكه خداوند ايشان را سرزنش كرد آن بود كه كارهای زشت وفسادانگيز را از ستمكاران روزگارشان می دیدند، اما ايشان را از آن نهی نمی کردند، تا از آنان بهره های مادی ببرند واز دشمنی شان در امان باشند، در حالیکه خداوند می فرماید: " از مردم نهراسيد و تنها از من خوف داشته باشید "، ومی فرماید: " از زنان ومردان با ايمان گروهی بر گروه ديگر برترند،

[۲۶۰]

بعض يأمرن بالمعروف وينهون عن المنكر " (۱). فبدأ الله بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة منه، لعلمه بانها إذا ادبت واقامت استقامت الفرائض كلها، هينها وصعبها، وذلك ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء الى الاسلام مع رد المظالم ومخالفة الظالم، وقسمة الفئ والغنائم، واخذ الصدقات من مواضعها ووضعها في حقها. ثم انتم ايتها العصابة، عصابة بالعلم مشهورة، و بالخير مذكورة، وبالنصيحة معروفة، وبالله في انفس الناس مهابة، يهابكم الشريف ويكرمكم الضعيف، و يؤثركم من لا فضل لكم عليه، ولا يد لكم عنده، تشفعون في الجوائح إذا امتنعت من طلابها، وتمشون في الطريق بهيئة الملوك وكرامة الاكابر. اليس كل ذلك انما نلتموه بما يرجى عندكم من القيام بحق الله، وان كنتم عن اكثر حقه تقصرون،

۱ - التوبة: ۷۲ (*)

[۲۶۱]

آنان را به کارهای نیک امر واز کارهای زشت باز می دارند ". خداوند ابتدا از امر به معروف ونهی از منکر که امری واجب است نام می برد، زیرا می داند که هرگاه انجام پذیرد همه واجبات آسان ومشکل آنها انجام می گیرد، چرا که امر به معروف ونهی از منکر به اسلام می خواند، ضمن آنکه کارهای زشت را رد ویا ستمکاران مخالفت می ورزد ونیز تقسیم بیت المال وغنائم وگرفتن صدقات از جایگاههای آن ومصرف کردنش در راههای درست آن می باشد. آی مردمان نیرومند، شما گروهی هستید که به دانش ونیکی وخیر خواهی شهرت یافته اید، در پرتو دین خدا در دلهای مردم عظمت ومهابت یافته اید، شرافتمند از شما حساب می برد، وضعیف وناتوان شما را گرامی می دارد، وکسانی که با شما در يك درجه اند وبر آنها حق نعمتی ندارید، شمارا بر خود مقدم می دارند، در حاجتها شفاعت می کنید، آنگاه که از خواهندگانش دریغ می دارند، ودر راه همچون پادشاهان با هیبت وهمچون بزرگان با افتخار راه می روید. آیا همه اینها بخاطر آن نیست که از شما انتظار می رود به حقوق الهی قیام کنید، واگر چه از بسیاری از حقوق خداوند کوتاهی می کنید،

[۳۶۲]

فاستخفتم بحق الائمة، فاما حق الضعفاء فضيغتم، واما حقكم بزعمكم فطلبتهم، فلا مالا بذلتموه، ولا نفسا خاطرتم بها للذي خلقها، ولا عشيرة عاديتموها في ذات الله. انتم تتمنون على الله جنته، ومجاورة رسله، و امانا من عذابه، لقد خشيت عليكم ايها المتمنون على الله، ان تجل بكم نعمة من نعماته، لانكم بلغتم من كرامة الله منزلة فضلتهم بها، ومن يعرف بها لا تكرمون، وانتم بالله في عبادة تكرمون. وقد ترون عهود الله منقوضة، فلا تفزعون، وانتم لبعض ذمم ابايكم تفزعون، وذمة رسول الله محقورة، والعمى والبكم والزمنى في المدائن مهملة لا ترحمون، ولا في منزلتكم تعملون، ولا من عمل فيها تعينون، وبالادهان والمصانعة عند الظلمة تأمنون، كل ذلك مما امركم الله به، من النهي والتناهي، وانتم عنه غافلون.

[۳۶۳]

وحق پیشوایان را خفیف می شمارید، اما حق ناتوانان را ضایع ساختید، و اما حق خودتان را به گمانتان طلب کرده اید، نه مالی را بذل کرده اید، ونه جانی را در راهی که برای آن خلق شده در مخاطره انداخته اید، ونه در راه خدا یا خویشاوندی دشمنی ورزیده اید. وشما از خداوند انتظار دارید که شما را در بهشت ساکن گرداند و همنشین پیامبرانش بنماید واز عذابش در امان دارد، من بر شما که بر گردن خدا منت می نهید، می ترسم که از طرف خدا بر شما عذاب وگرفتاری فرود آید، زیرا شما به مقام بزرگی رسیده اید که دیگران دارا نیستند وبر دیگران یافته اید، نیکان وپاکان را احترام نمی کنید، در صورتی که شما به خاطر خدا در میان مردم مورد احترام هستید. شما به چشم خود می بینید که پیمانهای الهی را می شکنند ویا قوانین خدا مخالفت می کنند، ولی بیم وهراسی به خود راه نمی دهید، با آنکه از نقض عهد وپیمان پدرتان به هراس می افتید، ولی پیمانهای رسول خدا شکسته وخوار وپی مقدار گنشته است، اما شما هیچ اهمیت نمی دهید، افراد کور ولال وزمین گیر در کشور اسلامی بدون سرپرست ومراقبت مانده اند وبر آنها رحم نمی شود، شما در خور موقعیت ومنزلت خویش کار نمی کنید، ویا کسی هم که وظیفه خود را در این مورد انجام می دهد یاری وهمکاری نمی کنید، ویا سازش وهمکاری ومسامحه با ستمکاران

خود را آسوده می دارید، خداوند فرمان جلوگیری از منکرات و بازداشتن مردم از آنها را داده است، ولی شما از آن غافلید.

[۳۶۴]

وانتم اعظم الناس مصيبة لما غلبتم عليه من منازل العلماء، لو كنتم تشعرون، ذلك بان مجارى الامور والاحكام على ايدى العلماء بالله، الامناء على حلاله وحرامه، فانتم المسلوبون تلك المنزلة، وما سلبتم ذلك الا بتفرقكم عن الحق واختلافكم في السنة بعد البينة الواضحة. ولو صبرتم على الاذى، وتحملتكم المؤونة في ذات الله، كانت امور الله عليكم ترد، وعنكم تصدر واليكم ترجع، وللكنكم مكنتم الظلمة من منزلتكم، واستسلمتم امور الله في ايديهم، يعملون بالشبهات ويسيروا في الشهوات، سلطهم على ذلك فراركم من الموت، واعجابكم بالحياة التي هي مفارقتكم. فاسلمتم الضعفاء في ايديهم، فمن بين مستعبد مقهور، وبين مستضعف على معيشتهم مغلوب، يتقلبون في الملك بارائهم ويستشعرون الخزي باهوائهم، اقتداء بالاشرار وجرأة على الجبار.

[۳۶۵]

مصیبت شما عالمان امت از همه بیشتر است، زیرا موقعیت و منزلت عالمان دین مورد تعرض قرار گرفته است، وای کاش این را می دانستید، زیرا زمام امور باید در دست کسانی باشد که عالم به احکام الهی و امین حلال و حرام او هستند، و شما دارای این مقام بودید و از دستتان گرفتند، و هنگامی این مقام را از دست شما گرفتند که از پیرامون حق پراکنده شدید و باوجود دلیل روشن در سنت پیامبر اختلاف ورزیدید. و اگر در راه خدا مشکلات را تحمل کرده، در برابر آزارها و فشارها شکیبائی از خود نشان می دادید، زمام امور در قبضه شما قرار می گرفت و همه امور با نظر شما گردش می کرد، ولی شما ستمگران را بر موقعیت خود مسلط ساختید و امور خدا را به آنان تسلیم کردید، تا با شبهات کار کنند و در شهوات و هوسرانیهای خود پیش روند، آنان را بر این مقام مسلط نساخت مگر گریز شما از مرگ و دل بستگیهایتان به زندگی چند روزه دنیا. شما با این کوتاهیها ناتوانان را زیر دست آنها قرار دادید، تا گروهی را برده و مشهور و گروه دیگر را برای زندگی توأم باشکست بیچاره سازند، و به پیروی از اشرار و در اثر گستاخی در پیشگاه خداوند جبار در اداره حکومت با میل و هوای خود رفتار کنند و دل به رسوائی و هوسرانی بسپارند.

[۳۶۶]

في كل بلد منهم على منبره خطيب يصقع، فالارض لهم شاعرة، وایدیهم فیها مبسوطه، والناس لهم خول، لا یدفعون ید لأمس، فمن بین جبار عنید، وذی سطوة على الضعفة شدید، مطاع لا یعرف المبدئ المعید. فیا عجبا، وما لی لا اعجب، والارض من غاش غشوم، و متصدق ظلوم، وعامل على المؤمنین بهم غیر رحیم، فالله الحاکم فیما فیہ تنازعنا، والقاضي بحکمه فیما شجر بیننا. اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا تنافسا فی سلطان، ولا التماسا من فضول الحطام، ولكن لئری المعالم من دینک ونظهر الاصلاح فی بلادک، ویأمن المظلومون من عبادک، و یعمل بفرائضک وسننک و

احكامك. فان لم تنصرونا وتنصفونا، فوى الظلمة عليكم و عملوا في اطفاء نور نبيكم، وحسبنا الله، وعليه توكلنا، واليه انبنا، واليه المصير.

[۳۶۷]

در هر شهری از شهرها گوینده ای بر فراز منبر می فرستد و همه کشور اسلامی زیر پای آنهاست و دستشان در همه جابازاست و مردم برده آنان و در اختیارشان هستند، هر دستی که بر سر آنها فروکوبد نمی تواند از خود دفاع کنند، دسته ای زورگو و معاندند که بر هر ناتوان وضعی فشاری می آورند، و برخی فرمانروایند که به خدای آفریدگار و میراننده عقیده ای ندارند. شگفتا از این وضع، چرا در شگفت نباشم در حالیکه زمین در تصرف فردی ستمگر و دغل کار و باجگیری نابکار است که بر مؤمنان بی هیچ ترحم و دلسوزی حکمرانی می کند، و خدا در کشمکش میان ما حاکم و او به حکم خود بین ما داور است. پروردگارا! این حرکت ما نه بخاطر رقابت و بر سر حکومت و قدرت و به منظور بدست آوردن مال دنیاست، بلکه بخاطر آنست که نشانه های دین تورا به مردم نشان دهیم، و اصلاحات را در کشور اسلامی آشکار سازیم، تا بندگان ستمدیده ات از چنگ ظالمان در امان باشند و واجبات و احکام و سنتهای تو اجرا گردد. اینک (شما ای بزرگان) اگر مرا یاری نکنید ستمگران بر شما چیره می گردند و در پی خاموش ساختن نور پیامبرتان می کوشند، و خداوند ما را کافی بوده و بر او توکل می کنیم و بسوی او تضرع نموده و بازگشت بسوی اوست.

[۳۶۸]

(۹) خطبته (عليه السلام) لما عزم على الخروج الى العراق الحمد لله وما شاء الله، ولا حول ولا قوة الا بالله صلى الله على رسوله وسلم، خط الموت على ولد ادم مخط القلادة على جيد الفتاة، وما اولهني الى اسلافي اشتياق يعقوب الى يوسف، وخير لي مصرع انا لاقية. كاني باوصالي يتقطعها عسلان الفلوات بين النواويس وكربلا، فيملان مني اكراشا جوفاء، واجربة سغبا، لا محيص عن يوم خط بالقلم. رضى الله رضانا اهل البيت، نصبر على بلاته، و يوفينا اجور الصابرين، لن تشذ عن رسول الله لحمته، وهي مجموعة له في حظيرة القدس، تقر بهم عينه، و تنجز لهم وعده. من كان فينا باذلا مهجته، موطنا على لقاء الله نفسه، فليرحل معنا، فاني راحل مصبحا، ان شاء الله.

[۳۶۹]

(۹) خطبه آن حضرت هنگامی که خواست بسوی عراق برود سپاس خدای را سزا است، و آنچه خداوند بخواهد انجام پذیرد، و نیرو و توانی جز به اراده خداوند نمی باشد، و درود خداوند بر پیامبرش باد، مرگ بر فرزند آدم اثر نهاده آنچنانکه گردنبنند بر گردن دختر جوان اثر گذارده است، اشتیاق من به گذشتگان خود بیشتر از اشتیاق یعقوب به یوسف می باشد، و برای من جایگاه شهادتی برگزیده شده که آن را دیدار می کنم. گویا استخوانهایم را می بینم که گرگان بیابان بین نواویس و کربلا بر آن هجوم آورده اند، و شکمهای خالی و گرسنه خود را از آن پر کنند، راه فراری از آنچه به قلم تقدیر رقم خورده نمی باشد. خشنودی خداوند خشنودی ما خاندان می باشد، بر بلاهای

أو صبر می کنیم و او پاداش صابران را کامل بما می دهد، قطعه بدن پیامبر از او دور نخواهد ماند، و آنان در بهشت گرد هم می باشند، که چشمانش به آنان روشن شده، و وعده اش را نسبت به ایشان به تحقق می رساند. هر کس خون قلبش را در راه ما می ریزد، و خود را برای لقاء الهی آماده ساخته، با ما کوچ نماید، من فردا به خواست خداوند حرکت می کنم.

[۲۷۰]

(۱۰) خطبته (علیه السلام) في منزل زبالة بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، فانه قد اتانا خبر فظيع، قتل مسلم بن عقيل وهانئ بن عروة وعبد الله بن يقطر، وقد خذلتنا شيعتنا، فمن احب منكم الانصراف فليصرف في غير حرج، ليس عليه منا ذمام. (۱۱) خطبته (علیه السلام) عند ملاقاته عسکر حر قبل صلاة الظهر قال (علیه السلام) بعد حمد الله والثناء علیه: ايها الناس! انى لم اتکم حتى اتتنی کتیبکم، وقدمت الی رسلکم، ان اقدم علینا، فلیس لنا امام، لعل الله ان یجمعنا وایاکم علی الهدی والحق، فان کنتم علی ذلك فقد جننکم، فاعطونی ما اطمئن الیه من

[۲۷۱]

(۱۰) خطبه آن حضرت در یکی از منازل بین راه بنام خداوند بخشنده مهربان، خبر دردناکی بما رسیده است، و آن خبر قتل مسلم بن عقیل وهانئ بن عروة وعبد الله بن يقطر می باشد، و شیعیانمان از یاری ما دست برداشته اند، و اینک هر يك از شما که بخواهد می تواند باز گردد، و از سوی ما حقی بر گردنش نیست. (۱۱) خطبه آن حضرت هنگامیکه با لشکر حر برخورد کرد، قبل از نماز ظهر آن حضرت بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! من بسوی شما نیامدم مگر بعد از آنکه نامه های شما آمد، و فرستادگان شما به من رسیدند و چنین پیام آوردند که ما امام و پیشوائی نداریم، بسوی ما بیا، شاید خدا به برکت تو ما را هدایت نماید و از گمراهی

[۲۷۲]

عهدکم و موثیقکم، وان لم تفعلوا وکنتم لمقدمي کارهین، انصرف عنکم الی المكان الذي جنن منه الیکم. (۱۲) خطبته (علیه السلام) عند ملاقاته عسکر حر، قبل صلاة العصر قال (علیه السلام) بعد حمد الله والثناء علیه: ايها الناس، فانکم ان تتقوا الله وتعرفوا الحق لاهله یکن ارضی الله عنکم، ونحن اهل بیت محمد اولی بولاية هذا الامر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم، والسائرین فیکم بالجور والعدوان. فان ایتم الا الکراهة لنا، والجهل بحقنا، وکان رأیکم الان غیر ما اتتنی به کتیبکم، وقدمت علی به رسلکم، انصرفت عنکم.

[۲۷۳]

برهاند، اکنون من آدمم اگر بر آن عهد و پیمان هستیذ مرا مطمئن سازید، و اگر اینگونه نیستیذ و آمدنم را ناخوش می دارید، از نزد شما باز گشته و به جائی که از آنجا آمده ام باز می گردم. (۱۲) خطبه آن

حضرت هنگامیکه با لشکر حر برخورد کرد، قبل از نماز عصر آن حضرت بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! اگر از خدا می ترسید و اهل حق را می شناسید خداوند از شما راضی خواهد بود، همانا ما هستیم اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله) و سزاوارتریم به امر ولایت و امامت بر شما مردم، از این مردمی که ادعای بیجا می کنند و حق و بهره ای در این منصب ندارند و در میان شما جور و ستم می نمایند. اکنون اگر آمدن مرا ناپسند می دارید و حق ما را نشناخته اید، و از ارسال کتب خود پشیمانید و رأی خویش را در طلب کردن ما دگرگون کرده اید، اکنون به محل خود بازمی گردم.

[۲۷۴]

(۱۳) خطبته (علیه السلام) فی منزل بیضة ایها الناس! ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده، مخالفا لسنة رسول الله، يعمل فی عیاد الله بالاثم والعدوان، فلم یغیر علیه بفعل ولا قول، کان حقا علی الله ان یدخله مدخله. الا وان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان وترکوا طاعة الرحمان، واطهروا الفساد وعطلوا الحدود و استاثروا بالفیء، واحلوا حرام الله وحرموا حلاله، و انا احق ممن غیر، وقد اتتني کتبکم و قدمت علی رسلکم ببیعتکم، انکم لا تسلمونني ولا تخذلونني. فان اتممت علی بیعتکم تصیوا رشدکم، فانا الحسین بن علی وابن فاطمة بنت رسول الله، نفسی مع انفسکم، واهلی مع اهلکم، ولکم فی اسوة.

[۲۷۵]

(۱۳) خطبه آن حضرت در یکی از منازل بین راه ای مردم! پیامبر فرمود: هر مسلمانی با سلطان زورگوئی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را درهم می شکند و با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت در آمده و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و عدوان و دشمنی در پیش می گیرد، ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل و با گفتار اظهار مخالفت ننماید، بر خداوند است که این فرد را به محل همان طغیانگر در آتش جهنم داخل کند. مردم! آگاه باشید اینان اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود واجب نموده اند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل کرده، غنائم را به خود اختصاص داده اند، حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند، و من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم، گذشته از این حقائق، مضمون دعوتنامه هائی که از شما بدست من رسیده و بیکهائی که از سوی شما به نزد من آمده اند، این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید، و دست از یاری من برندارید. اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید، زیرا من حسین فرزند دختر پیامبر و فرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان درهم آمیخته و فرزندان و خانواده شما به حکم فرزندان و خانواده خود من هستند، که شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید.

[۲۷۶]

وان لم تفعلوا، ونقضتم عهدكم وخلفتم بيعتي من اعناقكم، ما هي لكم بنكر، لقد فعلتموها بابي واخي و ابن عمي مسلم، فالمغرور من اغتر بكم، فحظكم اخطاتم ونصيبكم ضيعتم، ومن نكث فانما ينكث على نفسه، وسيغنى الله عنكم، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته. (١٤) خطبته (عليه السلام) إذا ورد كربلا روى أنه إذا ورد كتاب عبيدالله بن زياد الى الحر، يلومه في أمر الحسين (عليه السلام) وبأمره بالتضييق عليه، فعرض له الحر وأصحابه ومنعوه من السير، قام (عليه السلام) خطيبا، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: انه قد نزل من الامر ما ترون، وان الدنيا قد تغيرت وتنكرت، وادبر معروفها، ولم تبق منها الا

[٢٧٧]

واگر با من پیمان شکنی نمودید وبر بیعت خود باقی نماندید، به خدا سوگند این عمل شما نیز بی سابقه نبوده و تازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم نیز این چنین رفتار نمودید، و با آنان از در غدر و پیمان شکنی درآمدید، پس کسی گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود، شما مردمانی هستید که که در بدست آوردن نصیب اسلامی خود راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید و هر کس پیمان شکنی کند به ضرر خودش تمام خواهد گردید، و امید است خداوند مرا از شما بی نیاز سازد، و سلام و رحمت الهی بر شما باد. (١٤) خطبه آن حضرت هنگامیکه وارد کربلا شد روایت شده: هنگامی که نامه عبيدالله بن زياد، که در آن عملکرد حر را در مورد امام حسين (عليه السلام) سرزنش نموده و دستور داده بود که امام را تحت فشار قرار دهد، بدست حر رسید، او نامه را به امام نشان داد و ایشان را از رفتن به کوفه باز داشت، امام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی این خطبه را خواندند: بدرستی که رویدادهای روزگار ما همینهاست که می نگرد، اوضاع روزگار دگرگونی منفی یافته، زشتیها و ضد ارزشها آشکار و ارزشهای

[٢٧٨]

صبابة كصباية الاناء، وخسيس عيش كالمرعى الوبيل. الا ترون الى الحق لا يعمل به، والى الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء ربه حقا حقا، فاني لا ارى الموت الا سعادة، والحياة مع الظالمين الا برما. وفي رواية: ان هذه الدنيا قد تغيرت وتنكرت، وادبر معروفها، فلم يبق منها الا صبابة كصبابة الاناء وخسيس عيش كالمرعى الوبيل. الا ترون ان الحق لا يعمل به، وان الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله محقا، فاني لا ارى الموت الا سعادة ولا الحياة مع الظالمين الا برما. ان الناس عبيد الدنيا، والدين لعق على السننهم، يحوطونه ما درت معاشهم، فإذا محصوا بالبلاء قل الديانون.

[٢٧٩]

انسانی و اخلاقی و فضیلتها از محیط زندگی جامعه رخت بر بسته است، از فضیلتهای انسانی جز اندکی بسان قطراتی که ته مانده ظرف آب می باشد، باقی نمانده، و جامعه در زندگی و شرایط ذلت بار و ننگینی بسر می برد. هان، آیا نمی نگردید که به حق عمل نمی

شود واز باطل و بیداد روی نمی گردانند، شایسته است که در چنین محیط ننگبار (انسان با ایمان و فضیلت خواه و حق پو به فداکاری و جانبازی در راه حق و عدالت و احیاء ارزشهای والای انسانی بیا خیزد) و به دیدار پروردگارش شور و عشق نشان دهد، من در چنین شرائطی مرگ را جز نیک بختی و زندگی با خودکامگان را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم. و در روایتی دیگر اینگونه آمده: بدرستیکه روزگار ما دگرگونی منفی یافته و زشتیها و ضد ارزشها آشکار و ارزشهای والای انسانی از محیط جامعه رخت بر بسته، و تنها بسان قطرات مانده ته ظرف، باقی مانده است، و جامعه در زندگی و شرائط ذلت بار و ننگینی بسر می برد. هان، آیا نمی نگرید که به حق عمل نشده واز باطل روی گردانده نمی شود، شایسته است در این محیط انسان به دیدار پروردگارش شور و عشق نشان دهد، بدرستیکه من در چنین شرائطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز رنج و نکبت نمی دانم. بدرستیکه مردم بندگان دنیاوند، و دین لقلقه زبانشان پیش نیست، تا آنجا مدافع دین خود هستند که زندگی مادیشان تأمین شود، و هر گاه مورد امتحان قرار گیرند دیندار بسیار کم است.

[۲۸۰]

(۱۵) خطبته (علیه السلام) في ليلة عاشوراء لاصحابه اثني عشر
الله احسن الثناء، واحمدته على السراء والضراء، اللهم اني احمدك
على ان اكرمتنا بالنبوة و علمتنا القران، وفقهتنا في الدين، وجعلت
لنا اسماعا و ابصارا وافئدة، ولم تجعلنا من المشركين. اما بعد، فاني
لا اعلم اصحابا اولي، ولا خيرا من اصحابي، ولا اهل بيت ابر ولا
اوصل من اهل بيتي، فيجزاكم الله عنى جميعا خيرا. وقد اخبرني
جدي رسول الله صلى الله عليه و اله باني ساساق الى العراق،
فانزل ارضا يقال لها عمورا و كربلا، وفيها استشهاد وقد قرب الموعد.
الا واني اظن يومنا من هؤلاء الاعداء غدا، واني قد اذنت لكم
فانطلقوا جميعا في حل لپس عليكم منى ذمام، وهذا الليل قد
غشيكم، فاتخذوه جملا، وليأخذ

[۲۸۱]

(۱۵) خطبه آن حضرت در شب عاشورا برای اصحابش خدا را به
بهترین گونه ستایش کرده و در شدائد و آسایش و رنج و رفاه مقابل
نعمتهایش سپاسگزارم، خدایا تو را می ستایم که بر ما خاندان، با
نبوت کرامت بخشیدی، و قرآن را به ما آموختی، و به دین و اتین ما را
آشنا ساختی، و به ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب
عطا فرموده ای، واز گروه مشرک و خدا نشناس قرارمان ندادی. اما
بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام، و اهل بیت
و خاندانی باوفا تر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم، خداوند به
همه شما جزای خیر دهد. جدم پیامبر بمن خبر داده بود که به
عراق فراخوانده می شوم و در محلی بنام عمورا و کربلا فرود آمده،
و در همانجا به شهادت می رسم، و اینک وقت این شهادت فرا
رسیده است. اعتقاد دارم همان فردا دشمن جنگ خود را با ما آغاز
خواهد نمود، و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما
برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب
استفاده کرده، و هر يك از شما دست

[۲۸۲]

كل رجل منكم بيد رجل من اهل بيتي. فجزاكم الله جميعا خيرا، وتفرقوا في سوادكم و مدائنكم، فان القوم انما يطلبوني، ولو اصابوني لذهلوا عن طلب غيري. (١٦) خطبته (عليه السلام) في يوم عاشوراء لاصحابه عن علي بن الحسين (عليهما السلام): لما اشد الامر بالحسين بن علي بن ابي طالب (عليهما السلام) نظر إليه من كان معه، فإذا هو بخلافهم، لانهم كلما اشد الامر تغيرت الوانهم وارتعدت فرائصهم و وجت قلوبهم، وكان الحسين (عليه السلام) وبعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم وتهدي جوارحهم وتسكن نفوسهم. فقال بعضهم لبعض: انظروا لا يبالي بالموت، فقال لهم الحسين (عليه السلام): صبرا يا بنى الكرام، فما الموت الا قنطرة تعبر بكم عن اليأس والضراء الى الجنان الواسعة والنعيم

[٢٨٢]

يكي از افراد خانواده مرا بگيرد ويسوي آبادي وشهر خويش حرکت کند، وجان خود را از مرگ نجات بخشد. زیرا اين مردم فقط در تعقيب من هستند، واگر بر من دست بيايند با ديگران کاری نخواهند داشت، خداوند به همه شما جزای خير دهد. (١٦) خطبه آن حضرت در روز عاشورا برای اصحابش از امام سجاد (عليه السلام) روايت شده که فرمود: در روز عاشورا چون جنگ شدت گرفت و کار بر حسين بن علي (عليهما السلام) سخت شد، بعضی از ياران آن حضرت متوجه گرديدند که تعدادی از اصحاب و ياران امام در اثر شدت جنگ وبا مشاهده ابدان قطعه قطعه شده دوستانشان ورسيدن نوبت شهادت شان، رنگشان متغير ولرزه بر اندامشان مستولی گرديده است، ولی خود امام و تعدادی از خواص يارانش بر خلاف گروه اول، هر چه فشار بيشتري و فاصله آنان به شهادت نزديکتر می شد، رنگ آن حضرت سرخ می گرديد واز آرامش وسكون خاطر بيشتري برخوردار می گرديد. یکی از اصحاب که از اين منظره جالب وشهامت فوق العاده متعجب شده بود به ديگری گفت: به او بنگريد که از مرگ هراسی ندارد، امام (عليه السلام) به آنان فرمود: آي بزرگ زادگان صبر وشکيبائی به خرج دهيد، که مرگ جز يك پل نيست که شما را از سختی ورنج عبور داده به بهشت پهناور و نعمتهای

[٢٨٤]

الدائمة، فايكم يكره ان ينتقل من سجن الى قصر، وما هو لاعدائكم الا كمن ينتقل من قصر الى سجن و عذاب. ان ابي حدثني عن رسول الله صلى الله عليه و اله: ان الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر، والموت جسر هؤلاء الى جناتهم، وجسر هؤلاء الى جحيمهم، ما كذبت ولا كذبت. (١٧) خطبته (عليه السلام) في صبيحة يوم عاشوراء روى أنه لما أقبل القوم يجولون حول بيوت الحسين (عليه السلام)، دعا براحلتها، فركبها ونادى بأعلى صوته: يا اهل العراق - و جملهم يسمعون - فقال: ايها الناس ! اسمعوا قولي ولا تعجلوا حتى اعطكم بما يحق لكم على، وحتى اعذر عليكم، فان اعطيتموني النصف، كنتم بذلك اسعد، وان لم تعطوني

[٢٨٥]

همیشگی آن می رساند، چه کسی است که نخواهد از يك زندان به قصری انتقال یابد و همین برای دشمنان شما مانند آن است که از کأخي به زندان و شکنجه گاه منتقل گردد. پدرم از پیامبر برای من نقل نمود که می فرمود: دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است، مرگ پلی است که این گروه مؤمن را به بهشتشان و آن گروه کافر را به جهنمشان می رساند، نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم. (۱۷) خطبه آن حضرت در صبح روز عاشورا روایت شده: هنگامی که در صبح عاشورا لشکر دشمن در گرداگرد خیمه های امام می گشتند، آن حضرت اسب خود را خواست و بر آن سوار شد، و با صدای بلند فرمود: ای اهل عراق - و بیشتر آنان می شنیدند - آنگاه فرمود: ای مردم! سخنم را بشنوید و شتاب مکنید، تا شما را به آنچه شایسته است پند دهم، و تا اینکه عذر و بهانه ای نداشته باشید، اگر به من انصاف دادید سعادت مند می شوید، و اگر به من انصاف ندادید با یکدیگر

[۲۸۶]

النصف من انفسکم، فاجمعوا رأيکم، ثم لا یکن امرکم علیکم غمة، ثم اقصوا الی ولا تنظرون، ان ولی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین. ثم حمد الله واثی علیه، و ذکر الله بما هو اهله، و صلی علی النبی وعلی ملائکته وعلی انبیائه، فلم یسمع متکلم قط قبله و لا بعده ابلیغ منه فی منطلق، ثم قال: اما بعد، فانسیونی، فانظروا من انا، ثم راجعوا انفسکم وعاتبوها، فانظروا هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی، الیست ابن نبیکم وابن وصیه وابن عمه، واول مؤمن مصدق لرسول الله صلی الله علیه و اله، بما جاء به من عند ربه. ا و لیس حمزة سید الشهداء عمی، ا و لیس جعفر الطیار فی الجنة بجناحین عمی، ا ولم یبلغکم ما قال رسول الله صلی الله علیه و اله لی و لاخی: هذان سیدا شباب اهل الجنة.

[۲۸۷]

مشورت کنید تا اینکه زیان این کار دامنگیرتان نشود، آنگاه در باره من حکم کنید و به من مهلت ندهید، سرپرست من خداست که کتاب را نازل کرد و او سرپرست صالحان است. آنگاه حمد و سپاس الهی را گفته و آنچه شایسته بود در مورد خداوند بیان کرد، و بر پیامبر و فرشتگان و پیامبران الهی درود فرستاد، آنگونه که از سخنگویی قبل و بعد از او بلیغ تر از آن شنیده نشده است، آنگاه فرمود: مردم می دانید من کیستم، در نسب من بنگرید آنگاه بخود مراجعه کنید و نفس خود را سرزنش نمائید، بنگرید آیا کشتن من بر شما رواست، آیا رواست حرمت مرا درهم بشکنید، مگر من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ مگر پدرم وصی پیامبر عموی او و نخستین مسلمان به آنچه پیامبر آورد نمی باشد؟ مگر حمزه سید الشهداء عموی من نیست؟ مگر جعفر که در بهشت با دو بال پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا این حدیث را نشنیده اید که پیامبر درباره من و برادرم فرمود: این دو فرزندم سید جوانان اهل بهشتند؟

[۲۸۸]

فان صدقتمونی بما اقول وهو الحق، والله ما تعمدت کذبا مذ علمت ان الله یمقت علیه اهله، وان کذبتمونی فان فیکم من ان سالتموه

عن ذلك اخبركم، اسالوا جابر بن عبد الله الانصاري، و ابا سعيد الخدري، وسهل بن سعد الساعدي، وزيد بن ارقم، وانس بن مالك، يخبروكم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله صلى الله عليه واله لي ولاخي، اما في هذا حاجز لكم عن سفك دمي، - الى ان قال: فان كنتم في شك من هذا، ا فتشكون اني ابن بنت نبيكم، فوالله ما بين المشرق والمغرب ابن بنت نبي غيري فيكم، ولا في غيركم، ويحكم اطلبوني يقتيل منكم قتلته، او مال لكم استهلكته، او بقصاص من جراحة. فأخذوا لا يكلمونه، فنادی: يا شيبث بن ربعي، يا حجار بن ابجر، يا قيس بن الاشعث، يا يزيد بن الحارث، ا لم تكتبوا الى ان قد

[٢٨٩]

اگر گفتارم را تصدیق می کنید، وسخن حقی است، وسوگند به خدا که از آن زمان که شنیدم خداوند دروغگویان را دوست ندارد هرگز دروغ نگفته ام، واگر مرا تکذیب می کنید کسانی در بین شما هستند که اگر از آنان سؤال کنید به شما خیر خواهند داد، از جابر بن عبد الله انصاري و ابا سعيد خدري وسهل بن سعد ساعدي وزيد بن ارقم وانس بن مالك بپرسيد، آنان بشما خواهند گفت که این حدیث را از زبان پیامبر در حق من و برادر من شنیده اند، آیا این سخن شما را از ریختن خون من باز نمی دارد؟ پس به چه مجوزی می خواهید خونم را بریزید - تا آنجا که فرمود -: اگر در این مورد شك وتردید می نمائید، آیا در این زمینه نیز شك دارید که من پسر دختر پیامبرتان هستم، سوگند به خداوند که در تمام جهان پسر دختر پیامبری جز من در میان شما و غیر شما نمی باشد، وای بر شما، آیا مرا به جرم کشتن شخصی در میانتان، یا مالی که من از بین برده ام، یا بخاطر قصاص در مقابل کاری که انجام داده ام، بقتل می رسانید؟ لشکر عمر بن سعد سکوت کردند، آنگاه فرمود: ای شيبث بن ربعی، ای حجار بن ابجر، ای قيس بن اشعث، ای يزيد بن حارث، آیا به من ننوشتید که میوه ها رسیده وبرگها سبز شده، وسوی

[٢٩٠]

ابنعت الثمار واخضر الجناب، وانما تقدم على جند لك مجند - الى ان قال: لا والله، لا اعطيكم بيدي اعطاء الدليل، ولا اقر لكم اقرار العبيد. ثم نادى: يا عباد الله، اني عذت بربي وربكم ان ترجمون، واعوذ بربي وربكم من كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب. (١٨) خطبته (عليه السلام) في يوم عاشوراء إذا أحاطوه من كل جانب روى أنه لما عبأ عمر بن سعد أصحابه لمحاربة الحسين (عليه السلام)، واحاطوا به من كل جانب، حتى جعلوه في مثل الحلقة، فخرج (عليه السلام) حتى أتى الناس، فاستنصتهم، فأبوا أن ينصتوا، حتى قال لهم:

[٢٩١]

لشكري آماده نبرد می آبی - تا آنجا که فرمود -: نه، سوگند بخدا که دستم را همانند افراد ذلیل به شما نخواهم داد، وهمانند بندگان زیر پرچم شما نخواهم آمد. آنگاه فرمود: ای بندگان خدا من به پروردگار خود وشما پناه می برم که مرا به قتل رسانید، وبه پروردگار خود وشما از هر متکبری که به روز قیامت ایمان ندارد پناه می برم. (١٨) خطبه آن حضرت هنگامی که از هر جهت ایشان را محاصره

کردند روایت شده: آنگاه که عمر بن سعد لشکرش را برای جنگ با آن حضرت آماده ساخت و از هر جهت ایشان را محاصره کردند، وهمانند حلقه ای ایشان را در بر گرفتند، آن حضرت خارج شد وکنار مردم آمد واز آنان خواست سکوت کنند، ولی از این کار امتناع ورزیدند، تا اینکه فرمود:

[۲۹۲]

ویلکم ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی، و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد، فمن اطاعنی کان من المرشدين، ومن عصانی کان من المهلكين، وکلکم عاص لامرئ غیر مستمع قولی، فقد ملأت بطونکم من الحرام، وطبع علی قلوبکم، ویلکم الا تنصتون، الا تسمعون. فتلاوم أصحاب عمر بن سعد بينهم، وقالوا: أنصتوا له، فقام الحسين (علیه السلام) ثم قال: تبا لکم ایتها الجماعة وترحاً، ا فحين استصرختمونا ولهین متحیرین، فاصرختکم مؤدین مستعدين، سللتم علینا سیفا فی رقابنا، وحششتم علینا نار الفتن خباها عدوکم وعدونا، فاصبتم البأ علی اولیائکم ویدا علیهم لاعدائکم، بغير عدل افشوه فیکم ولا امل اصبح لکم فیهم، الا الحرام من الدنیا انالوکم، و خسیس عیش طمعتم فیه، من غیر حدث کان منا، ولا رأی تغیل لنا.

[۲۹۳]

وای بر شما، شما را چه شده است که سکوت نمی کنید تا گفتارم را بشنوید، در حالیکه من شما را به راه هدایت می خواهم، هر که از من اطاعت کند از راه یافتگان بوده، وهر که با من به دشمنی ورزد هلاک می گردد، وتمامی شما با دستورم نافرمانی کردید وگفتارم را نمی شنوید، چرا که شکمهایتان از حرام پرشده ومهر ضلالت بر قلبهایتان خورده است، وای بر شما چرا سکوت نمی کنید، چرا توجه نمی نمائید. در اینجا اصحاب عمر بن سعد خود را سرزنش کردند وگفتند: به گفتارش گوش فرا دهید، امام برخاست وفرمود: بریده وکوتاه باد دستهای شما مردم، وتمامی غمهای عالم نثاران، آیا آنگاه که سراسیمه وحیران از ما یاری خواستید، شتابان به دادخواهی تان آمدیم، شمشیرها به رویمان کشیده وبر ما آتش برافروختید، آتشی که ما در شما شعله ور ساختیم، تا دشمن خود وشما را بدان بسوزانیم، پس دست به دست دشمنان بسوی دوستانتان یورش آوردید، و این يك رنگی با دشمنان وهمیاری آنان نه از آن رو بوده که ایشان عدالتی در بین شما گسترند ونه آنکه چشم امیدی به دادگريشان داشتید، جز آنکه شما را از غذای حرام بهره دهند، وزندگی پستی که طمع در آن دارید را بهره مند شوید، بدون آنکه از طرف ما کاری انجام گرفته باشد، یا عقیده ای که موجب این امور گردد.

[۲۹۴]

فهلا لکم الوبلات، إذ کرهتمونا وترکتونا، تجهزتموها والسيف لم یشهر (۱)، والجأش طامن، و الرأی لم یستحصف، ولكن اسرعتم علینا کطيرة الذباب، وتداعیتم کتداعي الفراش، فقیحا لکم. فانما انتم من طواعیت الامة وشذاذ الاحزاب و نبذة الكتاب، ونفثة الشيطان وعصبة الاثام، ومحرفي الكتاب ومطفئ السنن، وقتلة اولاد الانبياء ومبيري عترة الاوصياء، وملحقي العهار بالنسب، ومؤذی

المؤمنين، وصراخ ائمة المستهزئين، الذين جعلوا القرآن عصين. وانتم ابن حرب، واشياعه تعتمدون، وإيانا تخاذلون، اجل والله الخذل فيكم معروف، وشجت عليه عروقكم، وتوارثته اصولكم وفروعكم، وثبتت

١ - فهلا لكم الوليات، تركتمونا والسيف مشيم (خ ل). (*)

[٢٩٥]

آيا نبايد از اين پس سیه روز وبيچاره گرديد، آيا با رها ساختن و ناخوش داشتن ما، هنوز هم ديده به نيکبختی دوخته، اميد بهره روزی داريد، دشمنان را مجهز کرديد، در حالیکه تيغی از نيام کشيده نشده بود و جانها آرام و خاطرها آسوده و قدرت انديشيدن وجود داشت، ولكن بسان ملخها بر عليه ما بسیج گشتيد و چون پروانگان به گرد ما گرديدند، پس چهره هاتان زشت باد. شما از تجاوزگران اين امت و گروههای آشفته و درهم وير پشت افکنان کتاب، وسوسه های شيطان، و پيمان بستگان بر گناه، و تحريف کنندگان کتاب، و نابودکنندگان سنت پیامبر، و قاتلان فرزندان پیامبران، و کشتندگان خاندان اوصياء، و آنان که زنازادگی را به نسب ملحق می کنند، و آزار دهندگان مؤمنان، و فريادرسانان پيشوايانی که دين را مسخره می کردند و قرآن را به تمسخر می گرفتند. و شما فرزند جنگيد و به پيروان آن تکیه کرده و ما را خوار می گردانيد، آری سوگند به خدا که پيمان شکنی و خیانت از شما شناخته شده و ريشه آي ديرينه دارد، نهاد شما بر آن استوار گشته و شاخه ها بر آن

[٢٩٦]

عليه قلوبكم، و غشيت صدوركم، فكنتم اخبث شئ سنخا للناصب و اكلة للغاصب (١)، الا لعنة الله على الناكثين، الذين ينفضون الايمان بعد توكيدها، وقد جعلتم الله عليكم كفيلا، فانتم والله هم. الا ان الدعوي بن الدعوي قد ركز بين اثنتين، بين القلة والذلة، و هيهات ما اخذ الدنيا (٢)، ابي الله ذلك و رسوله، و حدود طابت و حجور طهرت، و انوف حمية و نفوس ابيه، لا تؤثر (٣) مصارع اللئام على مصارع الكرام. الا قد اعذرت و انذرت، الا اني زاحف بهذه الاسرة، على قلة العتاد و خذلة الاصحاب (٤). ثم أنشأ يقول:

١ - فكنتم اخبث ثمرة شجا للناظر و اكلة للغاصب (خ ل). ٢ - تركني بين اثنتين، بين السلة والذلة، و هيهات منا الذلة (خ ل). بين الملة والذلة و هيهات منا الذينة (خ ل). ٣ - و ان تؤثر (من ان تؤثر) طاعة اللئام على مصارع الكرام (خ ل). ٤ - على كلب العدو و كثرة العدد و خذلة الناصر (خ ل). (*)

[٢٩٧]

بر آمده است، و قلبهايتان بر آن تثبيت شده و سينه هاتان را فرا گرفته است، و شما پليدترين چيز ها هستيد از جهت مشابهت با دشمنانمان و لقمه چربی برای به يغمابرنندگان، آگاه باشيد که لعنت الهی بر پيمان شکنان است، آنان که سوگندهايشان را بعد از تاکيد نمودن می شکنند، در حالیکه خداوند را وکیل خود قرار داده بوديد، آری به خدا سوگند شما همان گروهها هستيد. بدانيد اين زنازاده

پسر زنازاده ما را در برابر دو امر قرار داده، جنگیدن با افراد اندک و ذلت، و هرگز پستی را نخواهم پذیرفت، خدای بزرگ این زیونی و پستی را بر ما نمی پسندد و نیز پیامبرش و اصلاب پاک و دامنهای پاکیزه و غیرتمندان و آنانکه از ذلت گریزانند، فرمانبرداری فروما یگان را بر مرگ شرافتمندان برگزیده نمی شود. آگاه باشید که من برای شما عذر و بهانه ای بجای نگذاردم و پند و اندرزتان دادم، آگاه باشند که با این گروه، با آنکه یاران و اصحاب اندک و قلیلی دارم با شما کارزار می کنم. سپس این اشعار را قرائت فرمود:

[۲۹۸]

فان نهزم فهزامون قدما وان نهزم فغير مهزمينا وما ان طبنا حين ولكن منا يانا ودولة اخرينا الا، ثم لا تلبثون بعدها، الا كريت ما يركب الفرس، حتى تدور بكم الرحي وتقلق بكم قلق المحور، عهد عهده الى ابي عن جدى. فاجمعوا امركم وشركاءكم ثم كيدوني جميعا فلا تنظرون، اني توكلت على الله ربي وربكم، ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها، ان ربي على صراط مستقيم. ثم رفع يديه نحو السماء، وقال: اللهم احبس عنهم قطر السماء، وابعث عليهم سنين كسني يوسف، وسلط عليهم غلام ثقيف، يسقيهم كاسا مصبرة، ولا يدع فيهم احدا، الا قتله قتلة بقتلة، وضربة بضربة، ينتقم لي ولأوليائي واهل بيتي واشياعي منهم، فانهم غرونا وخذلونا، وانت رينا،

[۲۹۹]

اگر پیروز شویم از دیر باز چیرگان صحنه پیکار بوده ایم، و اگر بر ما تسلط یابند شکست خورده نخواهیم بود. (هراسی از کسی نداریم) بیم و ترس را در ما راهی نیست، بلکه چنان است که باید برویم تا دولت دگران بر جای ماند. آگاه باشید که دیری نباید که گردش آسیاب روزگار به شتاب آذرخش بر علیه شما بگردد، و شما را بسان محوریش در اضطراب و ورطه افکند، این پیمانی است که پدرم از جدم پیامبر به من رسانده است. پس دست بدست هم داده و همه توانتان را بکار گیرید و سرانجام کار خود را از دیده دور مدارید، آنگاه هر آنچه خواهید بما روا دارید و درنگ ننمائید، که من بر خدا، پروردگار خود و شما تکیه دارم، و هیچ جنبنده ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش بدست اوست، بدرستی که پروردگارم بر راه مستقیم قرار دارد. آنگاه دست خود را بسوی آسمان بلند کرد و فرمود: خداوندا! باران رحمتت را از ایشان بازگیر و سالهای خشک چون روزگاران فحطی یوسف را برایشان برانگیز و بر آنان جوانی از ثقیف را چیره نما تا تلخ ترین جامها را بدانها بچشانند، و فردی از آنان را رها نکند مگر کشته ای را در مقابل کشته ای و ضربتی را در برابر ضربتی انجام دهد، تا برای من و دوستان و خاندان و پیروانم از آنان انتقام گیرد، چرا که اینان بما

[۳۰۰]

عليك توكلنا واليك انبنا واليك المصير. ثم قال: ابن عمر بن سعد، ادعو لي عمر، فدعى له، وكان كارها لا يحب ان ياتيه، فقال: يا عمر ! انت تقتلني، تزعم ان يولييك الدعى ابن الدعى بلاد الرى وجرحان، والله لا تتها بذلك ابدا، عهدا معهودا، فاصنع ما انت صانع، فانك لا تفرح بعدى بدنيا ولا اخرة، ولكأني برأسك على قصة قد نصب

بالكوفة، يتراماه الصبيان، ويتخذونه غرضا بينهم. (١٩) خطبته (عليه السلام) في يوم عاشوراء وثب (عليه السلام) متوكفاً على سيفه، فنأدى بأعلى صوته: انشدكم الله هل تعرفوني؟ قالوا: نعم، انت ابن رسول الله وسيطه، قال: انشدكم الله هل تعلمون ان جدى رسول الله؟ قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله هل تعلمون ان امى فاطمة

[٢٠١]

دروغ گفته واز ما بریدند وما را خوار نمودند، وتو پروردگار ما هستی بر تو توکل کرده و بسوی تو روی آورده و بازگشت بسوی توست. آنگاه فرمود: عمر بن سعد کجاست، او را خواندند، و دوست نداشت که نزد ایشان رود، امام فرمود: آي عمر تو مرا می کشی، در حالیکه گمان می کنی که زنازاده پسر زنازاده تو را فرماندار شهرى و گرگان می کند، سوگند به خدا هرگز بدان مسرور نمی گردی، این پیمانی است که بسته شده است، آنچه می خواهی انجام ده، بدرستی که تو بعد از من در دنیا و آخرت هرگز شادمان نخواهی بود، و گویا می بینم سر تو بر بالای نیزه آي در شهر کوفه قرار دارد، که کودکان بسوی سنگ پرتاب می کنند و آنها را بین خود هدف سنگ اندازی قرار داده اند. (١٩) خطبه آن حضرت در روز عاشورا روایت شده: آن حضرت بپا ایستاد و به شمشیرش تکیه داد و به صدای بلند فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید جد من پیامبر خداست؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید مادر من

[٢٠٢]

بنت محمد (صلی الله علیه وآله)؟ قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله هل تعلمون ان أبى على بن أبى طالب؟ قالوا: اللهم نعم قال: انشدكم الله هل تعلمون ان جدتى خديجة بنت خويلد أول نساء هذه الأمة اسلاما؟ قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله هل تعلمون ان سيد الشهداء حمزة عم أبى؟ قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله هل تعلمون ان جعفر الطيار في الجنة عمى؟ قالوا: اللهم نعم. قال: انشدكم الله هل تعلمون ان هذا سيف رسول الله وأنا منقلده؟ قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله هل تعلمون ان هذه عمامة رسول الله أنا لايسها؟ قالوا: اللهم نعم، قال: انشدكم الله هل تعلمون ان عليا كان أولهم اسلاما و أعلمهم علما و أعظمهم حلما، وأنه ولى كل مؤمن ومؤمنة؟ قالوا: اللهم نعم، قال: فبم تستحلون دمى، و ابى الذأند عن الحوض غدا، يزود عنه رجالا كما يذاد البعير الصادر عن الماء، و لواء الحمد في يد ابى يوم القيامة. قالوا: قد علمنا ذلك، ونحن غير تاركيك حتى تذوق

[٢٠٢]

فاطمه دختر پیامبر خداست؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید پدر من علی بن ابی طالب است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید جده من خدیجه دختر خویلد است، که اولین زنی است که در این امت اسلام آورده است؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید حمزه که سید الشهداء است عموی پدر من است؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می

دانید جعفر طیار در بهشت عموی من است ؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید این شمشیر رسول خداست که من به کمر بسته ام ؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که این عمامه پیامبر است که بر سر نهاده ام ؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید علی اولین کسی است از این امت که اسلام آورده، واز همه مردم داناتر وبردبارتر است، و اوست ولی هر مرد وزن مؤمن ؟ گفتند: آری، فرمود: پس چرا ریختن خون مرا بر خود حلال شمرده اید، در صورتیکه پدرم در فردای قیامت اختیار حوض کوثر با اوست، وکسانی را از کنار کوثر می راند، چنانکه شتر بیگانه را از کنار آب می رانند، ودر روز قیامت پرچم حمد بدست پدر من است ؟ گفتند: همه اینها که گفتی را می دانیم، اما دست از تو برداریم تا

[۲۰۴]

الموت عطشا، فأخذ الحسين (عليه السلام) بطرف لحيته، وهو ابن سبع و خمسين سنة، ثم قال: اشتد غضب الله على اليهود حين قالوا: عزير بن الله، واشتد غضب الله على النصارى حين قالوا: المسيح ابن الله، واشتد غضب الله على المجوس حين عبدوا النار من دون الله، واشتد غضب الله على قوم قتلوا نبيهم، واشتد غضب الله على هذه العصابة، الذين يريدون قتل ابن نبيهم (۲۰) خطبته (عليه السلام) في صبيحة يوم عاشوراء الحمد لله الذي خلق الدنيا، فجعلها دار فناء و زوال، متصرفا باهلها حالا بعد حال، فالمغرور من غرته، والشقي من فتنته، فلا تغرنكم هذه الدنيا، فانها تقطع رجاء من ركن إليها، وتخب طمع من طمع فيها.

[۲۰۵]

مرگ را با لب تشنه بچشی، امام محاسن مبارکش را بدست گرفت، ودر آن هنگام سن مبارکش پنجاه وهفت سال بود، فرمود: غضب الهی آن هنگام بر یهود شدت گرفت که آنان گفتند: عزیر پسر خداست، غضب الهی آن هنگام بر مسیحیان شدت گرفت که آنان گفتند: مسیح پسر خداست، و غضب الهی آن هنگام بر مجوس شدت گرفت که ایشان آتش پرست شدند، غضب الهی شدت گرفت بر مردمی که پیامبر خود را کشتند، غضب الهی شدت گرفت بر این مردمی که می خواهند پسر پیامبر خود را بکشند. (۲۰) خطبه آن حضرت در صبح روز عاشورا سپاس خدائی را سزا است که دنیا را آفرید و آنرا خانه نابودی و زوال قرار داد، خانه ای که اهل آن همواره در حال تغییر و دگرگونی هستند، مغرور آنستکه دنیا او را بفریبد، و شقی کسی است که او را مفتون و شیفته خود سازد، پس این دنیا شما را مغرور نسازد، چرا که آن امید هر که بدان امیدوار است را قطع کرده و طمع هر طماعی را از بین می برد.

[۲۰۶]

واراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فيه علیکم، واعرض بوجهه الکریم عنکم، واحل بکم نعمته، وجنیکم رحمته، فنعم الرب رینا، وبنس العبید انتم. اقررتم بالطاعة، وامنتم بالرسول محمد صلی الله علیه واله، ثم انکم زحفتم الی ذریته وعترته، تریدون قتلهم، لقد استحوذ علیکم الشیطان، فانساکم ذکر الله العظیم، فتبا لکم ولما

تریدون، انا لله وانا إليه راجعون، هؤلاء قوم كفروا بعد ايمانهم، فبعدا للقوم الظالمين. فقال عمر: ويلكم كلموه فانه ابن ابيه، والله لو وقف فيكم هكذا يوما جديدا لما انقطع، ولما حصر، فكلموه، فتقدم شمر لعنة الله عليه فقال: يا حسين ما هذا الذي تقول، افهمنا حتى نفهم، فقال (عليه السلام): اقول: اتقوا الله ولا تقتلونني، فانه لا يحل لكم قتلي، ولا انتهاك حرمتي، فاني بنت نبيكم وجدتي خديجة

[٢٠٧]

ومی بینم بر امری اجتماع کرده اید که خداوند را خشمگین ساخته، وچهره او را از خود گردانده اید، که نعمتش را بر شما واقع واز رحمتش دور ساخته، پس پروردگاران خداوند خوبی بوده و شما بندگان بدی می باشید. به طاعت وفرمانبری اقرار کرده و به رسالت پیامبر ایمان آوردید، آنگاه بسوی فرزندان وخاندان او هجوم نمودید، وقصد کشتن آنها را دارید، ما از خداوند بوده و بسوی او باز می گردیم، اینان گروهی هستند که بعد از ایمان آوردن کافر شدند، پس گروه ستمکار از هدایت بدورند. عمر سعد گفت: وای بر شما نگذارید بیش از این سخن گوید، او پسر همان پدر است، بخدا قسم اگر تا فردا در میان شما بایستد سخنش قطع نشده واز کلامش باز نایستد، پس شمر - که لعنت الهی بر او باد - پیش آمد وگفت: ای حسین چه می گویی مقصد خود را به ما بفهمان، امام فرمود: می گویم: از خدا بترسید و به کشتن من اقدام نکنید، زیرا کشتن من بر شما حلال نبوده و بی احترامی به مقام من جائز نیست، من پسر پیامبر شما

[٢٠٨]

زوجة نبيكم، ولعله قد بلغكم قول نبيكم: الحسن و الحسين سيذا شباب اهل الجنة. (٢١) خطبته (عليه السلام) في يوم عاشوراء لاصحابه روى ان عمر بن سعد رمى نحو الحسين (عليه السلام) بسهم وقال: اشهدوا لي عند الامير اني اول من رمى، واقلت السهام من القوم كأنها القطر، فقال (عليه السلام) لاصحابه: قوموا ايها الكرام الى الموت الذي لا بد منه، فان هذه السهام رسل القوم اليكم، فوالله ما بينكم وبين الجنة والنار الا الموت، يعبر بهؤلاء الى جنانهم و بهؤلاء الى نيرانهم. (٢٢) خطبته (عليه السلام) بعد صلاة الظهر يوم عاشوراء لاصحابه يا كرام، هذه الجنة قد فتحت ابوابها واتصلت

[٢٠٩]

هستم، وجده من خديجه همسر پیامبر شماست، وشاید گفتار پیامبرتان را شنیده باشید که فرمود: حسن وحسین دو آقای جوانان بهشتند. (٢١) خطبه آن حضرت در روز عاشورا برای اصحابش روایت شده: عمر سعد بسوی امام تیری پرتاب کرد وگفت: مردم نزد امیر شهادت بدهید که اولین فردی که تیر پرتاب کرد من بودم، پس از باران تیر بسوی یاران امام باریدن گرفت، امام (عليه السلام) رو به اصحابش کرد وفرمود: ای بزرگ زادگان برخیزید بسوی مرگ که چاره ای از آن نیست، که این تیرها پیکهای مرگ است از طرف این مردم بسوی شما، به خدا سوگند در میان این مردم به بهشت ودوزخ فاصله ای نیست، مگر همین مرگ که پل ارتباطی است، شما را به

بهشت می رساند و دشمنان را به دوزخ. (۲۲) خطبه آن حضرت بعد از نماز ظهر در روز عاشورا برای اصحابش ای بزرگ زادگان! اینک درهای بهشت به روی شما باز شده که

[۳۱۰]

انهارها، و اینعت ثمارها، وهذا رسول الله صلى الله عليه واله والشهداء الذين قتلوا في سبيل الله يتوقعون قدومكم وبتباشرون بكم، فحاموا عن دين الله ودين نبيه، وذبوا عن حرم الرسول.

[۳۱۱]

نهرهای جاری و درختانش سبز و خرم است، و اینک رسول خدا و شهیدان راه الهی منتظر ورود شما بوده و قدوم شما را به همدیگر مژده می دهند، پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید.

[۳۱۲]

فصل سوم (۱) گزیده ای از گفتار آن حضرت - در فضیلت تقوی - در گروههای مختلف مردم در عبادت - در شناخت ائمه (علیهم السلام) - در شناخت امام (علیه السلام) - در شناخت امام (علیه السلام) - در ترغیب به همنشینی با آنان - در آموزش - در اقسام جهاد - در بزرگواری - در بخشش - در سلام گفتن - در سلام گفتن - در عفو - در شمول کار خیر به انسان بد و خوب - در ترغیب به عمل خیر - در اینکه اطاعت به اندازه قدرت است - در نشانه های قبول - در صبر - در مورد کسی که عقلش کامل است - در انواع برادری

[۳۱۴]

(۱) قوله (عليه السلام) في فضل التقوى ان الله قد ضمن لمن اتقاه ان يحوله عما يكره الى ما يحب، ويرزقه من حيث لا يحتسب. (۲) قوله (عليه السلام) في اصناف الناس في العبادات ان قوما عبدوا الله رغبة، فتلک عبادۃ التجار، وان قوما عبدوا الله رهبة، فتلک عبادۃ العبيد، وان قوما عبدوا الله شكرا، فتلک عبادۃ الاحرار، وهي افضل العبادۃ. (۳) قوله (عليه السلام) في معرفتهم (عليهم السلام) انا اهل بيت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائكة، ومهبط الرحمة، بنا فتح الله و بنا يختم.

[۳۱۵]

(۱) سخن آن حضرت در فضیلت تقوی خداوند برای کسی که تقوا را پیشه خود سازد ضامن گردیده که او را از آنچه دوست ندارد به آنچه محبوب اوست انتقال دهد، و از جائی که به فکر او نمی رسد او را روزی دهد. (۲) سخن آن حضرت در گروههای مختلف مردم در عبادت گروهی از مردم خداوند را با رغبت عبادت می کنند، و این

عبادت تاجران است، وگروهی خداوند را از روی ترس عبادت می کنند، واین عبادت بندگان است، وگروهی خداوند را به خاطر شکر و سپاسگزاری عبادت می کنند، واین عبادت آزادگان است، واین برترین بندگی است. (۳) سخن آن حضرت در شناخت ائمه (علیهم السلام) ما، خاندان نبوت و معدن رسالت می باشیم، خاندان ماست که محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی است، خداوند با ما آغاز کرده و با ما پایان می پذیرد.

[۳۱۶]

(۴) قوله (عليه السلام) في معرفة الامام (عليه السلام) روى عن الصادق (عليه السلام) أنه قال: خرج الحسين (عليه السلام) يوماً الى أصحابه فقال: ايها الناس ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبده واستغنوا بعبادته عن عبادة من سواه. فقال رجل: يابن رسول الله ما معرفة الله؟ قال (عليه السلام): معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يجب عليهم طاعته. (۵) قوله (عليه السلام) في معرفة الامام (عليه السلام) ما الامام الا العامل بالكتاب، والاخذ بالقسط، والدائن بالحق، والحابس نفسه على ذات الله.

[۳۱۷]

(۴) سخن آن حضرت در شناخت امام (عليه السلام) از امام صادق (عليه السلام) روایت شده که فرمود: امام حسین (عليه السلام) روزی نزد اصحاب خود رفته و فرمود: ای مردم خداوند بزرگ بندگان را خلق نفرمود مگر برای اینکه او را بشناسند، و هر گاه او را شناختند عبادتش را بنمایند و با بندگی او از بندگی غیر او بی نیاز گردند. مردی پرسید: ای پسر رسول خدا شناخت خدا به چیست؟ فرمود: شناخت هر کس در هر زمان، امام زمانی را که اطاعتش بر او واجب است. (۵) سخن آن حضرت در شناخت امام (عليه السلام) امام برحق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده، و راه قسط و عدل را پیشه خود سازد، و از حق پیروی کرده، و وجود خویش را وقف فرامین الهی کند.

[۳۱۸]

(۶) قوله (عليه السلام) في التحريض لائيانهم من اتانا لم يعدم خصلة من اربع: اية محكمة، و قضية عادلة، و اخ مستفاد، و مجالسة العلماء. (۷) قوله (عليه السلام) في التعلم دراسة العلم لقاح المعرفة، و طول التجارب زيادة في العقل، و الشرف التقوى، و القنوع راحة الابدان. (۸) قوله (عليه السلام) في أقسام الجهاد الجهاد على اربعة اوجه: فجهادان فرض، و جهاد سنة لايقام الا مع فرض، و جهاد سنة. فاما احد الفرضين، فجهاد الرجل نفسه عن

[۳۱۹]

(۶) سخن حضرت در ترغیب به همنشینی با آنان هر که نزد ما آید از یکی از چهار خصلت بی بهره نمی ماند: آیه ای محکم، و حکمی عاد

لانه، ویرادری که از او استفاده کند، وهمنشینی با علماء. (۷) سخن آن حضرت در آموزش تدریس علم زمینه شناخت و معرفت است، و تجربه بسیار بر عقل می افزاید، و شرافت در گرو تقوی است، و قناعت راحتی بدنهارابدنیال دارد. (۸) سخن آن حضرت در اقسام جهاد جهاد بر چهار گونه است: دو جهاد واجب است، و جهادی مستحب است و با وجوب آن تحقق می یابد، و جهادی مستحب می باشد. یکی از دو جهاد واجب جهاد و نبرد انسان با خود در برابر گناهان

[۲۲۰]

معاصی الله، وهو من اعظم الجهاد، ومجاهدة الذين يلونكم من الكفار فرض. واما الجهاد الذي هو سنة لایقام الا مع فرض، فان مجاهدة العدو فرض على جميع الامة، لو تركوا الجهاد لاتهم العذاب، وهذا هو من عذاب الامة، وهو سنة على الامام وحده، ان يأتي العدو مع الامة فيجاهدهم. واما الجهاد الذي هو سنة، فكل سنة اقامها الرجل، وجاهد في اقامتها وبلوغها واحيائها، فالعمل والسعى فيها من افضل الاعمال، لانها احياء سنة، وقد قال رسول الله صلى الله عليه واله: من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيامة، من غير ان ينقص من اجورهم شيئا. (۹) قوله (عليه السلام) في السؤدد والغنى السؤدد اصطناع العشيرة، واحتمال الجربة،

[۲۲۱]

می باشد، که از بزرگترین جهادها شمرده می شود، و نیز نبرد با کفاری که در کنار شما هستند. اما جهادی که سنت بوده و جز با وجوب برپا نمی گردد، جهاد با دشمن است، که بر تمامی امت اسلامی واجب است، و اگر آنرا ترک کنند عذاب دامنگیرشان می گردد، و این از عذابهایی است که امت اسلامی را در بر می گیرد، و این جهاد تنها بر امام جعل شده که فرمان آنرا بدهد و همراه امت با دشمنان اسلام بجنگد. و اما جهادی که سنت است، پس هر سنت و روشی است که انسان برپا دارد و در برپائی و به مقصد رساندن و زنده کردنش تلاش نماید، کار و تلاش در جهت آن از برترین کارهاست، چرا که احیاگر سنت پیامبر است، و پیامبر فرموده اند: هر که سنت و روش نیکوئی را بنیان نهد، پاداش آن و پاداش هر که تا روز قیامت به آن عمل نماید برای او ثبت می گردد، بدون آنکه از اجرهای مردم کاسته شود. (۹) سخن آن حضرت در بزرگواری و بی نیازی (بزرگواری) احسان به خویشاوندان و چشم پوشی از خطاهاست،

[۲۲۲]

والغنى قلة امانيك، والرضا بما يكفيك. (۱۰) قوله (عليه السلام) في الكرم من قبل عطاءك فقد اعانك على الكرم. (۱۱) قوله (عليه السلام) في التسليم لا تأذنوا لاحد حتى يسلم. (۱۲) قوله (عليه السلام) في التسليم للسلام سبعون حسنة، تسع وستون للمبتدئ وواحدة للراد.

[۲۲۳]

(بی نیازی) داشتن آرزوهای کم، و خشنودی به آنچه برای او کافی است. (۱۰) سخن آن حضرت در بخشش هر که عطا و بخشش تو را پذیرفت، تو را بر کرم و بخشش یاری کرده است. (۱۱) سخن آن حضرت در سلام گفتن به کسی اجازه سخن ندهید، تا اینکه سلام گوید. (۱۲) سخن آن حضرت در سلام گفتن برای سلام هفتاد نیکی است، شصت و نه تای آن برای آغازگر سلام و یکی برای پاسخ دهنده آنست.

[۲۲۴]

(۱۳) قوله (عليه السلام) في العفو اعفي الناس من عفا عن قدرة. (۱۴) قوله (عليه السلام) في شمول الصنعة للبر والفاجر قال عنده رجل: ان المعروف إذا اسدي الى غير أهله ضاع، فقال (عليه السلام): ليس كذلك، ولكن تكون الصنعة مثل وابل المطر، تصيب البر والفاجر. (۱۵) قوله (عليه السلام) في التحريض بالعمل الخير اعمل عمل رجل يعلم انه مأخوذ بالاجرام، مجزى بالاحسان.

[۲۲۵]

(۱۳) سخن آن حضرت در عفو بخشاینده ترین مردم کسی است که با داشتن قدرت ببخشاید. (۱۴) سخن آن حضرت در شمول کار خیر به انسان بد و خوب شخصی نزد آن حضرت حضور داشت و گفت: کار نیک آنگاه که نسبت به کسی که شایستگی آنرا ندارد انجام شود از بین می رود، امام فرمود: اینگونه نیست، و کار نیک مانند باران سیل آساست، که شامل انسانهای نیکوکار و بدکار می گردد. (۱۵) سخن آن حضرت در ترغیب به عمل خیر همانند کسی کار کن که می داند در مقابل گناهان مؤاخذه شده، و در برابر کار نیک پاداش می گیرد.

[۲۲۶]

(۱۶) قوله (عليه السلام) في أن الطاعة بمقدار الطاقة ما اخذ الله طاقة احد الا وضع عنه طاعته، ولا اخذ قدرته الا وضع عنه كلفته. (۱۷) قوله (عليه السلام) في علامات القبول من دلائل علامات القبول الجلوس الى اهل العقول، ومن علامات اسباب الجهل الممارسة لغير اهل الكفر، ومن دلائل العالم انتقاده لحدیثه، وعلمه بحقائق فنون النظر. (۱۸) قوله (عليه السلام) في الصبر اصبر على ما تكره فيما يلزمك الحق، واصبر عما تحب فيما يدعوك إليه الهوى.

[۲۲۷]

(۱۶) سخن آن حضرت در اینکه اطاعت به اندازه قدرت است خداوند توانائی فردی را سلب نکرد جز آنکه طاعت و فرمانبری خود را از او مرتفع ساخت، و قدرت او را سلب نکرد جز آنکه آنرا از او مرتفع نمود. (۱۷) سخن آن حضرت در نشانه های قبول از دلائل قبول همنشینی با عاقلان است، و از نشانه های جهل و نادانی جدل و مناظره با غیر

کافران می باشد، واز علائم انسان دانا بررسی گفتار خود، و علم او به راههای واقعی فکر و اندیشه است. (۱۸) سخن آن حضرت در صبر صبر کن در آنچه ناپسند می شماری، در مواردی که حق تو را بر آنها قرار می دهد، و صبر کن از آنچه دوست می داری، در مواردی که هوی و هوس تو را بسوی آنها می کشاند.

[۲۲۸]

(۱۹) قوله (عليه السلام) لمن كمل عقله لا يكمل العقل الا باتباع الحق. (۲۰) قوله (عليه السلام) في انواع الاخاء الاخوان اربعة: فاح لك وله، و اح لك، و اح عليك، و اح لا لك ولا له. الاخ الذي هو لك وله، فهو الاخ الذي يطلب باخائه بقاء الاخاء، ولا يطلب باخائه موت الاخاء، فهذا لك وله، لانه إذا تم الاخاء طابت حياتهما جميعا، وإذا دخل الاخاء في حال التناقض بطل جميعا. والاخ الذي هو لك، فهو الاخ الذي قد خرج بنفسه عن حال الطمع الى حال الرغبة، فلم يطمع في الدنيا إذا رغب في الاخاء، فهذا موفر عليك بكلية.

[۲۲۹]

(۱۹) سخن آن حضرت در مورد کسی که عقلش کامل است عقل کامل نمی گردد جز با پیروی و تبعیت از حق. (۲۰) سخن آن حضرت در انواع برادری برادران بر چهار دسته اند: برادری برای تو و تو برای او هستی، و برادری بر علیه توست، و برادری نه برای توست و نه تو برای او هستی. برادری که برای تو بوده و تو برای او هستی، برادری است که به برادریش جاودانگی برادری را و نه نابودی آنرا خواهان است، اینگونه برادری برای توست و تو برای او هستی، چرا که هر گاه این برادری تحقق پذیرد زندگی هر دو نیکو گشته و آنگاه که به مشکلی بر خورد نماید برادری منفسخ می شود. و برادری که از آن توست، او کسی است که از طمع به تو خارج شده و نسبت به تو تمایل و رغبت پیدا کرده است، و هر گاه در برادری تمایل یابد در دنیا طمع نمی کند، این شخص با تمام وجود در اختیار توست.

[۲۳۰]

والاخ الذي هو عليك، فهو الاخ الذي يترصد بك الدوائر ويغشي السرائر، ويكذب عليك بين العشائر، وينظر في وجهك نظر الحاسد، فعليه لعنة الواحد. والاخ الذي لا لك ولا له، فهو الذي قد ملاءه الله حمقا، فابعده سحقا، فتراه يؤثر نفسه عليك، ويطلب شحا ما لديك.

[۲۳۱]

و برادری که بر علیه توست، کسی است که در انتظار آنست که نارا حتی ها دامنگیر تو گردد و بلاها بر تو وارد شود، و بین دوستان بر تو دروغ بسته و همچون شخص حسود بر تو نظر می افکند، پس او از رحمت الهی دور باد. و برادری که نه برای توست و نه از آن او هستی، او کسی است که بهره ای از عقل ندارد و نادان است، پس او را خداوند از رحمتش دور دارد، پس می بینی که خود را بر تو مقدم می دارد و حریصانه آنچه داری را طالب است.

[۲۳۳]

فصل سوم (۲) گزیده آی از گفتار آن حضرت در مورد کسی که از او حاجت خواسته شده است در رد نکردن نیازمند در ترك خواهش کردن در معذرت خواهی نیکو نمودن در توصیف هر که طالب رضای الهی باشد در نیک سخن گفتن در مورد دیگران در ترك نافرمانی خداوند در بر حذر نمودن از گناهان در بر حذر نمودن از ظلم در مورد صفت دوستان و دشمنان برای کسی که باید مدارا نماید در همنشینی با بعضی از گروهها در شکر گذاری در اینکه مردم بنده دنیا هستند در مذمت جمع آوری مال در مذمت سخن گفتن در امور نا مربوط در مذمت جدل در استدراج در کیفیت تقسیم روزی ها در غیبت

[۲۳۴]

(۲۱) قوله (عليه السلام) لمن رفع إليه الحاجة لا ترفع حاجتك الا الى احد ثلاثة: الى ذي دين أو مروءة أو حسب، فاما ذو الدين فيصون دينه، واما ذوالمروءة فانه يستحيى لمروءته، واما ذو الحسب فيعلم انك لم تكره وجهك ان تبذله له في حاجتك، فهو يصون وجهك ان يردك بغير قضاء حاجتك. (۲۲) قوله (عليه السلام) في اجابة السائل صاحب الحاجة لم يكرم وجهه عن سؤالك، فاکرم وجهك عن رده. (۲۳) قوله (عليه السلام) في ترك السؤال صن وجهك عن بذلة المسألة.

[۲۳۵]

(۲۱) سخن آن حضرت در مورد کسی که از او حاجت خواسته شده است حاجت را تنها نزد سه نفر مطرح کن: انسان دیندار، جوانمرد، شریف، انسان دیندار دینش او را حفظ می کند، و انسان جوانمرد بخاطر جوانمردیش حیا می کند، و انسانی که شریف است می داند که تو ناپسند نمی شمردی که برای خواستن حاجت از او آبرویت را در مقابلش بریزی، پس آبرویت را حفظ می کند، و بدون قضاء حاجت تو را بر نمی گرداند. (۲۲) سخن آن حضرت در رد نکردن نیازمند نیازمند آبرویش را برای در خواست از تو گرامی نداشته و ریخته است، پس تو آبرویش را با عدم رد کردن او گرامی دارد. (۲۳) سخن آن حضرت در ترك خواهش کردن آبرویت را از ریختن بخاطر در خواست و خواهش باز دار.

[۲۳۶]

(۲۴) قوله (عليه السلام) في حسن الاعتذار رب ذنب احسن من الاعتذار منه. (۲۵) قوله (عليه السلام) في القول في الغير بما يحسن لا تقولن في اخيك المؤمن إذا توارى، الا ما تحب ان يقول فيك إذا تواريت عنه. (۲۶) قوله (عليه السلام) في ترك عصيان الله من حاول امرا بمعصية الله، كان افوت لما يرجو، و اسرع لما يحذر. (۲۷) قوله (عليه السلام) في وصف من طلب رضى الله من طلب رضى الله من طلب رضى الله بسخط الناس، كفاه الله امور

[۲۳۷]

(۲۴) سخن آن حضرت در معذرت خواهی نیکو نمودن چه بسیار گناهانی که ارتکاب آنها از پوزش طلبی بخاطر آنها بهتر است. (۲۷) سخن آن حضرت در توصیف هر که طالب رضای الهی باشد هر که رضایت الهی را در مقابل خشم مردم جویا باشد، خداوند امور مردم را از او کفایت می کند، و هر که طالب رضای مردم با خشم خداوند باشد، خداوند او را به مردم وا می گذارد. (۲۵) سخن آن حضرت در نیک سخن گفتن در مورد دیگران هر گاه برادر مؤمن است غائب است تنها سخنانی را در مورد او بگو که دوست داری او در مورد تو هر گاه غائب باشی اینگونه سخن گوید. (۲۷) سخن آن حضرت در ترك نافرمانی خداوند هر که خواهان امری از طریق عصیان خداوند باشد، از آنچه امید

[۲۳۸]

الناس، ومن طلب رضی الناس بسخط الله، وکله الله الی الناس. (۲۸) قوله (علیه السلام) فی التحذیر من المعاصی ایك ان تكون ممن یخاف علی العباد من ذنوبهم، ویأمن العقوبة من ذنبه، فان الله تبارک وتعالی لا یخدع عن جنته، ولا ینال ما عنده الا بطاعته. (۲۹) قوله (علیه السلام) فی التحذیر عن الظلم ایك وظلم من لا یجد علیك ناصرا الا الله حل و عز. (۳۰) قوله (علیه السلام) فیمن احبك وابغضك من احبك نهاك، ومن ابغضك اغراك.

[۲۳۹]

دارد سریعتر نابود شده، واز آن مقدار که می ترسد زودتر به نابودی می گراید. (۲۸) سخن آن حضرت در بر حذر نمودن از گناهان بر حذر باش از اینکه از افرادی باشی که مردم را از گناهانشان می ترساند و خود از عقوبت گناهش در آسایش است، خداوند بزرگ در مورد بهشتش فریب نمی خورد، و تنها به طاعت و فرمانبری از او می توان به آنچه نزد خداست رسید. (۲۹) سخن آن حضرت در بر حذر نمودن از ظلم بر حذر باش از ستم بر کسی که جز خداوند بزرگ یاوری ندارد. (۳۰) سخن آن حضرت در مورد صفت دوستان و دشمنان هر که تو را دوست دارد از امور زشت تو را نهی می کند، و هر که تو را دشمن دارد تو را تحریض بدان عمل می نماید.

[۲۴۰]

(۳۱) قوله (علیه السلام) لمن كان ان یرفق من احجم عن الرأی وعبیت به الحیل، كان الرفق مفتاحه. (۳۲) قوله (علیه السلام) فی مجالسة بعض الطوائف مجالسة اهل الدناءة شر، ومجالسة اهل الفسق ريبة. (۳۳) قوله (علیه السلام) فی الشکر شکرك لنعمة سالفة، یقتضي نعمة انفة.

[۲۴۱]

(۳۱) سخن آن حضرت برای کسی که باید مدارا نماید هر که فکر و اندیشه اش راه به جایی نبرد، و چاره جویی اش به ثمر نرسد، مدارا کردن کلید کارش می باشد. (۳۲) سخن آن حضرت در همنشینی با بعضی از گروهها همنشینی با انسانهای پست شرافرین، و همنشینی با فاسقان خطر آفرین است. (۳۳) سخن آن حضرت در شکر گذاری شکر گذاری تو برای نعمت گذشته، نعمت جدیدی را برای تو به همراه دارد.

[۲۴۲]

(۳۴) قوله (عليه السلام) في أن الناس عبيد الدنيا ان الناس عبيد الدنيا، والدين لعق على سنتهم، يحوطونه ما درت معاشهم، فإذا محصوا بالبلاء قل الديانون. (۳۵) قوله (عليه السلام) في ذم جمع المال مالك ان لم يكن لك كنت له، فلا تبقى عليه، فانه لا يبقى عليك، وكله قبل ان ياكلك. (۳۶) قوله (عليه السلام) في ذم التكلم فيما لا يعني لا تتكلمن فيما لا يعنيك، فاني اخاف عليك الوزر، ولا تتكلمن فيما يعنيك حتى ترى للكلام موضعا، فرب

[۲۴۳]

(۳۴) سخن آن حضرت در اینکه مردم بنده دنیا هستند مردم بنده دنیا هستند، و دین لقلقه زبانشان می باشد، هر جا که زندگیشان آسوده باشد در گرداگرد آن در حرکتند، و هر گاه به آزمایش گرفته شوند دینداران بسیار اندکند. (۳۵) سخن آن حضرت در مذمت جمع آوری مال اموات اگر برای تو نباشد تو برای او هستی، پس برای آن باقی نمان، چرا که آن برای تو باقی نمی ماند، و آن را مصرف کن قبل از آنکه تو را نابود سازد. (۳۶) سخن آن حضرت در مذمت سخن گفتن در امور نامربوط در آنچه به تو ارتباط ندارد سخن نگو، چرا که می ترسم به سبب آن عقاب شوی، و در آنچه بتو ارتباط دارد نیز سخن نگو مگر اینکه جایگاه

[۲۴۴]

متكلم قد تكلم بالحق فعيب. (۳۷) قوله (عليه السلام) في ذم المرء لا تمارين حليما ولا سفيها، فان الحليم يقلبك و السفيه يؤذيك. (۳۸) قوله (عليه السلام) في الاستدراج الاستدراج من الله سبحانه لعبد، ان يسبغ عليه النعم ويسلبه الشكر. (۳۹) قوله (عليه السلام) في كيفية تقسيم الارزاق ارزاق العباد في السماء الرابعة، ينزلها الله بقدر، ويبسطها بقدر.

[۲۴۵]

مناسبي را بیابی، چه بسیار سخنگویی که به حق سخن گفته است اما مورد تمسخر قرار گرفت. (۳۷) سخن آنحضرت در مذمت جدل با بردبار و بیخرد جدل نکن، بردبار تو را بخشیده و بیخرد تو را آزار می رساند. (۳۸) سخن آن حضرت در استدراج استدراج از خداوند برای بنده اش آنستکه نعمتش را بر او گسترده سازد و شکر را از او سلب کند. (۳۹) سخن آن حضرت در کیفیت تقسیم روزی ها

روزیهای مردم در آسمان چهارم است، که خداوند آنها را به اندازه فرود آورده و به اندازه می گستراند.

[۲۴۶]

(۴۰) قوله (عليه السلام) في الغيبة كف عن الغيبة، فانها ادام كلاب النار.

[۲۴۷]

(۴۰) سخن آن حضرت در غیبت غیبت نکن، که آن خورشفت سگان جهنم است.

[۲۴۹]

فصل چهارم اشعاری در مدح آن حضرت عید میلاد همایون حسین بن علی (علیه السلام) است این لؤلؤ تر و در گلگون حسین تست بر گرد حریم تو دست طلب ماست زمین کعبه همچون کربلا نیست

[۲۵۱]

عید میلاد همایون حسین بن علی است آمد آن عید همایون فر فرخ دستور * که زمین غرق نشاط است و زمان غرق سرور همه ذرات جهان رقص کنان چرخ زنان * همه آفاق پر از ولو له و شور نشور کف زنان پرده نشینان حریم ملکوت * دف زنان حور و چراغان همه جنات و قصور وا کند باد صبا زلف عروسان چمن * چین به چین، جای به جا، موی به مو، جور به جور عید میلاد همایون حسین بن علی است * فاطمه شاد، و علی شاد، و محمد مسرور همه خورشید فلک مجمره می گرداند * پیش رویش که شها چشم بد از روی تو دور آمد آن شاه فلک جاه سلیمان درگاه * که بود خادم او ماه و فلک، ماهی و هور آن که بر سینه و بر دوش نبی جایش بود * سینه ای روشن از او سینه سینا در طور آن که موسی به طواف حرم حرمت او * خلع نعلین کند تا ببرندش به حضور به نگهبانی گهواره او روح امین * ز آسمان آید و لالائی او سوره نور

[۲۵۲]

از سرآغاز ازل تا به سرانجام ابد * هست جانپاری سالار شهیدان مشهور با فداکاری شاه شهدا پیش ملک * بشریت شده لبریز میاهات و غرور تا شفق سرخ بود چهره خونین حسین * متجلی است در آئینه اعصار و قرون آن که خواند سر او بر سر نی سوره کهف * خوشتر از نغمه داوودی و آیات زبور آفتابی که بر آید ز دو مشرق شب و روز * روز از اوج سنان، نیم شب از شرق تنور سر تسلیم نهد پیش خداوند به خاک * آن سری که گذارند به پای زر و زور تربتش سرمه چشمان خدا بین ملک * فریش زوار درش بال ملک، گیسوی حور اشک چشمی که فشانند به یادش، به بهشت *

زبور تارك حورست، چو تاجي ز بلور دشمنش كشت وندانست كه با
كشتن او * خويش را مي كند آن خاك به سر زنده به گور پيش شاه
شهيدا شعر " رياضي " بردن * چيست ؟ ران ملخي، هديه ناقابل
مور " رياضي يزدي "

[۲۵۳]

اين لؤلؤ تر ودر گلگون حسين تست ترسم كه بر صحيفه امكان قلم
زنند * گر ماجرای كرب وبلا را رقم زنند گوش فلک شود كر وهوش
ملك ز سر * گر نغمه اي ز حال امام امم زنند زان نقطه وجود
حديثي اگر كنند * خط عدم بر بط حدوث وقدم زنند آن رهبر عقول كه
صد همچو عقل پير * در وادي غمش نتوان يك قدم زنند ماء معين
چو زهر شود در مذاق دهر * گر از لبان تشنه او لب بهم زنند وز
شعله سرادق گردون قباب او * بر قبه سرادق گردون علم زنند
سيل سرشك واشك، دمامد روان كنند * گر ز اشك چشم سيد
سجاد دم زنند تا حشر، دل شود به كمند غمش اسير * گر ز اهل
بيت او سخن از بيش وكم زنند كلك قضا است از رقم اين عزا كليل *
لوح قدر فرو زده رخساره را به نيل ب ب ب

[۲۵۴]

كاش آن زمان سراي طبيعت نگون شدي * وز هم گسسته رابطه
كاف ونون شدي كاش آن زمان كه كشتي ايمان به خون نشست *
فلك فلك ز موج غمش غرقه خون شدي كاش آن زمان كه رايه دين
بر زمين فتاد * زرين لواي چرخ برين واژگون شدي كاش آن زمان كه
عين عيان شد به خون تپان * سيلاب خون روان ز عيون عيون شدي
كاش آن زمان كه گشت روان كاروان غم * ملك وجود را به عدم
رهنمون شدي كاش آن زمان ز سلسله خيل بيكسان * يك حلقه
بند گردن گردون دون شدي كاش آن زمان كه زد مه يثرب به شام
سر * چون شام صبح روي جهان تيره گون شدي كاش از حديث بزم
يزيد وشه شهيد * دل خون شدي ز ديده حسرت برون شدي گر
شور شام را به حكايه در آورند * آشوب بامداد قيامت درآورند ب ب

[۲۵۵]

اين لؤلؤ تر ودر گلگون حسين تست * وين خشك لعل غرقه در خون
حسين تست اين مركز محيط شهادت كه موج خون * افشانند تا به
دامن گردون حسين تست اين نيري كه كرده به درياي خون غروب *
وز شرق نيزه سر زده بيرون حسين تست اين مصحف حروف مقطع
كه ريخته * اجزاي او به صفحه هامون حسين تست اين مظهر
تجلي بيچند وچون كه هست * از چند وچون، جراحتش افزون
حسين تست اين گوهر ثمين كه به خاكست وخون دفين * مانند
اسم اعظم مخزون حسين تست اين هادي عقول كه در وادي
غمش * عقل جهانيان شده مجنون حسين تست اين كشتي نجات
كه طوفان ما تمش * اوضاع دهر كرده دگرگون حسين تست نگاه رو
به خلوت ام المصاب كرد * وز سوز دل به مادر دل خون خطاب كرد "
كمپاني "

بر گرد حریم تو دست طلب ماست گر عشق تو در قلب بشر خانه بگیرد * گنجی است، که جا در دل ویرانه بگیرد در منزل اجلال تو، در حال خیردار * جبریل امین، پرده آن خانه بگیرد بر گرد حریم تو، که دست طلب ماست * چون دامن شمعی است، که پروانه بگیرد از لشکر شیطان، دگر این دل نهراسد * گر قلب مرا عشق تو جانانه بگیرد مستانه بکوید به سر هر دو جهان پای * از دست تو هر شخص که پیمانه بگیرد جز رشته انس تو دگر سلسله ای نیست * تا اینکه قرار این دل دیوانه بگیرد عشق تو ز هر کس که خریدار غم توست * اول، دل او بابت بیعانه بگیرد دیگر به عطای دگران نیست نیازش * هر کس که ز تو مزد کریمانه بگیرد نگذاشت فداکاری تو سنگر دین را * با زور وستم زاده مرجانه بگیرد

از غیرت تو همه خیمه گهت سوخت * می خواست حریم تو چو بیگانه بگیرد پاس ادب توست که عباس نگهداشت * تا دورتر از قبر تو کاشانه بگیرد چون زینب تو کیست که در فید اسارت * دست همه اطفال تو مردانه بگیرد حیف است که ای زینت دامان پیمبر * بر نیزه، سرت، گرد غریبانه بگیرد حیف است از آن زلف که زهرا زده شانه * سر پنجه دشمن عوض شانه بگیرد حیف است که بر بوسه گه جد تو احمد * خاکستر و خون، روی تو ریحانه بگیرد ویرانه بهانه است که می خواست رفیه * از چهره تو، بوسه یتیمانه بگیرد رخصت بده این مرغ دل زار " حسان " را * تا در حرم محترمت لانه بگیرد " حسان "

زمین کعبه همچون کربلا نیست نبی ما محمد گاه گاهی * به اقلیم یمن بودش نگاهی ندانم اندر آن صحرا چه دیدی * کزو بوی خدا را می شنیدی به هر گلشن گلی روید خدائی * در آن گل هست بوی آشنائی به هر رنگی گل توحید روید * دهد بوی خدائی تا که بوید اگر امروز آن بو در یمن نیست * و در آن چوپان عارف در قرن نیست برو بو کن زمین کربلا را * کز آنجا بشنوی بوی خدا را مگر ای کربلا خاک بهشتی * که خاکی مشکبو عنبر سرشستی اگر خاکی به معجز کیمیایی * بهشتی ؟ کعبه عرش علانی زمین کعبه همچون کربلا نیست * که او آغشته با خون خدا نیست

اگر خاک تو را دستی ببیزد * به جای خاک، خون واشك ریزد وگر بستند بر اهل حرم آب * تو را اشك یتیمان کرد سیراب نه از آب فرات است این غم تو * که گرید آسمان بر ماتم تو تو را دیگر چه حاجت بر فرات است * که پیش اشك ما صد دجله مات است چه زیورها که زیب سینه توست * چه گوهرها که در گنجینه توست یکی یاقوت خون، حلق اصغر * یکی نافه ز مشکین موی اکبر کنار بیرق سبزی نگونسار * فتاده دست سردار علمدار درخشد چون ثریا در دل شب * چو مروارید غلطان اشك زینب تو در گنجینه داری گوشواره * به یاد گوشهای پاره پاره فتاده دست دیو این بیابان * نه

انگشتر که انگشت سلیمان تن پاکی که در خاکت نهان است *
عزیزش دار کو جان جهان است

[۳۶۰]

پناه رهروان راه عشق است * شهیدان خدا را شاه عشق است
کتاب وحی شمع خانه او * پیمبرها به جان پروانه او کتاب اعظم
وآیات رحمت * جهان عشق و دنیا فیضیت از آن روزی که او شد
کربلائی * نهان شد در تو اوصاف خدائی فلک با ماه و خورشیدی که
دارد * چو تو منظومه شمسی ندارد بگو ای خاک با خورشید گردون
* میا از حجله گاه شرق بیرون که اینجا روی نی خواهد درخشید *
سری روشن تر از صد ماه و خورشید که یک نی آفتاب روز محشر *
بلند است از زمین الله اکبر کنار آفتاب قله طور * سر ماه بنی هاشم
دهد نور به گرد نیزه این ماه پاره * کند گردش سر دهها ستاره مگر
لیلی زده بر موی او دست * که ماه روی اکبر در خسوف است

[۳۶۱]

خداوندا ! بدین انوار رحمت * بدین شیران میدان شهامت بدین
خورشید و این ماه وستاره * بدین تنهای پاک پاره پاره به دور خیمه
های نیم سوزش * به خون جبهه عالم فروزش به هر عضوی که
چون اوراق قرآن * ز هم پاشیده از سم ستوران بدین صحرای
سوزان غم انگیز * به خاک کربلائی مشک آمیز که این شور حسینی
جاودان باد * جهان از یمن خونس در امان باد ببر با این شعاع
مشعل حق * بشر را تا جمال خیر مطلق مسلمان در دو عالم در
پناهش * سر صدها " ریاضی " خاک راهش " ریاضی یزدی "

[۳۶۲]

فصل پنجم فهرستهای کتاب فهرست مآخذ و منابع ادعیه فهرست
مآخذ خطبه ها فهرست مآخذ احادیث فهرست مطالب

[۳۶۴]

* (فهرست منابع ادعیه) *

[۳۶۵]

۱ - فهرست منابع ادعیه ۱ - این تسبیح را راوندی در دعوات: ۹۲
مرسلا نقل کرده، واز آن بحار ۹۴: ۲۰۵ ذکر نموده است. ۲ - این
مناجات را ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۶۹ از کتاب عیون
المجالس آورده، ودر بحار ۴۴: ۱۹۳ از آن کتاب نقل کرده است. ۳ -
این دعا در الحدائق الوردیة فی حقائق اجلاء النقشبندیة: ۳۳ آمده
است. می گویم: این دعا را اربلی در کشف الغمة ۱: ۴۱۴ با اسناد
به امام حسن (علیه السلام) آورده، از آن در بحار ۹۹: ۱۹۷ نقل
شده است، با این اسناد در عدد القویة: ۲۵ نیز آمده است. ۴ - این

دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۱۵۷ بدون سند ذکر کرده است. همچنین کفعمی در مصباحش: ۳۰۴ آنرا آورده است. ۵ - این دعا را اربلی در کشف الغمة ۲: ۶۳ از راشد بن ابی روح انصاری نقل کرده است. ۶ - این دعا در درة الباهرة: ۲۴ آمده، ودر بحار ۷۸: ۱۲۷ نقل شده است.

[۳۶۶]

همچنین در نزهة الناظر: ۸۲، کشف الغمة ۲: ۳۱، مقصد الراغب: ۱۲۸، محجة البيضاء ۴: ۲۲۷ آمده است. ۷ - این دعا را بحار ۱۰۲: ۳۰۰ از بعضی از کتب اصحاب نقل کرده، واز آن در مستدرک الوسائل ۲: ۲۷۳ آمده است. ۸ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۴۸، از کتاب عمل ماه رجب وشعبان ورمضان تألیف احمد بن محمد بن عبد الله بن عباس، از ابی الطیب حسن بن احمد بن محمد بن عمر بن صباح قزوینی، و ابو الصباح محمد بن احمد بن محمد بن عبد الرحمان بغدادی، از استاد شان نقل کرده، از آن در بحار ۸۵: ۲۱۴ آمده است. ۹ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۴۹ با سند دعای قبل آورده است، از آن در بحار ۸۵: ۲۱۵ آمده است. ۱۰ - این دعا در کتاب کنز العمال ۸: ۸۲، رقم: ۲۱۹۹۲ آمده است. همچنین در مسند احمد بن حنبل ۱: ۲۰۱، آنرا با سندش از عبد الله، از پدرش، از یزید، از شریک بن عبد الله، از ابی اسحاق، از یزید بن ابی مریم، از ابی الحوراء، از امام حسین (علیه السلام) آورده است. ۱۱ - این دعا در مقتل خوارزمی ۱: ۱۵۲ آمده، از آن در احقاق الحق ۱۱: ۴۲۴ ذکر کرده است. ۱۲ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۱۵۷ با ارسال نقل کرده است، از آن در بحار ۸۶: ۳۱۶ آمده است.

[۳۶۷]

۱۳ - این دعا را حمیری در قرب الاسناد: ۱۵۷ از سندی بن محمد، از ابی البختری، از امام صادق، از پدرش، از جدش (علیهم السلام) نقل کرده، واز آن در بحار ۹۱: ۳۲۱، مستدرک الوسائل ۶: ۱۹۷ آمده است. همچنین صدوق در من لا یحضره الفقیه ۱: ۵۳۷ آنرا آورده است. و نیز در بحار ۴۴: ۱۸۷ از کتاب عیون المعجزات نقل شده است. ۱۴ - این دعا را ابن قتیبه در عیون الاخبار ۲: ۲۷۹ آورده است. ۱۵ - این دعا را کلینی در کافی ۲: ۱۸۹ بسندش از عده ای از اصحاب، از سهل بن زیاد، وعلی بن ابراهیم، از پدرش، جمیعاً، از حسن بن محبوب، از زیاد بن موسی، از عامر بن سمط آورده است، از آن در بحار ۴۴: ۲۰۲، ۸۱: ۳۹۳ نقل شده است. این دعا را کلینی با اختلافی در کافی ۳: ۱۸۸، با سندش از عده ای از اصحاب، از ابن ابی نجران، از صفوان جمال، از امام صادق، از امام حسین (علیه السلام) نقل کرده است، از آن شیخ در تهذیب ۳: ۱۹۷، واز آندو وسائل ۳: ۷۱، محجة البيضاء ۲: ۵۱ آورده است. و نیز این دعا را صدوق در من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۶۸ از صفوان بن مهران، وحمیری در قرب الاسناد: ۶۰، از سندی بن محمد، از صفوان نقل، واز آن دو وسائل ۳: ۷۰ ذکر کرده است. ۱۶ - این دعا را بحار ۴۴: ۳۲۸ از مقتل محمد بن ابی طالب موسوی آورده است. همچنین خوارزمی در مقتلش ۱: ۱۸۶ آنرا ذکر کرده است.

[۳۶۸]

۱۷ - این دعا را طریحی در منتخب: ۴۲۲ آورده است. ۱۸ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۴۴، و ابن نما در مثير الاحزان: ۴۴ آورده، واز آن دو در بحار ۴۴: ۳۷۴ و ۳۸۲ آمده است. همچنین این دعا را طریحی در منتخب: ۴۲۷ آورده است. قندوزی در ینابیع الموده: ۴۰۵ آنرا با اختلافی آورده است. ۱۹ - این دعا در بحار ۴۴: ۳۸۲ از مصادر مختلف نقل شده است. همچنین خوارزمی در مقتلش: ۲۲۷ آنرا آورده است. ۲۰ - این دعا را سید در لهوف: ۲۵ آورده، واز آن در بحار ۴۴: ۳۸۱ نقل شده است. همچنین طبری در تاریخش ۷: ۳۰۸، و ابن اثیر در کاملش ۳: ۲۳۸، و خوارزمی در مقتلش ۱: ۲۳۴ آنرا نقل کرده اند. ۲۱ - این دعا را مسعودی در مروج الذهب ۳: ۷۰ آورده است. ۲۲ - این دعا را مفید در ارشادش: ۲۳۱، و طبرسی در اعلام الوری: ۲۳۸، و قتال در روضة الواعظین: ۱۸۳، و ابی مخنف در مقتلش: ۱۰۷ آورده است. در بحار ۴۴: ۳۹۲ از این مصادر دعا را ذکر می کند. ۲۳ - این دعا را مفید در ارشادش: ۲۳۳ آورده، واز آن در بحار ۴۵: ۴، مستدرک الوسائل ۱۱: ۱۱۲ آمده است. همچنین ابی مخنف در مقتلش: ۱۱۵ آنرا آورده است. ۲۴ - این دعا در بحار ۴۵: ۱۰ آمده است.

[۳۶۹]

همچنین سید در لهوف: ۴۲ این دعا را با اختلافی ذکر می کند. ۲۵ - این دعا را محدث نوری در مستدرک ۴: ۳۹۲، از کتاب تبر المذاب تألیف یکی از علماء شافعی آورده است. ۲۶ - این دعا را ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین: ۸۵ با سندش از احمد بن سعید، از یحیی بن حسن، از عده زیادی، از محمد بن ابی عمیر، واز احمد بن عبد الرحمان بصری، از عبد الرحمان بن مهدی، از حماد بن سلمه، از سعید بن ثابت نقل کرده است، از آن در بحار ۴۵: ۴۵ آمده است. ۲۷ - این دعا در بحار ۴۵: ۴۲ آمده است. ۲۸ - این دعا در لهوف: ۴۹، مثير الاحزان: ۶۹، مقاتل الطالبیین: ۷۶ آمده است. ۲۹ - این دعا را شیخ مفید در ارشاد: ۲۴۰، طبرسی در اعلام الوری: ۲۴۷، ابن نما در مثير الاحزان: ۷۰، و نیز در کتاب مقتل الحسین (علیه السلام): ۱۷۳ آمده است. همچنین در بحار ۴۵: ۴۷ با اختلافی نقل شده است. ۳۰ - این دعا را سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص: ۲۵۲ از هشام بن محمد آورده است. ۳۱ - این دعا در معالی السبطین ۱: ۴۲۳ آمده است. ۳۲ - این دعا را قندوزی در ینابیع الموده: ۲۴۵ نقل می کند. ۳۳ - این دعا را در بحار ۴۵: ۳۶ آورده است.

[۳۷۰]

۳۴ - این دعا را طبرسی در اعلام الوری: ۲۴۹، و مفید در ارشاد: ۲۴۱، و ابن نما در مثير الاحزان: ۷۴، نقل می کنند واز آنها در بحار ۴۵: ۵۳ آمده است. همچنین طبری در تاریخش ۳: ۳۳۳، و ابن اثیر در کامل ۲: ۵۷۱ آنرا با سندش از سلیمان بن راشد، از محمد بن مسلم آنرا با کمی اختلاف آورده اند. ۳۵ - این دعا در بحار ۴۵: ۵۲ آمده است. می گویم: قسمتی از این دعا را ابی مخنف در مقتلش: ۱۸۹ آورده وگوید: این دعا را آن حضرت بعد از آنکه تیر در دهان ایشان واقع شد خواندند. ۳۶ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۵۱، و شیخ مفید در ارشاد: ۲۲۴ آورده اند، از ایندو در بحار ۴۵: ۵۰ آمده است. همچنین ابن اثیر در کامل ۲: ۵۷۱ آنرا با کمی اختلاف آورده است. ۳۷ - این دعا را گنجی شافعی در کفایة الطالب: ۴۳۱، با سندش از محمد بن هبة الله، از احمد بن خطیب، از حسن بن محمد خلال، از عبد الواحد بن علی قاضی، از حسین بن اسماعیل ضبی، از عبد الله بن شیب، از ابراهیم بن منذر، از حسین بن زید

بن علی بن حسین، از حسن بن زید بن حسن بن علی، از مسلم بن رباح مولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) آورده است. همچنین ابن عساکر در تاریخش ۴: ۳۳۸ و خوارزمی در مقتل ۲: ۳۴

[۳۷۱]

آنرا آورده اند. ۳۸ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۵۴ نقل کرده است. ۳۹ - این دعا را شیخ طوسی در مصباحش: ۸۲۸، وسید بن طاووس در اقبال الاعمال: ۶۹۰ آورده، از این دو کتاب در بحار ۱۰۱: ۳۴۸ نقل کرده است. همچنین کفعمی در بلد الامین: ۱۸۶۰ آنرا ذکر کرده است. می گویم: در مصادر بعد از ذکر دعا آمده است که این دعا آخرین دعائی است که آن حضرت در روز عاشورا خواندند، و نیز از ابن عیاش روایت شده که گفت: از حسین بن علی بن سفیان بزوفری شنیدم که گفت: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که این دعا را در این روز می خواند و می فرمود: این از دعاهاى روز سوم شعبان است که میلاد امام حسین (علیه السلام) می باشد. ۴۰ - این دعا را قندوزی در نایب الموده: ۳۴۸ آورده است. ۴۱ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۳۰ نقل کرده است. همچنین در انساب الاشراف ۳: ۱۸۵، تاریخ طبری ۷: ۳۰۶، کامل ابن اثیر ۳: ۲۸۲، مقتل خوارزمی ۱: ۲۲۶ آمده است. می گویم: سید این جریان را در منزل ثعلبیه، و دیگران در منزل قصر بنی مقاتل نقل کرده اند. ۴۲ - این دعا در مقتل خوارزمی ۲: ۲۰، و نیز در ابصار العین: ۹۹ آمده است. ۴۳ - این دعا را طبری در تاریخش ۷: ۳۰۴ ذکر کرده است.

[۳۷۲]

۴۴ - این دعا را مجلسی در بحار ۴۵: ۲۱ از بعضی از مصادر نقل می کند. همچنین در تاریخ طبری ۷: ۳۴۷، و کامل ابن اثیر ۳: ۲۹ آمده است. ۴۵ - این دعا در بحار ۴۵: ۲۳ آمده است. ۴۶ - این دعا را ابی مخنف در مقتلش: ۱۵۸ آورده، و از آن در بحار ۴۵: ۳۰ آمده است. ۴۷ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۳۸ آورده، از آن در بحار ۴۴: ۳۳۹، عوالم ۱۷: ۱۸۸ آمده، همچنین در منیر الاحزان: ۲۹ این دعا نقل شده است. ۴۸ - این دعا را طبری در تاریخش ۳: ۳۳۹ با سندش از ابی مخنف، از عبد الله بن عاصم، از ضحاک آورده، و ابن اثیر در کامل ۲: ۵۶۹ آنرا ذکر نموده است. ۴۹ - این دعا را حرانی در تحف العقول: ۱۷۰ آورده، از آن در بحار ۷۸: ۱۲۰ آمده است. ۵۰ - این دعا را ابن اعثم در فتوح ۵: ۲۵، و خوارزمی در مقتل الحسین (علیه السلام) ۱: ۱۹۵ در نامه ایشان به اهل کوفه آورده اند. ۵۱ - این دعا در کتاب اخبار الطوال: ۲۴۵ از آن حضرت نقل شده است. ۵۲ - این دعا را فرات بن ابراهیم در تفسیرش: ۱۷۲ با سندش از سلیمان بن محمد بن ابی عطوس، از ابن عباس آورده است.

[۳۷۳]

۵۳ - این دعا را مجلسی در بحار ۴۴: ۳۸۹ از بعضی از مصادر نقل کرده است. همچنین در خوارزمی در مقتل ۱: ۲۴۵ این دعا را نقل می کند. ۵۴ - این دعا را مجلسی در بحار ۴۵: ۴۳ از مصادر نقل کرده است. همچنین در تاریخ طبری ۷: ۲۵۸، و کامل ابن اثیر ۳: ۲۹۲، ارشاد مفید: ۲۳۸ آمده است. می گویم: نفرین امام در مورد

قطع نسل او کلی می باشد، و با مراجعه به دو کتاب مهم در نسب شناسی: "نسب زبیری" و "جمهره ابن حزم" معلوم می گردد که از نسل عمر سعد پس از نوه او "ابو بکر بن حفص" که مدت قلیلی پس از پدرش حفص زنده بود، کسی باقی نمانده است، و نیز منظور امام (علیه السلام) از قطع نسب خودشان از طریق علی اکبر بوده است، چرا که نسب ایشان از طریق امام سجاد (علیه السلام) ادامه پیدا کرد. ۵۵ - این دعا را سید در لهوف: ۵۳ آورده است. ۵۶ - این دعا را قندوزی در ینابیع المودة: ۲۴۸ آورده است. ۵۷ - این دعا را ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۵۶، و گنجی شافعی در کفایة الطالب: ۴۳۵ آورده اند. ۵۸ - این دعا را گنجی شافعی در کفایة الطالب: ۴۳۴، و فتال در روضة الواعظین: ۱۸۸، و طبری در ذخائر العقبی: ۱۴۴، و شیخ مفید در ارشاد: ۲۴۰، و ابی مخنف در مقتلش: ۱۸۹ آورده اند. همچنین ابن حمزه در ثاقب المناقب: ۳۴۱، و ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۵۶، آن ذکر کرده اند.

[۲۷۴]

در کتاب مدینة المعاجز: ۲۴۱ این دعا از ابن کتب نقل شده است. ۵۹ - این دعا را ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۵۶، و فتال در روضة الواعظین: ۱۸۲، و ابی مخنف در مقتلش: ۹۸، و ابن نما در مثیر الاحزان: ۷۱، و ابن جوزی در تذکرة الخواص: ۲۴۷ آورده اند، از آنان در بحار ۴۵: ۳۰۱ و ۳۱۰ نقل شده است. ۶۰ - این دعا را ابن نما در مثیر الاحزان: ۶۴ آورده، و از او در بحار ۴۵: ۳۱ نقل شده است. ۶۱ - این دعا را شیخ صدوق در امالی: ۱۳۴، با سندش از محمد بن عمر بغدادی، از حسین بن عثمان، از ابراهیم بن عبیدالله، از مریسه دختر موسی بن یونس، از صفیه دختر یونس، از بهجة دختر حارث، از عبد الله بن منصور، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده، و از آن در بحار ۴۴: ۳۱۷ نقل شده است. همچنین مسعودی در اثبات الوصیة: ۱۴۲، و طبرسی در اعلام الوری: ۲۴۴، و طبری در ذخائر العقبی: ۱۴۴، آنرا ذکر نموده اند، و از بعضی از این مصادر در مدینة المعاجز: ۲۴۱ آمده است. ۶۲ - این دعا را مفید در ارشادش: ۲۳۶ آورده، و از آن در بحار ۴۵: ۱۳ نقل شده است. همچنین ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۵۶، از ابن بطه در ابانة، و ابن جریر در تاریخش نقل نموده، و از آن در بحار ۴۵: ۳۰۱ آمده است. و نیز در عیون المعجزات: ۶۵، و از آن در بحار ۴۴: ۱۸۷ ذکر شده است.

[۲۷۵]

۶۳ - این دعا را صدوق در امالی: ۱۳۴ با سندی که در دعای ۴۳ نقل شد آورده، و از آن در بحار ۴۴: ۳۱۷ آمده است. همچنین فتال در روضة الطالبین: ۱۸۵ آنرا ذکر می کند. و نیز در مقاتل الطالبین: ۷۸ با اختلافی این دعا آمده، و در بحار ۴۵: ۱۵ آورده است. ۶۴ - این دعا در بحار ۴۵: ۳۰۲ آمده است. همچنین صدوق در امالی خود: ۱۳۴ با سند دعای ۴۳ این دعا را آورده، و فتال در روضة الواعظین آنرا بدون سند نقل می کند. ۶۵ - این دعا را قندوزی در ینابیع المودة: ۴۱۰ آورده است. ۶۶ - این دعا را ابن اعثم کوفی در فتوح ۵: ۱۰۸ آورده است. ۶۷ - این دعا در کتاب احتجاج طبرسی ۱: ۲۷۵ از امام حسن (علیه السلام) آمده است. ۶۸ - این دعا را شیخ مفید در ارشادش: ۲۹۰، از ربیع، از امام صادق، از جدش امام حسین (علیهما السلام) نقل، و از آن در بحار ۴۷: ۱۷۵ آمده است. همچنین طبرسی در اعلام الوری: ۲۷۸ این دعا را ذکر می کند. این دعا با اختلافی در نور الابصار: ۱۴۶، و فیات الاعیان ۲: ۲۹۴ آمده است. ۶۹ - این دعا را شیخ صدوق در کمال الدین ۱: ۲۶۵ با سندش از ابی الحسن احمد

بن ثابت دوالیبی، از محمد بن فضل نحوی، از محمد بن علی بن
عبد الصمد کوفی، از علی بن عاصم، از محمد بن علی بن موسی،

[۲۷۶]

از پدرش علی، از جدش موسی، از پدرش امام صادق واو از پدرانیش
از امام حسین (علیه السلام) نقل کرده است. همچنین کفعمی
در مصباحش: ۳۰۴، وطبرسی در اعلام الوری: ۴۰۱ این دعا را آورده
اند. ۷۰ - این دعا را سید بن طاووس در جمال الاسبوع: ۱۷۶، آورده،
از آن در بحار ۹۱: ۱۸۴ آمده است. همچنین سید در مصباح الزائر:
۲۷۰ این دعا را نقل می کند، از آن در بحار ۱۰۱: ۲۸۸ آمده است.
می گویم: این دعا را سید در اقبال الاعمال: ۷۱۴ با اختلافی از کتاب
طرازی، به نقل از خط شیخ ابی حسین محمد بن هارون نقل کرده
وگوید: " از نماز شب نیمه شعبان کنار قبر امام حسین (علیه
السلام) "، از آن در بحار ۱۰۱: ۳۴۲ آمده است. ۷۱ - این دعا را
طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۱۲۲، رقم: ۲۳۳۰، آورده، واز آن در
بحار ۹۱: ۳۵۸ نقل شده است. ۷۲ - این دعا را سید بن طاووس در
مهج الدعوات: ۲۹۸ آورده واز آن در بحار ۹۴: ۲۷۵ نقل شده است.
همچنین کفعمی در مصباحش: ۲۱۵ آنرا ذکر می کند. ۷۳ - این دعا
را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۱۱ نقل می کند، واز آن در بحار
۹۴: ۲۶۵ آمده است.

[۲۷۷]

۷۴ - این دعا را ابن بسطام در طب الائمة (علیه السلام)، با
سندش از عبد الله بن یحیی بزاز، از علی بن مسکین، از عبد الله بن
فضل نوفلی، از پدرش، از امام حسین (علیه السلام) نقل کرده، واز
آن در بحار ۹۵: ۲۲۰ آمده است. ۷۵ - این دعا را طبرسی در مکارم
الاخلاق ۲: ۳۷۲، رقم: ۲۶۲۶ آورده، از آن در بحار ۹۵: ۹۵ نقل شده
است. ۷۶ - این دعا را ابن بسطام در طب الائمة (علیه السلام):
۳۳ با سندش از ابراهیم بن محمد اودی، از صفوان جمال، از امام
صادق، از پدرش، از امام سجاد، از امام حسین (علیه السلام)
آورده، واز آن در بحار ۹۵: ۵۸ آمده است. همچنین کفعمی در
مصباحش: ۱۵۶ آنرا ذکر می کند. ۷۷ - این دعا را ابن بسطام در
طب الائمة (علیه السلام): ۳۳، با سندش از حنان بن جابر، از
محمد بن علی صیرفی، از حسین اشقر، از عمرو بن ابی مقدم، از
جابر جعفی، از امام باقر (علیه السلام) آورده است، واز آن در بحار
۹۵: ۸۴ آمده است. می گویم: این دعا در طب الائمة (علیه
السلام) به امام حسن (علیه السلام) ودر بحار به امام حسین
(علیه السلام) منسوب شده است. ۷۸ - این دعا را سید در اقبال:
۳۳۹ نقل می کند، واز آن در بحار ۹۸: ۲۱۶ آمده است. همچنین
کفعمی در بلد الامین: ۲۵۱ آنرا آورده، واز آن در بحار ۹۸: ۲۱۳ ذکر
شده است.

[۲۷۸]

می گویم: در بلد الامین از " انا الفقیر فی غنای " تا آخر دعا نیامده
است و تنها در بعضی از نسخه های خطی اقبال موجود است، ودر
قدیمی ترین نسخه اقبال که وجود دارد این قسمت دعا موجود
نیست، و در نسخه هایی از اقبال که این دعا ذکر شده در حاشیه

آنها مذکور است که در نسخه های مورد اعتماد این قسمت موجود نیست، و بخاطر احتیاط در نقل ادعیه این قسمت را بعنوان زیاده ای در دعا ذکر کردیم، و خدا داناست.

[۲۷۹]

۲ - مصادر خطبه ها ۱ - این خطبه را حرانی در تحف العقول: ۲۴۴ آورده است. ۲ - این خطبه را حرانی در تحف العقول: ۲۲۹ آورده است. ۳ - این خطبه را اربلی در کشف الغمة ۲: ۲۹ نقل می کند، از آن در بحار ۷۸: ۱۲۱ حدیث ۴ آورده است. همچنین حلوانی در نزهة الناظر: ۸۱ این خطبه را آورده است. و نیز در مقصد الراغب: ۱۳۶ (مخطوط) این خطبه آمده است. قسمتهایی از این خطبه را دیلمی در اعلام الدین: ۲۹۸، و نیز در الدرّة الباهرة: ۲۴ آمده، و در بحار ۷۸: ۱۲۷ از اعلام الدین نقل می کند. ۴ - این خطبه را اربلی در کشف الغمة ۲: ۳۰ آورده، از آن در بحار ۷۸: ۱۲۴ نقل می کند. همچنین در نزهة الناظر: ۸۱، مقصد الراغب: ۱۲۶ (مخطوط) این خطبه آمده است. * (فهرست منابع خطبه ها) * ۵ - این خطبه را منقری در کتاب وقعه صفین: ۱۱۴ نقل کرده است. ۶ - این خطبه را طبرسی در احتجاج: ۲۹۹، و ابن شهر آشوب در مناقب ۴: ۶۷ آورده اند، از این دو در بحار ۴۴: ۲۰۵ نقل شده است.

[۲۸۰]

۷ - این خطبه را طبرسی در احتجاج: ۲۹۶، و سلیم بن قیس در کتابش: ۲۰۷ را نقل کرده اند. ۸ - این خطبه را حرانی در تحف العقول: ۲۳۷ ذکر کرده است. می گویم: مرحوم حرانی که از دانشمندان بزرگ قرن چهارم است، اگرچه این خطبه را از امام نقل کرده ولی محل و تاریخ ایراد آن را متذکر نشده است، ولی قرائن و شواهد و محتوای این خطبه نشان می دهد که این خطبه همان خطبه ایست که آن حضرت در " منی " ایراد نموده است. می گویم: ذکر این نکته لازم است که بعضی از محققین این خطبه را ادامه خطبه قبل دانسته و این دو را يك خطبه بحساب آورده اند. ۹ - این خطبه را سید بن طاووس در لهوف: ۲۵ و اربلی در کشف الغمة ۲: ۲۹ به نقل از کمال الدین ابن طلحة آورده اند، از آن دو در بحار ۴۴: ۳۶۶ نقل می کند. همچنین در مثير الاحزان: ۴۱، نزهة الناظر: ۸۶ این خطبه آمده است. ۱۰ - این خطبه را طبري در تاریخش ۷: ۲۹۴، و مفید در ارشاد: ۲۳۳ آورده اند. ۱۱ - این خطبه را طبري در تاریخش ۷: ۲۹۷، و ابن اثیر در کاملش ۳: ۲۸۰، و مفید در ارشاد: ۲۳۴، و خوارزمي در مقتل: ۲۳۱، و نیز در بحار ۴۴: ۳۷۶ آورده اند. ۱۲ - این خطبه را طبري در تاریخش ۷: ۲۹۷، و ابن اثیر در کاملش

[۲۸۱]

۳: ۲۸۰، و مفید در ارشاد: ۲۳۴، و خوارزمي در مقتل: ۲۳۱، و نیز در بحار ۴۴: ۳۷۶ آورده اند. ۱۳ - این خطبه را طبري در تاریخش ۷: ۳۰۰، و ابن اثیر در کاملش ۳: ۲۸۰، و خوارزمي در مقتلش ۱: ۲۳۴، و نیز در انساب الاشراف ۳: ۱۷۱ نقل کرده اند. می گویم: این خطبه را خوارزمي بعنوان نامه آن حضرت به سران کوفه نقل کرده است. ۱۴ - این خطبه را سید بن طاووس در لهوف: ۳۴، و اربلی در کشف الغمة: ۲: ۳۲ آورده اند، از آنها در بحار ۴۴: ۳۸۱ نقل می کند. این

شهر آشوب این خطبه را در مناقب آل ابی طالب ۴: ۱۰۰ آورده، از آن در بحار ۴۴: ۱۹۲ نقل می کند. حرانی در تحف العقول: ۲۴۵ با اختلافی آنرا ذکر می کند، از آن در بحار ۷۸: ۱۱۶ آمده است. این خطبه به این لفظ والفاظ دیگر در این مصادر آمده است: خوارزمی در مقتل الحسين (علیه السلام) ۲: ۳، ذهبی در تاریخ الاسلام ۲: ۳۴۵، ودر سیر اعلام النبلاء ۳: ۲۰۹، وطبری در ذخائر العقبی: ۱۴۹، و زبیدی در الاتحاف ۱۰: ۳۲۰، ابن عبدربه در العقد الفرید ۲: ۲۱۸، طبري در تاریخ الامم والملوک ۴: ۳۰۵، أبو نعیم در حلیة الاولیاء ۲: ۳۹، طبرانی در المعجم الكبير: ۱۴۶ (مخطوط)، ابن عساکر در تاریخ دمشق (بر اساس

[۲۸۲]

آنچه در منتخب آنست ۴: ۳۳۳)، ونیز در وسیلة المال: ۱۹۸، مقصد الراغب: ۱۲۸ (مخطوط)، در احقاق الحق ۹: ۴۱۵ و ۱۱: ۶۰۵ این خطبه را از مصادر بالا ذکر می کند. ۱۵ - این خطبه را طبري در تاریخش ۷: ۳۲۱، وابن اثیر در کاملش ۳: ۲۸۵، مفید در ارشاد: ۲۳۱، سید در لهوف: ۷۹، خوارزمی در مقتل ۱: ۲۴۱ نقل کرده اند. می گویم: در طبري جمله " وقد اخبرني " نیامده است. ۱۶ - این خطبه را صدوق در معانی الاخبار: ۲۸۹ آورده است. ۱۷ - این خطبه را مفید در ارشاد: ۲۳۴ آورده، از آن در بحار ۶۵: ۶ آورده است. همچنین طبري در تاریخش ۷: ۳۲۸، ابن اثیر در کاملش ۳: ۲۸۷ این خطبه را با اختلافاتی نقل کرده اند. ۱۸ - این خطبه را سید بن طاووس در لهوف: ۴۲ وحرانی در تحف العقول: ۲۴۰ آورده اند، از آن دو در بحار ۴۵: ۱۰ نقل می کند. همچنین طبرسي در احتجاج: ۳۰۰ با اختلافاتی این خطبه را آورده، از آن در بحار ۴۵: ۸۳ نقل می نماید. ونیز ابن شهر آشوب در مناقب آنرا آورده، از آن در بحار ۴۵: ۸ ذکر می نماید. ۱۹ - این خطبه را صدوق در امالي: ۱۲۵ نقل کرده است.

[۲۸۳]

۲۰ - این خطبه را در بحار ۵: ۴۵ از مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۱۰۰ آمده است. ۲۱ - این خطبه را سید بن طاووس در لهوف: ۴۳ آورده است. ۲۲ - این خطبه را مقرر در مقتل الحسين (علیه السلام) آورده است.

[۲۸۴]

۳ - فهرست منابع احادیث ۱ - تحف العقول: ۲۴۰، بحار الانوار ۷۸: ۱۲۱ ۲ - تحف العقول: ۲۴۶، بحار الانوار ۷۸: ۱۱۷ ۳ - تاریخ طبري ۷: ۲۱۶، کامل ابن اثیر ۳: ۲۶۲، ارشاد مفید: ۲۰۰، مثير الاحزان: ۱۰، لهوف: ۱۹. ۴ - نزهة الناظر: ۸۰، علل الشرايع: ۹، كنز الفوائد ۱: ۱۵۱، بحار الانوار ۵: ۲۱۲، ۲۳: ۸۳ و ۹۳. ۵ - تاریخ طبري ۷: ۲۳۵، کامل ابن اثیر ۳: ۲۶۷، ارشاد مفید: ۲۰۴، مقتل خوارزمی ۱: ۱۹۵. ۶ - كشف الغمة ۲: ۳۲. ۷ - نزهة الناظر: ۸۸، مقصد الراغب: ۱۲۸، اعلام الدين: ۲۹۸، بحار الانوار ۷۸: ۱۲۸. ۸ - تحف العقول: ۲۴۳. می گویم: این حدیث را کلینی در کافی ۵: ۹، و صدوق در خصال: ۲۴۰، وشيخ طوسی در تهذيب ۶: ۲۱۷ به سندشان از امام صادق (علیه السلام) * (فهرست منابع احادیث) * آورده اند، از آنها در وسائل ۱۵: ۲۵ آمده است.

[٢٨٥]

٩ - بحار الانوار ٧٨: ١٠٢ ١٠ - بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ ١١ - تحف العقول: ٢٤٦، بحار الانوار ٧٨: ١١٧ ١٢ - تحف العقول: ٢٤٨، بحار الانوار ٧٨: ١٢٠ ١٣ - كشف الغمة ٢: ٢٩، نزهة الناظر: ٨١ ١٤ - تحف العقول: ٢٤٥. ١٥ - كنز الفوائد ٢: ٣٢، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ ١٦ - تحف العقول: ٢٢٤٦. ١٧ - تحف العقول: ٢٤٧، بحار الانوار ٧٨: ١١٩ ١٨ - نزهة الناظر: ٨٥، مقصد الراغب: ١٣٧ ١٩ - اعلام الدين: ٢٩٨، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ ٢٠ - تحف العقول: ٢٤٧. ٢١ - تحف العقول: ٢٤٧، بحار الانوار ٧٨: ١١٨، درة الباهرة: ٢٤، مقصد الراغب: ١٣٦، بحار ٧٨: ١٢١ ٢٢ - كشف الغمة ٢: ٣٢. ٢٣ - تحف العقول: ٢٤٧. ٢٤ - اعلام الدين: ٢٩٨. ٢٥ - اختصاص: ٢٢٥، بحار الانوار ٧٨: ١٢٦ ٢٦ - كنز الفوائد ٢: ٣٢، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧

[٢٨٦]

٢٧ - تحف العقول: ٢٤٨. ٢٨ - تحف العقول: ٢٤٠، بحار الانوار ٧٨: ١٢١ ٢٩ - بحار الانوار ٧٨: ١١٨ ٣٠ - نزهة الناظر: ٨٨، اعلام الدين: ٢٩٨، بحار الانوار ٧٨: ١٢٨ ٣١ - اعلام الدين: ٢٩٨، بحار الانوار ٧٨: ١٢٨ ٣٢ - نزهة الناظر: ٨١، كشف الغمة ٢: ٣٠، بحار الانوار ٧٨: ١٢٢ ٣٣ - نزهة الناظر: ٨٠، مقصد الراغب: ١٣٤ ٣٤ - تحف العقول: ٢٤٥، كشف الغمة ٢: ٣٢، نزهة الناظر: ٨٧، بحار الانوار ٧٨: ١١٧ ٣٥ - نزهة الناظر: ٨٥، مقصد الراغب: ١٣٧، اعلام الدين: ٢٩٨، درة الباهرة: ٢٤، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ و ١٢٨ ٣٦ - كنز الفوائد ٢: ٣٢، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ ٣٧ - كنز الفوائد ٢: ٣٢، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ ٣٢ - كشف الغمة ٢: ٣٢. ٣٣ - تحف العقول: ٢٤٧. ٣٤ - اعلام الدين: ٢٩٨. ٣٥ - اختصاص: ٢٢٥، بحار الانوار ٧٨: ١٢٦ ٣٦ - كنز الفوائد ٢: ٣٢، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧

[٢٨٦]

٢٧ - تحف العقول: ٢٤٨. ٢٨ - تحف العقول: ٢٤٠، بحار الانوار ٧٨: ١٢١ ٢٩ - بحار الانوار ٧٨: ١١٨ ٣٠ - نزهة الناظر: ٨٨، اعلام الدين: ٢٩٨، بحار الانوار ٧٨: ١٢٨ ٣١ - اعلام الدين: ٢٩٨، بحار الانوار ٧٨: ١٢٨ ٣٢ - نزهة الناظر: ٨١، كشف الغمة ٢: ٣٠، بحار الانوار ٧٨: ١٢٢ ٣٣ - نزهة الناظر: ٨٠، مقصد الراغب: ١٣٤ ٣٤ - تحف العقول: ٢٤٥، كشف الغمة ٢: ٣٢، نزهة الناظر: ٨٧، بحار الانوار ٧٨: ١١٧ ٣٥ - نزهة الناظر: ٨٥، مقصد الراغب: ١٣٧، اعلام الدين: ٢٩٨، درة الباهرة: ٢٤، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ و ١٢٨ ٣٦ - كنز الفوائد ٢: ٣٢، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ ٣٧ - كنز الفوائد ٢: ٣٢، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ ٣٨ - تحف العقول: ٢٤٦، بحار الانوار ٧٨: ١١٧ ٣٩ - تحف العقول: ٢٤٢. ٤٠ - تحف العقول: ٢٤٥، بحار الانوار ٧٨: ١١٧